الکلام اللطیف

شرح فارسی بر تصریف

تألیف

سید محمد جواد ذهنی تهرانی

مؤسسه نشر و مطبوعات حاذق



الكلام اللّطيف

في

شرح التّصريف

تأليف

سيّد محمّد جواد ذهنى تهراني

الکلام اللّطیف

سیّد محمّد جواد ذهنی تهراني

۱۳۶ صفحه

چاپ اوّل

تاریخ نشر: دی ماه ۱۳۶۷

ناشر: نشر حاذق

حروفچینی: واژه

چاپ: امیر

تعداد: ۳۰۰۰ جلد


بسم الله الرحمن الرحيم
وان يكاد الذين كفروا
ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا
الذكر ويقولون انه لمجنون وما هو
الا ذكر للعالمين



حمد و سپاس پروردگار عالم را سزد که کافّه اشیاء را لباس هستی پوشانده و در بین آنها انسان را بعنوان موجود کامل و اشرف خلائق معرّفی فرموده است و از امتیازات و ویژه گیهای اینموجود نعمت بیان است که حقتعالی درقرآن شریف از آن بعبارت «علّمه البیان» یاد کرده است بواسطه این نعمت عظمیٰ بسیاری از ترقّیات و حوائج بشری حاصل و از مرحله قوّه بفعل می رسد لذا این معنی همواره مورد عنایت انبیاء و اولیاء و در سطح مادون علماء و دانشمندان بوده و پیوسته درصدد تکمیل و اصلاح آن بوده و بهمین منظور تألیفات و تصنیفاتی که در پیش برد این هدف مقدّس دخیل بوده تنظیم و برشته تحریر درآورده اند که از جمله آنها کتاب «التّصریف» در فنّ صرف می‌باشد که از قدیم الایّام طالبین علم و دانش درصدد تعلیم و تعلّم آن بوده و از آن در زمره کتب مقدّماتی استفاده می نمودند این کتاب با صِغَر حجمی که دارد مشتمل است بر مطالب اصلی و امّهات علم صرف وچون رساله ای است با الفاظ کم و در عین حال حاوی معانی و مطالب پربهاء و باارزش و از طرفی نوعاً حضرات طلاّب مبتدی بآن اشتغال دارند این بی‌بضاعت طیّ درخواستهای متعدّد که از وی گردید که شرحی بفارسی بر آن نگارد لاجرم اجابت را لازم دیده و وجیزه ای در آن برشته تألیف درآورده و نامش را «**الکلام اللّطیف فی شرح التّصریف**» نهادم امید است که قارئین عزیز حقیر فقیر را از دعای خیر فراموش نفرموده و در اثناء مطالعه اگر بغلط و اشتباهی برخوردند با قلم عفو آنرا اصلاح نمایند در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از زحمات طاقت‌فرسای فاضل محترم جناب آقای محمّد حاذق‌فر مدیر محترم انتشارات حاذق که در تنظیم و صفحه‌آرائی و طبع و نشر این کتاب متحمّل زحمات فراوانی شده اند تشکّر نموده و توفیق روزافزون ایشان را از حقتعالی خواستار شوم.

سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی



هذا كتاب التّصريف

متن: اِعْلَمْ اَنَّ التَّصْرِيفَ فِي اللُّغَةِ التَّغْيِيرُ وَفِي الصَّنَاعَةِ تَحْوِيلُ الْاَصْلِ الْوَاحِدِ اِلٰى اَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعَانٍ مَقْصُوْدَةٍ لَا تَحْصُلُ اِلَّا بِهَا.

بنام خداوند بخشنده مهربان

ترجمه:

كتاب تصريف

بدان بدرستيكه تصريف در لغت عبارت است از تغيير و دگرگونى و در صنعت ادب بردن يک اصل و يک مادّه است به مثالها و شكلهاى مختلف بمنظور استفاده معناهاى قصد شده‌اى كه بدست نمى‌آيند مگر بواسطه اين مثال ها و شكلها.

شرح

مصنّف در اين عبارات به دو نكته اشاره نموده است:

۱ ــ معناى لغوى تصريف.

۲ ــ معناى اصطلاحى آن.

شرح نکته اوّل

کلمه «تصریف» بر وزن تفعیل مصدر است از باب «تفعیل» و معنایش تغییر دادن و دگرگون ساختن می‌باشد مثلاً وقتی می‌گویند: «صَرَّفْتُ الشّیئَ» یعنی تغییر داده و دگرگون ساختم آن چیز را.

شرح نکته دوّم

لفظ «تصریف» از نظر علماء علم ادب و به تعبیر دیگر در اصطلاح عبارتست از بردن مادّه کلمه‌ای را به مثالهای مختلف و درآوردنش به شکلهای متفاوت و گوناگون تا بدینوسیله معانی منظور و مقصودی را که تنها از این طریق میتوان بدست آورد استفاده کرد.

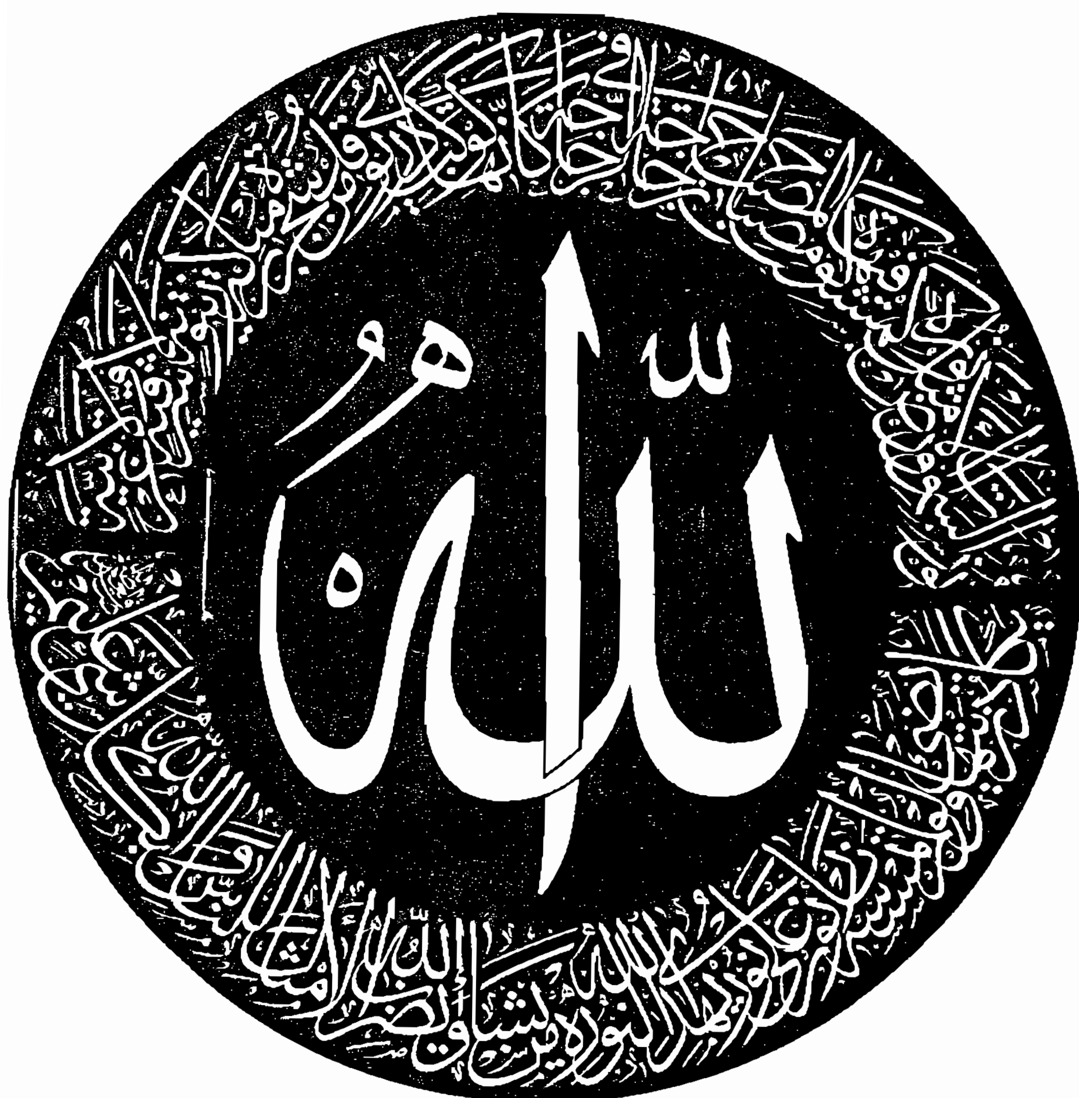
مثلاً مادّه (ن-ص-ر) یک اصل بوده که اگر بخواهیم از آن معنای ماضی استفاده کنیم بشکل «نَصَرَ» و در صورت قصد معنای مضارع آنرا بصورت «یَنْصُرُ» درآورده و اگر معنای امر بخواهیم بشکل «أُنْصُرْ» درش می‌آوریم و اگرمعنای اسم فاعلی منظورمان بوده آنرا بصورت «ناصِرٌ» کرده و بفرضی که بخواهیم از آن معنای اسم مفعولی بفهمیم بشکل «مَنْصُورٌ» از آن تعبیر می‌کنیم.

تحویل : بر وزن تفعیل یعنی بردن.

الاصل الواحد : مقصود از «اصل» مادّه کلمه مثل (ن-ص-ر) می‌باشد.

امثلة مختلفة : منظور از «امثله» که جمع مثال است هیئت و شکل لفظ می‌باشد همچون هیئت (فَعَلَ) که در مادّه (ن-ص-ر) ظاهر شده و کلمه «نَصَرَ» را که فعل ماضی است تشکیل می‌دهد.

لا تحصل الاّ بها : ضمیر مستتر در «لا تحصل» به «معان» و در «بها» به امثله مختلفه برمی‌گردد.


الله



مَتن: ثُمَّ الفِعْلُ اِمّا ثُلاثی وَاِمّا رُباعی:

وَكُلُّ واحِدٍ مِنْهُما اِمّا مُجَرَّدٌ اَومَزيدٌ فيه:

وَكُلّ واحِدٍ مِنْها اِمّا سالِمٌ اَوْغَيْرُسالِمٍ.

وَنَعْني بالسّالِمِ ماسَلُمَتْ حُرُوْفُهُ الاَصْلِيَّةُ الّتى تُقابِلُ بِالْفاءِ وَالْعَيْنِ وَاللاّمِ مِنْ حُرُوْفِ الْعِلَّةِ وَالْهَمْزَةِ وَالتَّضْعيفِ.

ترجمه: **تقسيم فعل**

سپس بدان که فعل یا سه حرفی بوده و یا چهار حرفی:

و هریک از ایندو یا از حرف زائد برهنه و خالی بوده یا در آن حرف زائد وجود دارد:

و هرکدام از این اقسام یا سالم بوده یا غیرسالم می‌باشند.

و قصد می‌نمائیم بفعل سالم آن فعلی را که حروف اصلی آن که در مقابل (فاء و عین و لام) قرار می‌گیرند از حروف علّه و همزه و تشدید سالم و خالی باشند.

شرح

مصنّف در عباراتیکه ذکر شد به یک نکته اشاره می‌کند و آن اینست که:

برای فعل اقسامی است باین شرح:

فعل یا سه‌حرفی بوده و یا چهار حرفی است، پس باین تقسیم برای فعل دو قسم وجود دارد:

و هرکدام از ایندو (سه‌حرفی ــ چهار حرفی) یا مجرّد بوده و یا مزیدٌفیه می‌باشند، پس تا اینجا مجموع اقسام فعل چهار تا می شود باین شرح:

۱ ــ سه‌حرفی مجرّد.
۲ ــ سه‌حرفی مزیدٌفیه.
۳ ــ چهار حرفی مجرّد.
٤ ــ چهار حرفی مزیدٌفیه.

و هرکدام از این چهارتا یا سالم بوده و یا غیرسالم می‌باشند درنتیجه اقسام فعل تا اینجا هشت قسم می‌گردد باین شرح:

۱ ــ سه‌حرفی مجرّد سالم.
۲ ــ سه‌حرفی مجرّد غیرسالم.
۳ ــ سه‌حرفی مزیدٌفیه سالم.
٤ ــ سه‌حرفی مزیدٌفیه غیرسالم.
۵ ــ چهار حرفی مجرّد سالم.
٦ ــ چهار حرفی مجرّد غیرسالم.
۷ ــ چهار حرفی مزیدٌفیه سالم.
۸ ــ چهار حرفی مزیدٌفیه غیرسالم.

مقصود از اقسام مذکور

فعل ثلاثی (سه‌حرفی) آنستکه حروف اصلی آن سه تا باشد حال اگر غیر از این سه حرف اصلی حرف یا حروف زائدی نداشت بآن ثلاثی مجرّد گفته و در صورتیکه غیر از حروف اصلی دارای یک یا بیش از یک حرف زائد باشد بآن ثلاثی مزیدٌفیه گویند.

فعل ثلاثی مجرّد مانند: نَصَرَ، یَنْصُرُ.

فعل ثلاثی مزید مثل: اَکْرَمَ، یُکْرِمُ زیرا «اَکْرَمَ» در اصل «کَرُمَ» بود یعنی ثلاثی مجرّد محسوب می‌شد سپس آنرا بیکی از ابواب ثلاثی مزید یعنی باب اِفعال برده یک حرف زائد یعنی همزه باوّلش افزودیم.

فعل رباعی (چهارحرفی) آنستکه حروف اصلی آن چهارتا باشد حال اگر غیر از این چهار حرف اصلی حرف یا حروفی زائد نداشت بآن رباعی مجرّد گفته و در صورتیکه غیر از حروف اصلی دارای یک یا بیش از یکحرف زائد باشد بآن رباعی مزیدٌفیه گویند.

فعل رباعی مجرّد مانند: دَحْرَجَ، یُدَحْرِجُ.

فعل رباعی مزید مثل: تَدَحْرَجَ، یَتَدَحْرَجُ زیرا «تَدَحْرَجَ» در اصل «دَحْرَجَ» بود یعنی رباعی مجرّد محسوب می‌شد سپس آنرا بیکی از ابواب رباعی مزید یعنی باب تَفَعْلُل برده بآن یکحرف یعنی تاء افزودیم.

فعل سالم آنستکه هیچیک از حروف اصلی آن حرف علّه و همزه نبوده و در ضمن مشدّد نیز نباشد.

ولی فعل غیرسالم آنستکه یکی از حروف اصلیش حرف علّه و یا همزه بوده و یا دارای تشدید باشد.

فعل ثلاثی مجرّد سالم مانند: نَصَرَ، یَنْصِرُ.

فعل ثلاثی مجرّد غیرسالم مثل: قٰالَ، یَقُوْلُ یا اَمَرَ، یَأْمِرُ و یا مَدَّ،

یَمِدُّ.

قٰالَ، یَقُوْلُ (مثال است برای ثلاثی مجرّد غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن حرف علّه می‌باشد).

اَمَرَ، یَأْمِرُ (مثال است برای ثلاثی مجرّد غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن همزه می‌باشد).

مَدَّ، یَمدُّ (مثال است برای ثلاثی مجرّد غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن تشدید دارد).

فعل ثلاثی مزید سالم مانند : اَکْرَمَ، یُکْرِمُ.

فعل ثلاثی مزید غیرسالم مثل: اَقٰامَ، یُقیمُ یا آمَنَ، یُؤْمِنُ و یا اَجَلَّ، یُجِلُّ.

اَقٰامَ، یُقیمُ (مثال است برای ثلاثی مزید غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن حرف علّه می‌باشد).

آمَنَ، یُؤْمِنُ (مثال است برای ثلاثی مزید غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن همزه می‌باشد).

اَجَلَّ، یُجِلُّ (مثال است برای ثلاثی مزید غیرسالمی که یکی از حروف اصلی آن تشدید دارد).

فعل رباعی مجرّد سالم مانند : دَحْرَجَ، یُدَحْرِجُ.

و کلّ واحد منهما : ضمیر در «منهما» به ثلاثی و رباعی راجع است.

و کلّ منها امّا سالم او غیرسالم : ضمیر در «منها» به ثلاثی و رباعی و مجرّد و مزید بر می‌گردد.

ونعنی بالسّالم : کلمه «نعنی» فعل مضارع، صیغه متکلّم مع الغیر است یعنی قصد می‌کنیم.

من حروف العلّة : حروف علّه سه تا است:

واو، یاء و الفی که از «واو» یا «یاء» منقلب شده باشد.
والتّضعیف : یعنی تشدید.

متن: اَمّا الثُّلاثِیُ المُجَرَّدُ، فَاِنْ کانَ ماضیه عَلیٰ «فَعَلَ» مَفْتُوحِ العَیْنِ فَمُضارِعُهُ «یَفْعُلُ» بِضَمِّ الْعَیْنِ او «یَفْعِلُ» بِکَسْرِها نَحْوُ: نَصَرَ، یَنْصُرُ و ضَرَبَ، یَضْرِبُ.

ترجمه: امّا فعل ثلاثی مجرّد، پس اگر ماضی آن بر وزن «فَعَلَ» که عین الفعلش مفتوح است باشد پس مضارع آن بر وزن «یَفْعُل» مضموم العین یا بر وزن «یَفْعِلُ» مکسور العین می‌باشد مانند:
نَصَرَ، یَنْصُرُ (مثال است برای ماضی مفتوح العین که مضارعش مضموم العین می‌باشد).
و ضَرَبَ، یَضْرِب (مثال است برای ماضی مفتوح العین که مضارعش مکسورالعین می‌باشد).

شرح

فان کان ماضیه علی الخ : ضمیر در «ماضیه» به ثلاثی مجرّد بر می‌گردد.

فضارعه یفعل : ضمیر در «مضارعه» به فَعَلَ مفتوح العین برمی‌گردد.

بکسرها : یعنیٰ بکسر عین الفعل.

نصر، ینصر : یعنی کمک کرد، کمک می‌کند.

ضرب، یضرب : یعنی زد، می زند.

متن: وَ قَدْ يَجِئُ عَلىٰ يَفْعَلُ بِفَتْحِ العَيْنِ اِذا كانَ عَيْنُ فِعْلِه اَوْ لامُه حَرْفاً مِنْ حُرُوْفِ الْحَلْقِ وَهِىَ سِتَّةُ اَحْرُفٍ: اَلْهَمْزَةُ وَالْهاءُ وَالْعَيْنُ وَالْحاءُ وَالْغَيْنُ وَالْخاءُ نَحْوُ:

سَئَلَ، يَسْئَلُ و مَنَعَ يَمْنَعُ.

وَاَبىٰ، يَأْبىٰ شاذٌّ.

ترجمه: و گاهی مضارع ماضی مفتوح العین بر وزن «يَفْعَلُ» بفتح عین می آید ولی زمانیکه عین الفعل ماضی یا لام الفعلش حرفی از حروف حلق باشد.

و حرف حلق شش تا است باین شرح:

همزه، هاء، عین، حاء، غین، خاء.

مانند: سَئَلَ، يَسْئَلُ (پرسید، می پرسد).

و مَنَعَ، يَمْنَعُ (بازداشت، باز می‌دارد).

و امّا «اَبىٰ، يأبىٰ» که بر وزن «مَنَعَ، يَمْنَعُ» آمده و چون عین الفعل و یا لام الفعلش حرف حلق نیست نمی‌باید از این باب آمده باشد باید بگوئیم:

شاذّ و برخلاف قیاس است.

شرح

و قد يجيئ على يفعل : ضمیر در «يجيئ» به مضارعیکه ماضی آن مفتوح العین است بر می‌گردد.

اذا کان عین فعله اولامه : ضمیر در «فعله» و «لامه» به ماضی برمی‌گردد.

وهی ستّة : ضمیر «هی» به حروف حلق برمی‌گردد.

شاذّ : یعنی برخلاف قاعده.

متن: وَاِنْ کانَ ماضیه عَلیٰ «فَعِلَ» مَکْسُورِ العَیْنِ فَمُضارِعُهُ عَلیٰ «یَفْعَلُ» بِفَتْحِ العَیْنِ نَحْوُ: عَلِمَ، یَعْلَمُ اِلاّ ماشَذَّ مِنْ نَحْوِ: حَسِبَ، یَحْسَبُ وَاَخَواتِه.

وَاِنْ کانَ ماضیه عَلیٰ «فَعُلَ» مَضْمُوْمِ العَیْن فَمُضارِعُهُ عَلیٰ «یَفْعُلُ» بِضَمِّ الْعَیْنِ نَحْوُ: حَسُنَ، یَحْسُنُ.

ترجمه: و اگر ماضیِ مضارع بر وزن «فَعِلَ» بکسر عین باشد پس مضارعش بر وزن «یَفْعَلُ» مفتوح العین می‌آید مانند:

عَلِمَ، یَعْلَمُ (دانست، میداند).

مگر بطور ندرت که مضارع ماضی یاد شده بر این وزن نمی آید مانند:

حَسِبَ، یَحْسَبُ (حساب کرد، حساب می‌کند).

و نیز مانند نظائر و امثال آن.

و اگر ماضیِ مضارع بر وزن «فَعُلَ» بضمّ عین باشد پس مضارعش بر وزن «یَفْعُلُ» مضموم العین می آید مانند:

حَسُنَ، یَحْسُنُ (نیکو بود، نیکو می‌باشد).

شرح

وان کان ماضیه : ضمیر در «ماضیه» به مضارع برمی‌گردد.

فمضارعه علی یفعل : ضمیر در «مضارعه» به ماضی برمی‌گردد.

اخواته : ضمیر در «اخواته» به حسب، یحسب راجع بوده و مقصود از «اخوات» نظائر و امثال می‌باشد.

مؤلّف گوید:

شرح افعال ثلاثی مجرّد بطریق دسته‌بندی چنین است:

	یَفْعُلُ	مانند	نَصَرَ ، یَنْصُرُ
فَعَلَ	یَفْعِلُ	مانند	ضَرَبَ، یَضْرِبُ
	یَفْعَلُ	مانند	مَنَعَ ، یَمْنَعُ
	یَفْعَلُ	مانند	عَلِمَ ، یَعْلَمُ
فَعِلَ	یَفْعِلُ	مانند	حَسِبَ، یَحسِبُ
فَعُلَ	یَفْعُلُ	مانند	حَسُنَ یَحْسُنُ

متن: وَاَمّا الرُّباعیُّ المُجَرَّدُ فَهُوَ فَعْلَلَ کَدَحْرَجَ، دَحْرَجَةً، دِحْراجاً.

وَاَمّا الثُلاثِیُّ المَزیدُ فیه فَهُوَ عَلیٰ ثَلاثَةِ اَقسامٍ:

اَلْاَوَّلُ: ما کانَ ماضیه عَلیٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ کَاَفْعَلَ نحو:

اَکْرَمَ، یُکْرِمُ، اِکْراماً.

وَفَعَّلَ نَحْوُ:

فَرَّحَ، یُفَرِّحُ، تَفْریحاً.

وَ فاعَلَ نَحْوُ:
قاتَلَ، یُقاتِلُ، مُقاتَلَةً وَقِتالاً وَقیتالاً.

ترجمه: **فعل رباعی مجرّد و مزیدفیه**

امّا فعل رباعی مجرّد، پس آن عبارتست از:
فَعْلَلَ مانند:
دَحْرَجَ (غلطانید) دَحْرَجةً (غلطانیدن)، دِحْراج (غلطانیدن).
و امّا فعل ثلاثی مزیدفیه، پس آن بر چند قسم می‌باشد:

قسم اوّل از فعل ثلاثی مزیدفیه

قسم اوّل : آنستکه ماضی آن بر چهار حرف است مانند:
اَفْعَلَ همچون:
اَکْرَمَ (احسان نمود)، یُکْرِمُ (احسان می‌نماید)، اِکْراماً (احسان نمودن).
و فَعَّلَ همچون:
فَرَّحَ (شاد نمود)، یُفَرِّحُ (شاد می‌نماید)، تَفْریحاً (شاد نمودن).
و فاعَلَ همچون:
قاتَلَ (زد و خورد نمود)، یُقاتِلُ (زد و خورد می‌نماید)، مقاتَلَةً، قِتالاً و قیتالاً (هر سه به معنای زد و خورد نمودن می‌باشند).

متن: اَلثّانيُ : ما کانَ ماضیه عَلیٰ خَمْسَةِ اَحْرُفٍ:

اِمّا اَوَّلُهُ التّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ نَحْوُ: تَكَسَّرَ، يَتَكَسَّرُ، تَكَسُّراً.
وَ تَفاعَلَ نَحْوُ: تَباعَدَ، يَتَباعَدُ، تَباعُداً.
و امّا اَوَّلُهُ اَلْهَمْزَةُ مِثْلُ اِنْفَعَلَ نَحْوُ: اِنْقَطَعَ، يَنْقَطِعُ، اِنْقِطاعاً.
وَ اِفْتَعَلَ نَحْوُ: اِجْتَمَعَ، يَجْتَمِعُ، اِجْتِماعاً.
و اِفْعَلَّ نَحْوُ: اِحْمَرَّ، يَحْمَرُّ، اِحْمِراراً.

ترجمه: قسم دوّم از فعل ثلاثی مزیدفیه

قسم دوّم از فعل ثلاثی مزیدفیه فعلی است که ماضی آن دارای پنج حرف باشد:

و آن یا اوّلش تاء بوده مانند:

تَفَعَّلَ همچون:

تَکَسَّرَ (شکست)، یَتَکَسَّرُ (می شکند)، تَکَسُّراً (شکستن).

و تَفاعُلْ همچون:

تَباعَدَ (دور گردید)، یَتَباعَدُ (دور می‌گردد)، تَباعُداً (دور گردیدن).

و یا ابتدائش همزه است مانند:

اِنْفَعَلَ همچون:

اِنْقَطَعَ (جدا گردید)، یَنْقَطِعُ (جدا می‌گردد)، اِنْقِطاعاً (جدا گردیدن).

و اِفْتَعَلَ همچون:

اِجْتَمَعَ (گرد هم آمد)، یَجْتَمِعُ (گرد هم می‌آید)، اِجْتِماعاً (گرد هم آمدن).

و اِفْعَلَّ همچون:

اِحْمَرَّ (سرخ گردید)، یَحْمَرُّ (سرخ می‌گردد)، اِحْمراراً (سرخ گردیدن).

متن: الثّالِثُ : ماکانَ ماضیه عَلیٰ سِتَّةِ اَحْرُفٍ مِثْلُ:
اِسْتَفْعَلَ نَحْوُ: اِسْتَخْرَجَ، یَسْتَخْرِجُ، اِسْتِخْراجاً.
وَ اِفْعالَّ نَحْوُ: اِحْمارَّ، یَحْمارُّ، اِحْمیراراً.
وَ اِفْعَوْعَلَ نَحْوُ: اِعْشَوْشَبَ، یَعْشَوْشَبُ، اِعْشیشاباً.
وَ اِفْعَوَّلَ نَحْوُ: اِجْلَوَّزَ، یَجْلَوِّزُ، اِجْلِوّازاً.
وَ اِفْعَنْلَلَ نَحْوُ: اِقْعَنْسَسَ، اِقْعِنْساساً.
وَ اِفْعَنْلیٰ نَحْوُ: اِسْلَنْقیٰ، اِسْلِنْقاءً.

ترجمه:

قسم سوّم از فعل

ثلاثی مزیدفیه

قسم سوّم از فعل ثلاثی مزیدفیه، فعلی است که ماضی آن شش حرف داشته باشد مانند:

اِسْتَفْعَلَ همچون: اِسْتَخْرَجَ (طلب بیرون آمدن نمود)، یَسْتَخْرِج (طلب بیرون آمدن می‌کند)، اِسْتخراجاً (طلب بیرون آمدن کردن).

و اِفْعالَّ همچون: اِحْمارَّ (بشدّت سرخ گردید)، یَحْمارُّ (بشدّت سرخ می‌گردد)، اِحمیراراً (بشدّت سرخ گردیدن).

و اِفْعَوْعَلَ همچون: اِعْشَوْشَبَ (بگیاه تازه رسید)، یَعْشَوْشَب (بگیاه تازه میرسد)، اِعْشیشاب (بگیاه تازه رسیدن).

و اِفْعَوَّلَ همچون: اِجْلَوَّزَ (بسرعت گذشت)، یَجْلَوِّزُ (بسرعت می‌گذرد)، اِجْلِوّازاً (بسرعت گذشتن).

وَ اِفْعَنْلَلَ همچون: اِقْعَنْسَسَ (بازماند یا بازگشت)، یَقْعَنْسَسُ (باز

می‌ماند یا بازمی‌گردد)، اِقْعِنساس (بازماندن یا بازگشتن).

و اِفْعَنْلیٰ همچون: اِسْلَنْقیٰ (طاق‌واز خوابید)، یَسْلَنْقیٰ (طاق‌واز می‌خوابد)، اِسْلِنْقاءاً (طاق‌واز خوابیدن).

متن: وَ امّا الرُّباعیُّ المَزیدُفیه، فَاَمْثِلَتُهُ:

تَفَعْلَلَ: کَتَدَحْرَجَ، تَدَحْرُجاً.

وَ اِفْعَنْلَلَ نَحْوُ: اِحْرَنْجَمَ، اِحْرِنْجاماً.

وَ اِفْعَلَلَّ نَحْوُ: اِقْشَعَرَّ، اِقْشِعْراراً.

ترجمه: **امثله فعل رباعی مزیدفیه**

و امّا فعل رباعی مزیدفیه دارای امثله‌ای است و آنها عبارتند از:

تَفَعْلَلَ همچون:

تَدَحْرَجَ (غلطانید)، تَدَحْرُجاً (غلطانیدن).

اِفْعَنْلَلَ همچون:

اِحْرَنْجَمَ (ازدحام نمود)، اِحْرِنْجاماً (ازدحام نمودن).

اِفْعَلَلَّ همچون:

اِقْشَعَرَّ (جمع شد پوست آن)، اِقْشِعْراراً (جمع شدن پوست).

متن: **تَنْبیهٌ**

اَلْفِعْلُ اِمّا مُتَعدٍّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذي يَتَعَدّي مِنَ الْفاعِلِ اِلیٰ الْمَفْعُوْلِ به کَقَولِكَ: ضَرَبْتُ زَیْداً.

وَ یُسَمّیٰ اَیْضاً واقِعاً وَ مُجاوِزاً.

وَ اِمّا غَیْرُ مُتَعدٍّ وَ هُوَ الفِعْلُ الَّذی لَمْ یَتَجاوَزِ الْفاعِلَ نَحْوُ: حَسُنَ زَیْدٌ.

وَ یُسَمّیٰ لازِماً وَ غَیرَ واقِعٍ.
وَ تَعْدِیَتُهُ فِی الثُّلاثِیِّ الْمُجَرَّدِ بِتَضْعیفِ العَیْنِ اَوْ بِالْهَمْزَةِ کَقَوْلِكَ:
فَرَّحْتُ زَیْداً وَ اَجْلَسْتُهُ.
وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فِی الْکُلِّ نَحْوُ:
ذَهَبْتُ بِزَیْدٍ وَ اِنْطَلَقْتُ بِه.

تنبیه

ترجمه:

فعل لازم و فعل متعدّی

فعل یا متعدّی بوده و آن فعلی است که از فاعل تجاوز کرده و اثرش بمفعول به برسد مانند قول شما که می‌گوئید:

ضَرَبْتُ زیداً (زدم زید را).

و نامیده می شود همچنین بنام : واقع و مُجاوز.

و یا غیرمتعدّی می‌باشد و آن فعلی است که از فاعل تجاوز نکند مانند:

حَسُن زید (نیکو است زید).

و نامیده می شود لازم و غیرواقع.

متعدّی کردن فعل

ثلاثی مجرّد

متعدّی کردن فعل لازم در ثلاثی مجرّد یا باین است که عین‌الفعلش را مشدّد کرده و یا باضافه نمودن همزه در ابتدائش می‌باشد همچون قول شما که می‌گوئید:

فَرَّحْتُ زَیْداً (شاد نمودم زید را) و اَجْلَسْتُهُ (نشانیدم او را).

و همچنین بواسطه حرف جرّ می‌باشد در تمام افعال لازم مانند:

ذَهَبْتُ بِزَیْدٍ (بردم زید را) و اِنْطَلَقْتُ به (آزاد کردم او را).

شرح

یَتَعدّی من الفاعل الی المفعول : کلمه «یتعدّی» یعنی تجاوز نماید.

کقولك ضربت زیداً : شاهد در «ضرب» است که معنایش به فاعل یعنی «تاء متکلّم» تمام نشده بلکه از آن گذشته و به «زید» رسیده است از این رو «زید» مفعول آن می‌باشد.

ویسمّی ایضاً : کلمه «یسمّی» یعنی نامیده می شود و ضمیر در آن به فعل متعدّی برمی‌گردد.

واقعاً : نامیدنش به «واقع» بخاطر آنستکه بر مفعول‌به واقع می شود چنانچه در مثال «ضربت زیداً» زدن بر «زید» واقع است.

و مجاوزاً : نامیدنش به «مجاوز» بخاطر آنستکه معنای آن از فاعل تجاوز می‌کند.

حَسُن زید : در اینمثال معنای «حُسْن» فقط بفاعل یعنی «زید» خاتمه می‌یابد.

و یسمّی لازماً : نامیدنش به «لازم» بخاطر آنستکه با فاعل همراه و ملازم بوده و از آن منفکّ و جدا نمی‌باشد.

و غیر واقع : نامیدنش به «غیرواقع» بخاطر آنستکه بر مفعول‌به واقع نمی شود.

و تعدیته فی الثّلاثی المجرّد : ضمیر در «تعدیته» به فعل غیرمتعدّی راجع است و مقصود اینستکه:

هر فعل غیرمتعدّی که از ثلاثی مجرّد بوده و بخواهیم آنرا متعدّی کنیم از دو راه باین مقصود می رسیم:

۱ ـــ آنکه عین‌الفعلش را مشدّد کنیم و بعبارت دیگر آنرا بباب

تفعیل ببریم مانند:

فَرِحَ زَیْدٌ (شاد شد زید) که وقتی عین‌الفعل یعنی «راء» را تشدید دادیم می‌شود:

فَرَّحَ زَیْدٌ (شاد کرد زید) لذا اگر مفعولش را در کلام ذکر کنیم می‌شود:

فَرَّحْتُ زَیْداً (شاد کردم زید را).

۲ ــ آنکه باوّلش همزه بیافزائیم و بعبارت دیگر آنرا بباب افعال ببریم مانند:

جَلَسَ زَیْدٌ (نشست زید) که وقتی همزه باوّلش بیافزائیم می‌شود:

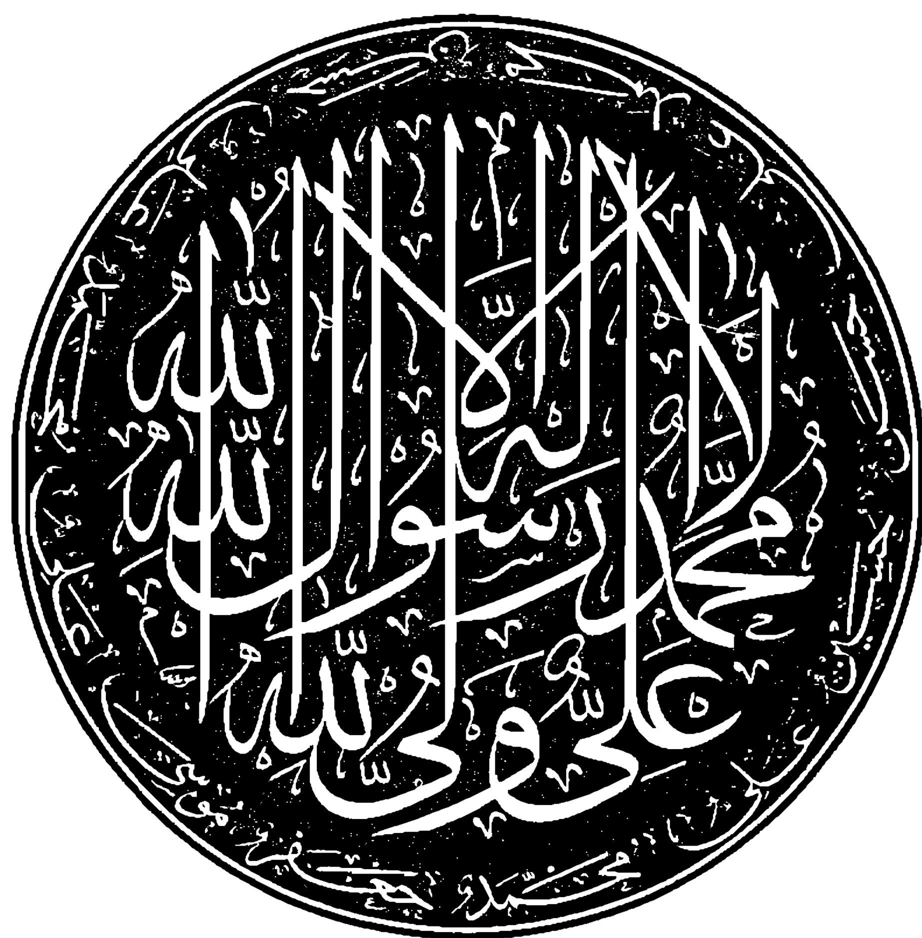
اَجْلَسَ زَیْدٌ (نشانید زید) لذا اگر مفعولش را در کلام ذکر کنیم می‌شود:

اَجْلَسْتُ زیداً (نشانیدم زید را).

و **بحرف الجرّ فی الکلّ**: یعنی تمام افعال غیرمتعدّی را چه از ثلاثی مجرّد بوده و چه از غیر آن باشد اگر بخواهیم متعدّی کنیم بواسطه اضافه کردن (باء جارّه) می‌توان چنین نمود مثلاً «ذهب» یعنی رفت، فعل ثلاثی مجرّد است و لازم می‌باشد، حال اگر بخواهیم آنرا متعدّی کرده و برایش مفعول بیاوریم می‌گوئیم: ذَهَبْتُ بِزَیْدٍ (بردم زید را).

یا «اِنْطَلَقَ» یعنی آزاد بود، فعل ثلاثی مزید از باب «انفعال» است و لازم می‌باشد حال اگر بخواهیم آنرا متعدّی کرده و برایش مفعول بیاوریم می‌گوئیم:

اِنْطَلَقتُ بِزَیْدٍ (آزاد کردم زید را).


لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله



متن:

فَصْلٌ
فی اَمْثِلَةِ تَصْریفِ هٰذهِ الاَفْعالِ

اَمَّا الماضِیُّ، فَهُوَ الفِعْلُ الَّذی دَلَّ عَلیٰ مَعْنیٰ وُجِدَ فِی الزَّمانِ الماضی، فَالمَبْنِیُّ لِلْفاعِلِ منْهُ ما کانَ اَوَّلُهُ مَفْتُوْحاً اَوْ کانَ اَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوْحاً نَحْوُ:

نَصَرَ، نَصَرا، نَصَرُوْا اِلیٰ آخَرِه.

وَقِسْ عَلیٰ هٰذهِ الْمَذْکُورةِ، اَفْعَلَ وَفاعَلَ وَفَعْلَلَ وَتَفَعْلَلَ وَافْتَعَلَ وَانْفَعَلَ وَاسْتَفْعَلَ وَافْعَلَلَّ وَافْعَوْعَلَ وَکَذا البَواقي.

وَلا تَعْتَبِرْ حَرَکاتِ الْاَلِفاتِ فِی الْاَوائِلِ، فَاِنّها زائِدَةٌ تَثْبُتُ فِی الْاِبْتِداءِ وَتَسْقُطُ فِی الدَّرْجِ.

ترجمه:

فصل
در بیان امثله تصریف این افعال

امّا فعل ماضی:

پس آن فعلی است که دلالت کند بر معنائی که در زمان گذشته یافت شده است.

پس آنچه از این ماضی برای فاعل بنا شده است آنستکه یا اوّلش مفتوح بوده و یا حرف اوّلی که از آن متحرّک است مفتوح باشد مانند:

نَصَرَ (یاری کرد یکمرد غائب در زمان گذشته).
نَصَرا (یاری کردند دو مرد غائب در زمان گذشته).
نَصَرُوْا (یاری کردند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و بر این امثله‌ای که ذکر شد امثله فعل های اَفْعَلَ و فاعَلَ و فَعْلَلَ و تَفَعْلَلَ و اِفْتَعَلَ و اِنْفَعَلَ و اِسْتَفْعَلَ و اِفْعَلَلَّ و اِفْعَوْعَلَ و همچنین امثله باقی افعال را قیاس کن.

و حرکت الفهای ابتداء این افعال را در نظر نگیر زیرا آنها زائده بوده که در ابتداء آمده‌اند و در وسط کلام ساقط و حذف می شوند.

شرح

تعریف فعل ماضی: فعل ماضی فعلی است که دلالت کند بر انجام کاری در زمان گذشته و آن یا معلوم بوده و یا مجهول می‌باشد:

ماضی معلوم: آنستکه برای فاعل بنا شده باشد و علامتش اینستکه یا حرف اوّلش مفتوح است مانند: نَصَرَ، ضَرَبَ، اَکْرَمَ.

و یا اوّلین حرف متحرّکش مفتوح است مثل:
اِنْصَرَفَ، اِکْتَسَبَ، اِسْتَخْرَجَ.

در این سه فعل اولین حرف متحرّک آنها عبارتست از (صاد) در «انصرف» و (تاء) در «اکتسب» و «استخرج» زیرا همزه های آنها وصل بوده که در وسط عبارت و کلام حذف و ساقط می شوند پس اعتباری به بود یا نبود آنها نیست و حروف بعد از همزه یعنی (نون) در «انصرف» و (کاف) در «اکتسب» و (سین) در «استخرج» نیز ساکن بوده نه متحرّک پس اوّلین حرف متحرّک آنها همان حروفی است که ذکر شد.

فالمبنیّ للفاعل منه : ضمیر در «منه» به ماضی برمی‌گردد.
ما کان اوّله مفتوحاً : ضمیر در «اوّله» به «ما» راجع است.
اوکان اوّل متحرّك منه مفتوحاً : ضمیر در «منه» به «ما» برمی‌گردد.
الی آخره : باقی صیغه های چهارده گانه عبارتند از:
نَصَرَتْ (یاری کرد یکزن غائب در زمان گذشته).
نَصَرَتَا (یاری کردند دو زن غائب در زمان گذشته).
نَصَرْنَ (یاری کردند زنان غائب در زمان گذشته).
نَصَرْتَ (یاری کردی تو یکمرد حاضر در زمان گذشته).
نَصَرْتُما (یاری کردید شما دو مرد حاضر در زمان گذشته).
نَصَرْتُمْ (یاری کردید شما مردان حاضر در زمان گذشته).
نَصَرْتِ (یاری کردی تو یکزن حاضر در زمان گذشته).
نَصَرْتُما (یاری کردید شما دو زن حاضر در زمان گذشته).
نَصَرْتُنَّ (یاری کردید شما زنان حاضر در زمان گذشته).
نَصَرْتُ (یاری کردم من در زمان گذشته).
نَصَرْنا (یاری کردیم ما در زمان گذشته).

علی هذه المذکورة اَفْعَلَ : مقصود چهارده صیغه فعل ماضی از باب اِفْعالٌ است همچون:
آکْرَم (احسان نمود یک مرد غائب در زمان گذشته).
آکْرَما (احسان نمودند دو مرد غائب در زمان گذشته).
آکْرَمُوْا (احسان کردند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

فاعل : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب مُفاعَلَةٌ است همچون:
ضارَبَ (زد و خورد نمود یکمرد غائب در زمان گذشته).

ضارَبا (زد و خورد نمودند دو مرد غائب در زمان گذشته).
ضارَبُوْا (زد و خورد نمودند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

فَعْلَلَ : مراد چهارده صیغه فعل ماضی از باب «فَعْلَلَةٌ» است همچون:
دَحْرَجَ (غلطانید یکمرد غائب در زمان گذشته).
دَحْرَجا (غلطانیدند دو مرد غائب در زمان گذشته).
دَحْرَجُوْا (غلطانیدند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

تَفَعْلَلَ : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب «تَفَعْلُلْ» است همچون:
تکَسَّبَ (بدست آورد یکمرد غائب در زمان گذشته).
تکَسَّبا (بدست آوردند دو مرد غائب در زمان گذشته).
تکَسَّبُوْا (بدست آوردند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

اِفْتَعَلَ : مقصود چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِفْتِعالٌ» است همچون:
اِجْتَهَدَ (کوشش نمود یکمرد غائب در زمان گذشته).
اِجْتَهَدا (کوشش کردند دو مرد غائب در زمان گذشته).
اِجْتَهَدُوْا (کوشش کردند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

اِنْفَعَلَ : مراد چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِنْفِعالٌ» است همچون:
اِنْحَرَفَ (از راه بدر رفت یکمرد غائب در زمان گذشته).

اِنْحَرَفا (از راه بدر رفتند دو مرد غائب در زمان گذشته).
اِنْحَرَفوا (از راه بدر رفتند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

اِسْتَفْعَلَ : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِسْتِفْعالٌ» است همچون:
اِسْتَخْرَجَ (طلب بیرون آمدن نمود یکمرد غائب در زمان گذشته).
اِسْتَخْرَجا (طلب بیرون آمدن نمودند دو مرد غائب در زمان گذشته).
اِسْتَخْرَجُوْا (طلب بیرون آمدن نمودند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.
اِفْعَلَلَّ : مراد چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِفْعِلاَلٌ» است همچون:
اِقْشَعَرَّ (جمع شد پوست یکمرد غائب در زمان گذشته).
اِقْشَعَرّا (جمع شد پوست دو مرد غائب در زمان گذشته).
اِقْشَعَرُّوْا (جمع شد پوست مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.
اِفْعَوْعَلَ : منظور چهارده صیغه فعل ماضی از باب «اِفعیلال» است همچون:
اِعْشَوْشَبَ (بگیاه تازه رسید یکمرد غائب در زمان گذشته).
اِعْشَوْشَبا (بگیاه تازه رسیدند دو مرد غائب در زمان گذشته).
اِعْشَوْشَبُوْا (بگیاه تازه رسیدند مردان غائب در زمان گذشته).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.
وکذا البواق : مثل چهارده صیغه از باب «تفعیل» و «افعنلال».

ولا تعتبر حرکات الالفات: کلمه «لا تعتبر» یعنی ملاحظه مکن و در نظر نگیر و منظور از «اَلِفات» همزه‌های وصلی است که در ابتداء افعال مذکور درآمده اند.

فانّها زائدة: ضمیر در «فانّها» به الفات برمی‌گردد.

تسقط فی الدّرج: کلمه «تسقط» یعنی حذف می شود و لفظ «الدّرج» یعنی وسط و اثناء.

متن: وَالْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُوْلِ مِنْهُ وَهُوَ الْفِعْلُ الَّذِىْ لَمْ يُسَمَّ فاعِلُه ماکانَ اَوَّلُهُ مَضْمُوْماً كَفُعِلَ وَفُعْلِلَ وَاُفْعِلَ وَفُعِّلَ وَفُوْعِلَ وَتُفُعِّلَ وَتُفُوْعِلَ وَتُفُعْلِلَ اَوْ كانَ اَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُوْماً نَحْوُ اُفْتُعِلَ وَاُسْتُفْعِلَ.

وَهَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتَّبِعُ هٰذَا الْمَضْمُوْمَ فِى الضَّمِّ وَما قَبْلُ آخِرِه يَكُوْنُ مَكْسُوْراً اَبَداً تَقُوْلُ: نُصِرَ زَيْدٌ وَاُسْتُخْرِجَ الْمالُ.

ترجمه: و آنچه از این ماضی برای مفعول بنا گردیده و آن فعلی است که نامی از فاعلش برده نشده عبارتست از فعلی که یا اوّلش مضموم بوده مانند:

فُعِلَ و فُعْلِلَ و اُفْعِلَ وَ فُعِّلَ و فُوْعِلَ وَ تُفُعِّلَ و تُفُوْعِلَ و تُفُعْلِلَ.

یا اوّلین حرف متحرّکش مضموم می‌باشد مانند:

اُفْتُعِلَ و اُسْتُفْعِلَ.

و همزه وصل در مضموم شدن تابع همین حرفی است که مضموم گردیده و آنچه قبل از آخرین حرف می‌باشد همیشه مکسور است چنانچه می‌گوئی: نُصِرَ زَيْدٌ (یاری شد زید) و اُسْتُخْرِجَ الْمالُ (مال بیرون آورده شد).

شرح

در این عبارات شرح و علامت ماضی مجهول بیان گردیده است:

ماضی مجهول: ماضی مجهول عبارتست از فعلی که آنرا برای مفعول بنا می‌کنند یعنی نسبت فعل را بجای اینکه بفاعل دهند بمفعول می‌دهند از اینرو در کلام نامی از فاعل آن نمی‌برند.

و علامتش آنستکه یا اوّل و یا اوّلین حرف متحرّکش مضموم بوده و ماقبل آخرش مکسور مانند: نُصِرَ زَیْدٌ (یاری شد زید).

در این عبارت «نُصِرَ» به «زید» نسبت داده شده و آن در اصل مفعول بوده است زیرا ابتداء نَصَرَ عمروٌ زیداً بوده سپس «نَصَرَ» مجهول گردید و از فاعلش نامی برده نشد لذا «زید» که مفعول بود بجای فاعل قرار گرفت و چنانچه مشاهده می‌کنیم اوّلین حرف آن که (نون) باشد مضموم بوده و حرف پیش از آخر یعنی (صاد) مکسور است.

و نیز مانند: اُسْتُخْرِجَ المالُ (مال بیرون آورده شد).

در این عبارت «اُسْتُخْرِج» به «المال» نسبت داده شده و آن در اصل مفعول بوده است زیرا ابتداء اِسْتَخْرَجَ زَیْدٌ المالَ بوده سپس «استخرج» مجهول گردید و از فاعلش یعنی زید نامی برده نشد لذا «المال» که مفعول بود بجای فاعل قرار گرفت و همانطوری که مشاهده می‌کنیم اوّلین حرف متحرّک آن که «تاء» باشد مضموم است و حرف پیش از آخر یعنی «راء» مکسور می‌باشد.

و باید توجّه داشت همزه وصلی که در ابتداء آن درآمده از نظر حرکت تابع تاء می‌باشد یعنی چون تاء مضموم گشت همزه نیز مضموم می‌گردد.

والمبنیّ للمفعول منه : ضمیر در «منه» به ماضی راجعست.

لم یسمّ فاعله : یعنی اسم از فاعلش برده نشده.

کُفُعِلَ : منظور فعل ماضی مجهول از ثلاثی مجرّد است همچون: نُصِرَ.

فُعْلِلَ : مراد فعل ماضی مجهول از رباعی مجرّد است همچون: دُحْرِجَ.

اُفْعِلَ : مقصود فعل ماضی مجهول از باب افعال است مانند: اُکْرِمَ.

فُعِّلَ : یعنی فعل ماضی مجهول از باب تفعیل است مانند: صُرِّفَ.

فُوْعِلَ : مقصود فعل ماضی مجهول از باب مفاعله است مانند: ضُورِبَ.

تُفُعِّلَ : مراد فعل ماضی مجهول از باب تفعّل است مانند: تُعُهِّدَ.

تُفُوْعِلَ : منظور فعل ماضی مجهول از باب تفاعل است مانند: تُضُوْرِبَ.

تُفُعْلِلَ : یعنی فعل ماضی مجهول از باب تَفَعْلُل همچون تُدُحْرِجَ.

اوکان اوّل متحرك منه مضموماً : ضمیر در «منه» به المبنی للمفعول منه راجع است.

اُفْتُعِلَ : مقصود فعل ماضی مجهول از باب «افتعال» است مانند: اُکْتُسِبَ.

اُسْتُفْعِلَ : منظور فعل ماضی مجهول از باب «استفعال» است مانند: اُسْتُخْرِجَ.

وماقبل آخره : ضمیر در «آخره» به المبنی للمفعول منه برمی‌گردد.

متن: اَمَّا الْمُضارِعُ، فَهُوَ ما اَوَّلُهُ اِحْدَی الزَّوائِدِ الْاَرْبَعِ وَهِیَ: اَلْهَمْزَةُ وَالنُّوْنُ وَالْیاءُ وَالتّاءُ وتَجْمَعُها «اَنَیْتَ» اَوْ «اَتَیْنَ» اَوْ «نَأتِي».

فَالْهَمْزَةُ لِلْمُتَكَلِّمِ وَحْدَهُ وَالنُّوْنُ لَهُ اِذا كانَ مَعَهُ غَيْرُهُ وَالتّاءُ لِلْمُخاطَبِ مُفْرَداً اَوْ مُثَنّىً اَوْ مَجْمُوْعاً مُذَكَّراً كانَ اَوْ مُؤَنَّثاً وَلِلْغائِبَةِ الْمُفْرَدَةِ وَلِمُثَنّاها وَالْياءُ لِلْغائِبِ الْمُذَكَّرِ مُفْرَداً اَوْ مُثَنّىً اَوْ مَجْمُوْعاً وَ لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغائِبَةِ.

وَهذا يَصْلَحُ لِلْحالِ وَالْاِسْتِقْبالِ، تَقُوْلُ:

يَفْعَلُ اَلآنَ وَيُسَمّىٰ حالاً وحاضِراً وَيَفْعَلُ غَداً وَيُسَمّىٰ مُسْتَقْبِلاً.

فَاِذا اَدْخَلْتَ عَلَيْهِ السِّيْنَ اَوْ سَوْفَ، فَقُلْتَ، سَيَفْعَلُ اَوْ سَوْفَ يَفْعَلُ اُخْتُصَّ بِزَمانِ الْاِسْتِقْبالِ، فَاِذا اَدْخَلْتَ عَلَيْهِ اللاّمَ الْمَفْتُوْحَةَ اُخْتُصَّ بِزَمانِ الْحالِ كَقَوْلِكَ «لَيَفْعَلُ» وَفِي التَّنْزِيلِ: اِنّي لَيَحْزُنُني اَنْ تَذْهَبُوْا بِه.

ترجمه: امّا فعل مضارع، پس آن فعلی است که در اوّلش یکی از حروف زائده چهارگانه باشد و آنها عبارتند از:

همزه و نون و یاء و تاء که جمع می‌کند اینها را کلمات:

اَنَيْتَ یا آتَيْنَ یا نأتی.

پس «همزه» برای متکلّم وحده و «نون» برای متکلّم زمانیکه با او غیرش بوده می‌باشد و «تاء» برای مخاطب است چه مفرد بوده و چه تثنیه و چه جمع باشد، مذکّر بوده یا مؤنّث باشد.

و نیز برای مفرد مؤنّث غایب و تثنیه مؤنّث می آید.

و «یاء» برای مذکّر است چه مفرد و چه تثنیه و چه جمع باشد و همچنین برای جمع مؤنّث غائب نیز می آید.

و اینفعل (مضارع) برای زمان حال و استقبال هردو صلاحیّت دارد چنانچه می‌گوئی:

يَفْعَلُ اَلآنَ (بجای می آورد در زمان حال) که در اینصورت حال و حاضر نامیده می شود.

و يَفْعَلُ غَداً (بجای می آورد در زمان آینده) که در اینصورت

مستقبل خوانده می شود.

پس اگر بر فعل مضارع سین یا سوف داخل کرده و بگوئی: سَيَفْعَلُ (بزودی زود انجام می‌دهد) یا سَوْفَ يَفْعَلُ (بزودی انجام خواهد داد) فعل به زمان استقبال و آینده اختصاص پیدا می‌کند و در هنگامی که بر آن لام مفتوحه دربیاوری به زمان حال اختصاص پیدا می‌نماید همچون قول شما که می‌گوئی: لَيَفْعَلُ (السّاعه بجای می‌آورد).

و در قرآن چنین آمده است:

اِنّی لَيَحْزُنَني اَنْ تَذْهَبُوْا به.

(بدرستیکه در همین زمان حاضر مرا غمگین می‌کند اینکه یوسف را ببرید).

شرح

فعل مضارع و اقسام آن

فعل مضارع فعلی است که دلالت کند بر انجام کاری در زمان حال یا آینده و علامت آن اینستکه در ابتدائش یکی از چهار حرف ذیل واقع شده است:

همزه مانند اَضْرِبُ

یاء نظیر يَضْرِبُ

تاء نظیر تَضْرِبُ

نون مانند نَضْرِبُ

موارد وقوع چهار حرف

زائد در فعل مضارع

مورد وقوع همزه تنها یک مورد است و آن صیغه متکلّم وحده

می‌باشد همچون:

اَضْرِبُ (می زنم من در زمان حال یا آینده).

و مورد وقوع نون نیز تنها یک مورد است و آن بر سر صیغه متکلّم مع الغیر درمی‌آید نظیر:

نَضْرِبُ (می‌زنیم ما در زمان حال یا آینده).

و مورد وقوع تاء هشت صیغه می‌باشد بشرح زیر:

۱ ــ مفرد مذکّر مخاطب مانند:

تَضْرِبُ (می زنی تو یکمرد حاضر در زمان آینده).

۲ ــ تثنیه مذکّر مخاطب مانند:

تَضْرِبانِ (می زنید شما دو مرد حاضر در زمان آینده).

۳ ــ جمع مذکّر مخاطب مانند:

تَضْرِبونَ (می زنید شما مردان حاضر در زمان آینده).

٤ ــ مفرد مؤنّث مخاطب مانند:

تَضْرِبینَ (می زنی تو یکزن حاضر در زمان آینده).

٥ ــ تثنیه مؤنّث مخاطب مانند:

تَضْرِبانِ (می زنید شما دو زن حاضر در زمان آینده).

٦ ــ جمع مؤنّث مخاطب مانند:

تَضْرِبْنَ (می زنید شما زنان حاضر در زمان آینده).

۷ ــ مفرد مؤنّث غائب مانند:

تَضْرِبُ (می زند یکزن غائب در زمان آینده).

۸ ــ تثنیه مؤنّث غائب مانند:

تَضْرِبانِ (می زنند دو زن غائب در زمان آینده).

و مورد وقوع یاء چهار صیغه می باشد بشرح زیر:

۱ ــ مفرد مذکّر غائب مانند:

یَضْرِبُ (می زند یکمرد غائب در زمان آینده).

۲ ــ تثنیه مذکّر غائب مانند:

یَضْرِبانِ (می زنند دو مرد غائب در زمان آینده).

۳ ــ جمع مذکّر غائب مانند:

یَضْرِبُوْنَ (می زنند مردان غائب در زمان آینده).

٤ ــ جمع مؤنّث غائب مانند:

یَضْرِبن (می زنند زنان غائب در زمان آینده).

تقسیم فعل مضارع

فعل مضارع از نظر دلالت بر زمان باین گونه است که ذاتاً هم برای دلالـت بر زمان حال صلاحیّت داشته و هم بر زمان آینـده چـنانچه می‌توان گفت:

زَیْـدٌ یَفْعَلُ اَلآنَ (زید الآن و در حال حاضر انجام می‌دهد).

و زیْـدٌ یَفْعَلُ غَداً (زید در آینده انجام می‌دهد).

پس می‌توان گفت فعل مضارع بر دو قسم است:

۱ ــ حال و حاضر و آن مضارعی است که بر انجام کاری در زمان حال دلالت نماید مانند: یَفْعَلُ الآن.

۲ ــ مُستَقْبِل (بکسر بـاء) و آن مضارعی است که بر انجـام کـاری در زمان آینده دلالتِ کند مانند: یَفْعَلُ غَداً.

تذکّر و تنبیه

بعضی از کلمات هستـند که وقتی با فعـل مضارع همراه شده و بآن متّصل شوند معنایش را بزمان حـال اختصاص می‌دهـنـد همچون لام مفـتوحه چنانچه می‌گویند:

لَیَفْعَلُ زَیْدٌ (زید السّاعه و در زمان حال انجام می‌دهد).

و پاره‌ای از کلمات می‌باشند که وقتی با آن همراه شده معنایش را به زمان آینده اختصاص می‌دهند همچون دو کلمه «سین» و «سوف» چنانچه می‌گویند:

سَیَضْرِبُ و سوف یَضْرِبُ (بزودی می زند).

فرق بین سین و سوف آنستکه «سین» معنای مضارع را بآینده نزدیک اختصاص می‌دهد ولی «سوف» معنایش را اختصاص بآینده نسبتاً دورتر می‌دهد از اینرو در ترجمه «سیضرب» می‌گوئیم یعنی بزودی زود می‌زند ولی در ترجمه «سوف یضرب» می‌گوئیم یعنی بزودی خواهد زد.

و هی الهمزة والنّون الی آخر : ضمیر «هی» به زوائد اربع برمی‌گردد.

و تجمعها انیت او اتین الی آخر : ضمیر مؤنّث در «تجمعها» به زوائد اربع برمی‌گردد.

والنّون له : ضمیر در «له» به متکلّم برمی‌گردد.

اذا کان معه غیره : ضمیرهای در «معه» و «غیره» به متکلّم عود می‌کنند.

مذکّراً کان او مؤنّثاً : ضمیر در «کان» به مخاطب برمی‌گردد.

و لمثنّاها : ضمیر مؤنّث به غائبه برمی‌گردد.

و هذا یصلح للحال والاستقبال : مشارٌالیه «هذا» مضارع می‌باشد.

و یسمّی مستقبلاً : کلمه «مستقبل» بکسر باء بوده و با فتحه خواندنش غلط مشهور می‌باشد.

فاذا ادخلت علیه السّین : ضمیر در «علیه» به مضارع برمی‌گردد.

اختصّ بزمان الاستقبال : ضمیر در «اختصّ» به مضارع برمی‌گردد.

و اذا ادخلت علیه اللاّم المفتوحة : ضمیر در «علیه» به مضارع برمی‌گردد.

اختصّ بزمان الحال : ضمیر در «اختصّ» به مضارع بر می‌گردد.
و فی التّنزیل : یعنی و در قرآن آمده است.
انّی لیحزننی ان تذهبوا به : آیه (۱۳) از سوره یوسف.

متن: وَالْمَبْنِیّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ، ماکانَ حَرْفُ الْمُضارِعَةِ مِنْهُ مَفْتُوْحاً اِلاّ ماکانَ ماضیه عَلٰی اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ، فَاِنَّ حَرْفَ الْمُضارِعَةِ مِنْهُ یَکُوْنُ مَضْمُوْماً اَبَداً نَحْوُیُدَحْرِجُ وَیُکْرِمُ وَیُفَرِّحُ وَیُقاتِلُ.

ترجمه: و آنچه از فعل مضارع برای فاعل بنا شده فعلی است که حرف مضارعه آن مفتوح باشد مگر مضارعی که ماضی آن دارای چهار حرف باشد که در اینصورت حرف مضارعه‌اش همیشه مضموم می‌باشد مانند:

یُدَحْرِجُ (می غلطاند) و یُکْرِمُ (احسان می‌کند) و یُفَرِّحُ (شاد می‌نماید) و یُقاتِلُ (زد و خورد می‌کند).

شرح

فعل مضارع معلوم

مضارع معلوم عبارتست از فعلی که آنرا بفاعل نسبت دهند و علامت آن اینستکه حروف مضارعه یعنی (همزه ــ نون ــ یاء ــ تاء) مفتوح است مگر آندسته از افعال مضارعی که ماضی آنها دارای چهار حرف باشد که در مضارع حروف مضارعه مضموم می‌گردد و آن در چهار باب است:

۱ ــ باب افعال مانند : اَکْرَمَ ، یُکْرِمُ.
۲ ــ باب تفعیل مانند : فَرَّحَ ، یُفَرِّحُ.
۳ ــ باب مفاعله مانند : قاتَلَ ، یُقاتِلُ.
٤ ــ باب فَعْلَلَه مانند : دَحْرَجَ ، یُدَحْرِجُ.

ماکان حرف المضارعة منه : ضمیر در «منه» به مضارع برمی‌گردد.

الاّ ماکان ماضیه علی اربعة احرف : ضمیر در «ماضیه» به «ما» برمی‌گردد.

فانّ حرف المضارعة منه : ضمیر در «منه» به «ماکان ماضیه علی اربعة احرف» برمی‌گردد.

متن: وَ عَلامَةُ بِناءِ هٰذه الْاَرْبَعَةِ لِلْفاعِلِ کَوْنُ الْحَرْفِ الَّذيْ قَبْلَ آخِرِه مَکْسُوْراً اَبَداً مِثالُهُ مِنْ یَفْعُلُ، یَنْصُرُ، یَنْصُرانِ، یَنْصُرُوْنَ اِلیٰ آخَر.

وَقِسْ عَلیٰ هٰذا، یَضْرِبُ وَیَعْلَمُ وَیُدَحْرِجُ وَیُکْرِمُ وَیُقاتِلُ وَیُفَرِّحُ وَیَتَکَسَّرُ وَیَتَباعَدُ وَیَنْقَطِعُ وَیَجْتَمِعُ وَیَحْمَرُّ وَیَحْمارُّ وَیَسْتَخْرِجُ وَ یَعْشَوْشِبُ وَیَقْعَنْسِسُ وَیَسْلَنْقیٰ وَیَتَدَحْرَجُ وَیَحْرَنْجِمُ وَیَقْشَعِرُّ.

ترجمه: و نشانه بنا شدن این چهار فعل برای فاعل آنستکه حرف پیش از آخر همیشه مکسور است مثال آن از یَفْعُلُ، یَنْصُرُ (کمک می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده)، یَنْصُرانِ (کمک می‌کنند دو مرد غائب در زمان آینده)، یَنْصُرُوْنَ (کمک می‌کنند مردان غائب در زمان آینده) تا آخر و قیاس کن بر آن افعال:

یَضْرِبُ (می زند یکمرد غائب در زمان آینده).

و یَعْلَمُ (می داند یکمرد غائب در زمان آینده).

و یُدَحْرِجُ (می غلطد یکمرد غائب در زمان آینده).

و یُکْرِمُ (احسان می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

و یُقاتِلُ (زد و خورد می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

و یُفَرِّحُ (شادمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

و یَتَکَسَّرُ (قبول شکستن می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

و یَتَباعد (دور می رود یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَنْقَطِعُ (قبول جدا شدن می‌نماید یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَجْتَمِعُ (گرد می‌آید یکمرد غائب در زمان آینده).
یَحْمَرُّ (سرخ است یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَحْمارُّ (بشدّت سرخ است یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَسْتَخْرِجُ (طلب بیرون آمدن می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَعْشَوْشِبُ (بگیاه تازه می رسد یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَقْعَنْسِسُ (باز می‌ماند یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَسْلَنْقی (طاق‌واز می‌خوابد یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَتَدَحْرَجُ (می‌غلطاند یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَحْرَنْجِمُ (ازدحام می‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).
و یَقْشَعِرُّ (پوست بدن یکمرد غائب جمع می شود در زمان آینده).

متن: وَالْمَبْنِیُّ لِلْمَفْعُوْلِ مِنْهُ ماکانَ حَرْفُ الْمُضارِعَةِ مِنْهُ مَضْمُوْماً وَ ماقَبْلُ آخِرِه مَفْتُوْحاً نَحْوُ: یُنْصَرُ وَیُدَحْرَجُ وَیُکْرَمُ وَیُقاتَلُ وَ یُفَرَّحُ وَیُسْتَخْرَجُ.

ترجمه: و آنچه از مضارع برای مفعول بنا می شود عبارتست از فعلی که حرف مضارعه آن مضموم و حرف پیش از آخرش مفتوح باشد مانند:
یُنْصَرُ (یاری می شود یکمرد غائب در زمان آینده).
و یُدَحْرَجُ (غلطیده می شود یکمرد غائب در زمان آینده).
و یُکْرَمُ (مورد احسان واقع می شود یکمرد غائب در زمان آینده).
و یُقاتَلُ (زد و خورد می شود با یکمرد غائب در زمان آینده).
یُفَرَّحُ (شاد می‌گردد یکمرد غائب در زمان آینده).

و يُسْتَخْرَجُ (مورد طلب بيرون واقع شدن قرار می‌گیرد یکمرد غائب در زمان آینده).

شرح

فعل مضارع مجهول

فعل مضارع مجهول آنستکه بمفعول نسبتش دهند و علامت آن اینستکه حروف مضارعه مضموم و ماقبل آخرش مفتوح می‌باشد مانند: يُنْصَرُ عَمْرٌو (یاری می شود عمرو) که ابتداء «يَنْصُرُ زيدٌ عمراً» بوده سپس فاعلش را که «زید» باشد نام نبرده و بجای فاعل مفعول یعنی «عمرو» را قرار دادیم و برای اینکه در ظاهر معلوم باشد که فعل را مجهول نموده‌ایم «یاء» را مضموم و «صاد» را مفتوح کردیم.

ماکان حرف المضارعة منه: ضمیر در «منه» به المبنی للمفعول منه برمی‌گردد.

و ماقبل آخره: ضمیر در «آخره» به المبنی للمفعول منه برمی‌گردد.

متن: وَاعْلَمْ اَنَّهُ يَدْخُلُ عَلَى الفِعْلِ المُضارِعِ «ما» و «لا» النّافِيَتانِ فَلا تُغيِّرانِ صيغَتَهُ، تقول:

لايَنْصُرُ، لايَنْصُرانِ، لايَنْصُرُوْنَ الى آخره.

وكذا مايَنْصُرُ، مايَنْصُرانِ، مايَنْصُرُوْنَ الى آخره.

ترجمه: بدان بدرستیکه شأن چنین است بر فعل مضارع دو کلمه «ما» و «لا» نافیه داخل شده پس صیغه و هیئت آنرا تغییر نمی‌دهند چنانچه می‌گوئی:

لايَنْصُرُ (یاری نمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

لایَنْصُرانِ (یاری نمی‌کنند دو مرد غائب در زمان آینده).
لایَنْصُرُوْنَ (یاری نمی‌کنند مردان غائب در زمان آینده).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.
و نیز می‌گوئی:
ماٰیَنْصُرُ (یاری نمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).

شرح

بر سر فعل مضارع دو نوع کلمات داخل می شوند:
۱ ــ کلمات عامل.
۲ ــ غیرعامل.

مقصود از «عامل» آندسته از کلماتی است که وقتی بر سر مضارع داخل شدند در آن تغییر و دگرگونی ایجاد می‌کنند که شرح آن در عبارات بعد انشاءالله خواهد آمد.

و مراد از «غیرعامل» کلماتی است که حالت فعل مضارع نسبت ببعد از دخول و قبل از آن مساوی باشد یعنی هیچگونه تغییری در ظاهر و شکل مضارع ایجاد نمی‌کنند مانند دو کلمه «لاء نافیه» و «ماء نافیه» لذا صرف چهارده صیغه فعل مضارع با آنها عیناً بهمان صورتی است که مضارع از آنها خالی باشد و ما برای نمونه فعل مضارع از ماده «نَصَرَ» را با «لاء نافیه» در ضمن چهارده صیغه در ذیل ذکر می‌کنیم:

صرف فعل مضارع از مادّه «نَصَرَ»

با «لاء» نافیه

	لایَنْصُرُ	کمک نمی‌کند یک مرد غائب درزمان حال یا آینده
مذکّرغائب	لایَنْصُرانِ	کمک نمی‌کنند دو مرد غائب درزمان حال یا آینده

	لایَنْصُرُوْنَ	کمک نمی‌کنند مردان غائب درزمان حال یا آینده
	لا تَنْصُرُ	کمک نمی‌کند یک زن غائب در زمان حال یا آینده
مؤنّث غائب	لا تَنْصُرانِ	کمک نمی‌کنند دو زن غائب در زمان حال یا آینده
	لایَنْصُرْنَ	کمک نمی‌کنند زنان غائب در زمان حال یا آینده
	لا تَنْصُرُ	کمک نمی‌کنی تویکمرد حاضر درزمان حال یا آینده
مذکّر حاضر	لا تَنْصُرانِ	کمک نمی‌کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال یا آینده
	لا تَنْصُرُوْنَ	کمک نمی‌کنید شما مردان حاضر در زمان حال یا آینده
	لا تَنْصُرِينَ	کمک نمی‌کنی تویکزن حاضر در زمان حال یا آینده
مؤنّث حاضر	لا تَنْصُرانِ	کمک نمی‌کنید شما دو زن حاضر در زمان حال یا آینده
	لا تَنْصُرْنَ	کمک نمی‌کنید شما زنان حاضر در زمان حال یا آینده
متکلّم وحده	لاأَنْصُرُ	کمک نمی‌کنم در زمان حال یا آینده
متکلّم مع الغیر	لانَنْصُرُ	کمک نمی‌کنیم.در زمان حال یا آینده

متن: وَيَدْخُلُ الْجازِمُ، فَيُحْذَفُ مِنْهُ حَرَكَةُ الْواحِدِ وَ نُوْنُ التَّثْنِيَةِ وَالْجَمْعِ الْمُذَكَّرِ وَالْواحِدَةِ الْمُخاطِبَةِ.

وَلايُحْذَفُ نُوْنُ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ، فَاِنّها ضَميرٌ كَالْواوِ فى جَمْعِ الْمُذَكَّرِ، فَتَثْبُتُ عَلىٰ كُلِّ حالٍ، تَقُوْلُ:

لَمْ يَنْصُرْ، لَمْ يَنْصُرا، لَمْ يَنْصُرُوْا اِلىٰ آخره.

ترجمه: و بر سر فعل مضارع حرف جازم داخل می شود، پس از مضارع حرکت مفرد و نون تثنیه و جمع مذکّر و نون مفرد مؤنّث حاضر حذف می شود.

ولی نون جمع مؤنّث حذف نمی‌گردد زیرا این نون ضمیر بوده همچون واو در جمع مذکّر درنتیجه باید در هر حال ثابت باشد، در صرف فعل مضارع با حرف جازم می‌گوئی :

لَمْ یَنْصُرْ یاری نکرده است یک مرد غائب در زمان گذشته.
لَم یَنْصُرا یاری نکرده‌اند دو مرد غائب در زمان گذشته.
لَم یَنْصُرُوْا یاری نکرده‌اند مردان غائب در زمان گذشته.

شرح

دخول جازم بر سر فعل مضارع

قبلاً گفته شد منظور از کلمات عامل آندسته از الفاظی است که وقتی بر سر فعل مضارع داخل می شوند در شکل و هیئت آن تغییری حاصل می‌نمایند چه معنای مضارع را نیز تغییر داده و چه تغییر ندهند اکنون می‌گوئیم از جمله الفاظی که پس از داخل شدنشان بر سر فعل مضارع هم در لفظ و هم در معنای فعل تغییر ایجاد می‌کنند ادات جازم می‌باشند که «لم» و «لمّا» در زمره آنها داخلند.

امّا تغییر لفظی آنها در فعل مضارع:

جوازم وقتی بر سر فعل مضارع داخل شدند در مفرد مذکّر حرکت آنرا که ضمّه باشد حذف نموده و در تثنیه و جمع مذکّر و مفرد مؤنّث مخاطب نون را بجزمی ساقط می‌کنند و تنها دو صیغه جمع مؤنّث غائب و حاضر است که نونشان حذف و ساقط نمی‌گردد.

و امّا تغییر معنوی آنها در فعل مضارع:

«لَمْ» و «لمّا» وقتی بر سر مضارع داخل شدند علاوه بر تغییر لفظی معنای فعل را نفی و به زمان ماضی مبدّل می‌کنند.

فیحذف منه: ضمیر در «منه» به مضارع برمی‌گردد.

فانّها ضمیر: ضمیر در «فانّها» به نون جماعة المؤنّث برمی‌گردد.

متن: وَیَدْخُلُ النّاصِبُ، فَیُبْدِلُ مِنَ الضَّمَّةِ فَتْحَةً وَیُسْقِطُ النُّوْناتِ سِوىٰ نُوْنِ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ، فَتَقُوْلُ:

لَنْ یَنْصُـرَ، لَنْ یَنْصُرا، لَنْ یَنْصُـرُوْا اِلیٰ آخرِه.

ترجمه: و بر سر فعل مضارع ناصب داخل شده پس ضمّه آخر آنرا به فتحه بدل نموده و تمام نون های آخر آن غیر از نون جمع مؤنّث را ساقط می‌کند پس در مضارع منصوب می‌گوئی:

لَنْ یَنْصُـرَ (هرگز یاری نمی‌کند یکمرد غائب در زمان آینده).
لَنْ یَنْصُرا (هرگز یاری نمی‌کنند دو مرد غائب در زمان آینده).
لَنْ یَنْصُـرُوْا (هرگز یاری نمی‌کنند مردان غائب در زمان آینده).
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

شرح

دخول ناصب بر سر فعل مضارع

از جمله الفاظی که بر سر فعل مضارع داخل شده و در لفظ آن تغییر می‌دهند حروفی است بنام حروف ناصبه و آنها عبارتند از:

اَنْ، لَنْ، کَیْ، اِذَنْ.

عمل آنها اینستکه هر ضمّه‌ای را که در آخرین حرف فعل مضارع است به فتحه مبدّل ساخته و تمام نونهای آخر را باستثنای نون جمع مؤنّث غائب و جمع مؤنّث حاضر را ساقط می‌نماید و ما در ذیل چهارده صیغه فعل مضارع از ماده «نَصَرَ» را با کلمه «لن» ذکر می‌کنیم:

صرف چهارده صیغه فعل مضارع با کلمه «لن»

	لَن یَنْصُـرَ	هرگز یکمرد غائب یاری نمیکند در زمان حال یا آینده.
مذکّر غائب	لَن یَنْصُـرا	هرگز دو مرد غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.
	لَنْ یَنْصُـرُوْا	هرگز مردان غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.

مؤنّث غائب	لَنْ تَنْصُرَ	هرگز یک زن غائب یاری نمیکند در زمان حال یا آینده.
	لَنْ تَنْصُرا	هرگز دو زن غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.
	لَنْ يَنْصُرْنَ	هرگز زنان غائب یاری نمیکنند در زمان حال یا آینده.
مذکّر حاضر	لَنْ تَنْصُرَ	هرگز تو یکمرد حاضر یاری نمیکنی در زمان حال یا آینده.
	لَنْ تَنْصُرا	هرگز شما دو مرد حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.
	لَنْ تَنْصُرُوْا	هرگز شما مردان حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.
مؤنّث حاضر	لَنْ تَنْصُرِيْ	هرگز تو یکزن حاضر یاری نمیکنی در زمان حال یا آینده.
	لَنْ تَنْصُرا	هرگز شما دو زن حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.
	لَنْ تَنْصُرْنَ	هرگز شما زنان حاضر یاری نمیکنید در زمان حال یا آینده.
متکلّم وحده	لَنْ اَنْصُرَ	هرگز یاری نمیکنم در زمان حال یا آینده.
متکلّم مع الغیر	لَنْ نَنْصُرَ	هرگز یاری نمیکنیم در زمان حال یا آینده.

متن: وَمِنَ الْجَوازِمِ لامُ الْاَمْرِ، فَتَقُوْلُ فِي اَمْرِ الْغائِبِ: لِيَنْصُرْ، لِيَنْصُرا، لِيَنْصُرُوْا، لِتَنْصُرْ، لِتَنْصُرا، لِيَنْصُرْنَ. وَكَذٰلِكَ، لِيَضْرِبْ وَلِيَعْلَمْ وَلِيُدَحْرِجْ وَغَيْرُها.

ترجمه: **«لام» امر**

از جمله الفاظی که جزم بفعل مضارع می‌دهند لام امر می‌باشد، پس در امر غائب می‌گوئی:

لِيَنْصُرْ باید کمک کند یکمرد غائب در زمان حال.
لِيَنْصُرا باید کمک کنند دو مرد غائب در زمان حال.
لِيَنْصُرُوْا باید کمک کنند مردان غائب در زمان حال.
لِتَنْصُرْ باید کمک کند یکزن غائب در زمان حال.
لِتَنْصُرا باید کمک کنند دو زن غائب در زمان حال.
لِيَنْصُرْنَ باید کمک کنند زنان غائب در زمان حال.

و همچنین است صرف کلمات:
لِيَضْرِبْ و لِيَعْلَمْ وَ لِيُدَحْرِجْ و غیر اینها از افعال دیگر.

متن: وَمِنْها لَا النّاهِيَةُ، فَتَقُولُ في نَهْيِ الغائِبِ:
لايَنْصُرْ، لايَنْصُرا، لايَنْصُرُوْا، لا تَنْصُرْ، لا تَنْصُرا، لايَنْصُرْنَ.
وَفي نَهْيِ الحاضِرِ:
لا تَنْصُرْ، لا تَنْصُرا، لا تَنْصُرُوْا الی آخر.
وَ كَذا قِياسُ سايِرِ الْاَمْثَلَةِ.

ترجمه: «لاء» ناهیه

و از جمله الفاظی که بفعل مضارع جزم می‌دهند «لاء» ناهیه می‌باشد، پس در نهی غائب می‌گوئی:
لا يَنْصُرْ نباید کمک کند یکمرد غائب در زمان حال.
لا يَنْصُرا نباید کمک کنند دو مرد غائب در زمان حال.
لا يَنْصُرُوْا نباید کمک کنند مردان غائب در زمان حال.
لا تَنْصُرْ نباید کمک کند یکزن غائب در زمان حال.
لا تَنْصُرا نباید کمک کنند دو زن غائب در زمان حال.
لا يَنْصُرْنَ نباید کمک کنند زنان غائب در زمان حال.
و در نهی حاضر می‌گوئی:
لا تَنْصُرْ یاری مکن تو یکمرد حاضر در زمان حال.
لا تَنْصُرا یاری مکنید شما دو مرد حاضر در زمان حال.
لا تَنْصُرُوا یاری مکنید شما مردان حاضر در زمان حال.
لا تَنْصُرِيْ یاری مکن تو یکزن حاضر در زمان حال.
لا تَنْصُرا یاری مکنید شما دو زن حاضر در زمان حال.

لا تَنْصُرْنَ   یاری مکنید شما زنان حاضر در زمان حال.

لاأَنْصُرْ   نباید یاری کنم در زمان حال.

لا نَنْصُرْ   نباید یاری کنیم در زمان حال.

متن: وَاَمَّا الْاَمْرُ بِالصّیغَةِ فَهُوَ اَمْرُ الحاضِرِ وَهُوَ جارٍ عَلیٰ لَفْظِ الْمُضارِعِ المَجْزُوْمِ، فَاِنْ کانَ مابَعْدُ حَرْفِ المُضارِعَةِ مُتَحَرِّکاً فَتَسْقُطُ مِنْهُ حَرْفَ المُضارِعَةِ وَتَأتي بِصُوْرَةِ الْباقي مَجْزُوْماً فَتَقُوْلُ فِی الْاَمْرِ مِنْ تُدَحْرِجُ دَحْرِجْ، دَحْرِجا، دَحْرِجُوْا، دَحْرِجي، دَحْرِجا، دَحْرِجْنَ.

وَهکذا:

فَرِّحْ وَقاتِلْ وَتَکَسَّرْ وتَباعَدْ وَتَدَحْرَجْ اِلیٰ آخره.

ترجمه:

امر بصیغه یا
امر حاضر

و امّا امر بصیغه پس آن امر حاضر باشد و بر لفظ مضارع مجزوم جاری می‌گردد، پس اگر بعد از حرف مضارعه حرکت داشته باشد حرف مضارع را حذف نموده و باقی را بصورت مجزوم بیاور پس در امر حاضر از «تُدَحْرِجْ» می‌گوئی:

دَحْرِجْ   غلط بزن تو یکمرد حاضر.

دَحْرِجا   غلط بزنید شما دو مرد حاضر.

دَحْرِجُوْا   غلط بزنید شما مردان حاضر.

دَحْرِجيْ   غلط بزن تو یکزن حاضر.

دَحْرِجا   غلط بزنید شما دو زن حاضر.

دَحْرِجْنَ   غلط بزنید شما زنان حاضر.

و همچنین است افعال:

فَرِّح (شاد شو تو یکمرد حاضر)، قاتِلْ (زد و خورد نما تو یکمرد حاضر)، تَکَسَّر (شکسته شو تو یکمرد حاضر)، تَباعَدْ (دور شو تو یکمرد حاضر)، تَدَحْرَج (بغلطان تو یکمرد حاضر) تا آخر ابواب دیگر.

شرح

الامر بالصّیغه : اینکه نام امر حاضر را امر بصیغه گذارده‌اند جهتش آنستکه بدون استفاده کردن از ادات و حروف ساخته شده و تنها هیئت و صیغه مضارع را تغییر و دگرگون می سازند برخلاف امر غائب که بواسطه کمک گرفتن از «لام» ساخته می شود.

و هو جار علی لفظ المضارع المجزوم : ضمیر «هو» به امر حاضر برمی‌گردد و منظور از این عبارت آنستکه: امر حاضر از حیث لفظ و شکل ظاهری مانند لفظ مضارع مجزوم می‌باشد یعنی همانطوریکه ضمّه آخر فعل مضارع و نونها باستثنای «نون» جمع مؤنّث حذف می شوند در امر حاضر نیز چنین می‌باشد.

فان کان مابعد حرف المضارعة الخ : اشاره است به ساختن امر حاضر و حاصل آن اینستکه:

برای ساختن امر حاضر می‌باید شش صیغه حاضر از فعل مضارع را در نظر گرفت سپس حرف مضارعه را از ابتداء آنها برداشت حال از دو نحو خالی نیست:

۱ ــ آنکه حرف بعد متحرّک است.

۲ ــ آنکه حرف بعد ساکن می‌باشد.

دوّمی را انشاءالله بعداً بیان خواهیم کرد و امّا صورت اوّل قاعده اینستکه پس از حذف حرف مضارعه باقی کلمه را بحالت جزمی بیاوریم مثلاً در «تُدَحْرِجُ» خواستیم از آن امر حاضر بنا کنیم، «تاء» را از ابتدائش

حذف کرده و چون مابعد آن یعنی «دال» متحرّک بود تنها آخرش را جزم داده یعنی ضمّه اش را مبدّل بسکون نموده و با همان هیئت صرفش کردیم لذا بعد از آن: دَحْرِجْ گردید.

فتسقط منه حرف المضارعة : ضمیر در «منه» به فعل مضارع برمی‌گردد.

متن: وَاِنْ کانَ مابَعْدُ حَرْفِ الْمُضارِعَةِ ساکِناً فَتَحْذِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضارِعَةِ وَتَأْتي بِصُوْرَةِ الباقي مَجْزُوْماً مَزیداً في اَوَّلِه هَمْزَةُ وَصْلٍ مَکْسُوْرَةٌ اِلاّ اَنْ یَکُوْنَ عَیْنُ الْمُضارِعِ مِنْهُ مَضْمُوْماً، فَتَضُمُّها وَتَقُوْلُ:

اُنْصُرْ، اُنْصُرا، اُنْصُرُوْا اِلی آخر.

وَ کَذٰلِکَ: اِضْرِبْ، اِضْرِبا، اِضْرِبُوْا اِلیٰ آخر.

وَاِعْلَمْ وَ انْقَطِعْ وَاِجْتَمِعْ وَاِسْتَخْرِجْ.

وَ فَتَحُوْا هَمْزَةَ «اَکْرِم» بَناءً عَلَی الْاَصْلِ الْمَرْفُوْضِ، فَاِنَّ اَصْلَ «تُکْرِمُ» تُأَکْرِم.

ترجمه: و اگر حرف بعد از حرف مضارعه ساکن باشد پس از مضارع حرف مضارع را حذف نما و سپس باقی کلمه را با حالت جزمی بیاور مشروط باینکه در ابتدائش همزه وصل مکسور اضافه کنی مگر آنکه عین الفعل مضارع مضموم باشد که در اینصورت همزه را باید ضمّه دهی لذا در امر حاضر از «نَصَرَ، یَنْصُرُ» می‌گوئی:

اُنْصُرْ یاری کن تو یکمرد حاضر در زمان حال.

اُنْصُرا یاری کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال.

اُنْصُرُوْا یاری کنید شما مردان حاضر در زمان حال.

اُنْصُرِیْ یاری کن تو یکزن حاضر در زمان حال.

اُنْصُرا یاری کنید شما دو زن حاضر در زمان حال.

أُنْصُرْنَ یاری کنید شما زنان حاضر در زمان حال.

و همچنین است صرف امر حاضر از «ضَرَبَ، یضرب» زیرا در صرف آن می‌گوئی:

اِضْرِبْ بزن تو یکمرد حاضر در زمان حال.

اِضْرِبا بزنید شما دو مرد حاضر در زمان حال.

اِضْرِبُوْا بزنید شما مردان حاضر در زمان حال.

تا آخر شش صیغه.

و نیز امر حاضر از «عَلِمَ، یَعْلَم» که «اِعْلَمْ» بوده و از «انقطع، ینقطع» که «اِنْقَطِعْ» می شود و از «اِجْتَمَعَ، یَجْتَمِعُ» که «اِجْتَمِعْ» و از «اِسْتَخْرَجَ، یَسْتَخْرِجُ» «اِسْتَخْرِجْ» می‌باشد.

و علماء همزه «اَکْرِم» را که امر است از باب افعال فتحه داده‌اند و آن بنابر این است که از اصل متروکش گرفته شده باشد چه‌آنکه اصل «تُکْرِم» تُأَکْرِم می‌باشد لذا بعد از حذف تاء چون متحرّک بود بهمان حرکت امر را بناء نموده تنها آخرش را ساکن کردیم.

شرح

فتحذف منه: ضمیر در «منه» به مضارع برمی‌گردد.

مزیداً فی اوّله: ضمیر در «اوّله» به مضارع برمی‌گردد.

الاّ ان یکون عین المضارع منه: ضمیر در «منه» به امر برمی‌گردد.

فتضمّها: ضمیر مؤنّث به همزه برمی‌گردد.

بناءً علی الاصل المرفوض: کلمه «مرفوض» یعنی متروک.

متن: وَاْعْلَمْ:

اَنَّهُ اِذَا اجْتَمَعَ تاءانِ فِي اَوّلِ مُضارِعِ «تَفَعَّلَ» و «تَفاعَلَ» و

«تَفَعْلَلَ» فَيَجُوْزُ اِثْبَاتُهما نَحْوُ: تَتَجَنَّبُ وتَتَقاتَلُ وَتَتَدَحْرَجُ.
وَيَجُوْزُ حَذْفُ اِحْدیهُما كَما وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ: فَاَنْتَ تَصَدّٰی وَ نَاراً تَلَظّٰى وَتَنَزَّلُ المَلائِكَةُ.

ترجمه: تنبیه

بدان بدرستیکه وقتی دو تاء در ابتداء فعل مضارع از باب های «تَفَعَّل» و «تَفاعَلَ» و «تَفَعْلَلَ» باهم اجتماع کردند پس جایز است هردو را ثابت نگاه داشت مانند:

تَتَجَنَّبُ (دوری می‌نماید) و تَتَقاتَلُ (زد و خورد می‌کند) و تَتَدَحْرَج (می‌غلطاند).

چنانچه می‌توان یکی از آندو را حذف کرد چنانچه در قرآن شریف وارد شده است:

فانت تَصَدّٰی (پس تو بعهده می‌گیری) که در اصل «تَتَصدّی» بوده است.

وَ ناراً تلظّی (آتشی که شعله‌ور است) که در اصل «تتلظّی» بوده.

وَ تَنَزَّلُ المَلائِکَةُ (ملائکه فرود می‌آیند) که در اصل تتنزّل بوده است.

شرح

انّه اذا اجتمع الخ : ضمیر در «انّه» بمعنای «شأن» می‌باشد.

فیجوز اثباتها : یعنی اثبات دو تاء.

و یجوز حذف احدیها : ضمیر در «احدیهما» به تاءان برمی‌گردد.

فانت تَصدّٰی: آیه (٦) از سوره عبس.

ناراً تَلَظّی : آیه (۱٤) از سوره اللّیل.
وتنزّل الملائکة : آیه (٤) از سوره قدر.

متن: وَمَتیٰ کانَ فاٰءُ «اِفْتَعَلَ» صاٰداً اَوْ ضاداً اَوْ طاءاً اَوْ ظاءاً قُلِبَتْ تائُهُ طاءً، تَقُوْلُ فِي اِفْتَعَلَ مِنَ الصُّلْحِ، اِصْطَلَحَ وَمِنَ الضَّرْبِ، اِضْطَرَبَ وَمِنَ الطَّرْدِ، اِطَّرَدَ وَمِنَ الظُّلْمِ، اِضْطَلَمَ.
وَکَذلِكَ جَمیعُ تَصَرُّفاتِه نَحْوُ: یَصْطَلِحُ فَهُوَ مُصْطَلِحٌ وَذاكَ مُصْطَلَحٌ، اِصْطَلِحْ، لایَصْطَلِحْ.
وَمَتیٰ کانَ فاءُ «اِفْتَعَلَ» دٰالاً اَوْذالاً اَوْزاءً قُلِبَتْ تائُه دالاً وَ تَقُوْلُ فی «اِفْتَعَلَ» مِنَ الدَّرْءِ وَمِنَ الذِّکْرِوَمِنَ الزَّجْرِ، اِدَّرَءَ وَاِذَّکَرَوَ اِزْدَجَرَ.

ترجمه: و هرگاه فاء «اِفْتَعَلَ» حرف صاد یا ضاد یا طاء و یا ظاء باشد تاء دو نقطه آن به طاء قلب می شود مثلاً در «اِفْتَعَلَ» از صلح می‌گوئی: اِصْطَلَحَ.
اینکلمه در اصل «صَلُحَ» بود بباب افتعال رفت اِصْتَلَحَ شد چون «فاء» حرف «صاد» بود (تاء) را به (طاء) تبدیل کرده «اصطلح» شد.
و نیز در «افتعل» از ضرب می‌گوئی: اِضْطَرَبَ.
اینکلمه در اصل «ضَرَبَ» بود بباب افتعال رفت اضترب شد چون «فاء» حرف «ضاد» بود (تاء) را به (طاء) مبدّل نموده اضطرب گردید.
و نیز در «افتعل» از طرد می‌گوئی: اِطَّرَد.
اینکلمه در اصل «طَرَدَ» بود بباب افتعال رفت اِطْتَرَدَ شد چون «فاء» حرف «طاء» بود (تاء) را به (طاء) بدل کرده و در (طاء) اوّلی ادغام نمودیم اطّرد شد.
و همچنین در «افتعل» از ظلم می‌گوئی: اضطلم.

اینکلمه در اصل «ظَلَمَ» بود بباب افتعال رفت اضتلم شد چون «فاء» حرف «ظاء» بود (تاء) را به (طاء) مبدّل کرده اضطلم شد.

و تمام متصرّفات و مشتقّات اینکلمات نیز چنین می‌باشند چنانچه در مضارع «اصطلح» می‌گوئیم «یصطلح» و اسم فاعلش «مُصْطَلِحٌ» و اسم مفعولش «مُصْطَلَحٌ» و امر حاضرش «اِصْطَلِح» و نهی آن «لَایَصْطَلِحْ» می‌باشد یعنی «یصطلح» در اصل یِصْتَلِحُ و «مُصْطَلِحٌ» مُصْتَلِحٌ و «مُصْطَلَحٌ» مُصْتَلَحٌ و «اِصْطَلِح» اِصْتَلِحْ و «لایَصْطَلِحْ» لایَصْتَلِحْ بوده است سپس بهمان بیانی که گذشت تاء دو نقطه را در تمام به «طاء» مبدّل نمودیم.

و هرگاه فاء «اِفْتَعَلَ» حروف دال یا ذال یا زاء باشد تاء دو نقطه‌اش به دال مبدّل می‌شود بنابراین در «اِفْتَعَلَ» از «الدَّرْء» و از «اَلذِّکْر» و از «اَلزَّجْر» می‌گوئی:

اِدَّرء و اِذَّکَرَ و اِزْدَجَرَ.

اینکلمات در اصل اِدْتَرَءَ و اِذْتَکَرَ و اِزْتَجَرَ بودند چون فاء آنها دال و ذال و زاء بود تاء دو نقطه در آنها را به دال مبدّل نمودیم و پس از آن به ادّرء و اذّکر و ازدجر مبدّل شدند.

شرح

من الصُّلح: کلمه «صلح» یعنی سازش.

و من الضّرب: کلمه «ضرب» یعنی زدن.

و من الطّرد: کلمه «طرد» یعنی راندن و انداختن.

و من الظّلم: کلمه «ظلم» یعنی ستم.

وکذلك جمیع متصرّفاته: مقصود از «متصرّفات» مشتقّات می‌باشد.

من الدّرء: کلمه «درء» یعنی منع.

و من الذّکر: کلمه «ذکر» یعنی بیاد بودن و در خاطر داشتن.

ومن الزّجر: کلمه «زجر» یعنی بازداشتن.

و اذّکر: در اصل «ذَکَرَ» بود بباب افتعال رفت اذتکر شد سپس تاء دو نقطه را از جنس دال نموده به اذدکر مبدّل گردید پس از آن دال را به ذال مبدّل کرده و درهم ادغام نمودیم اذّکر شد.

متن: وَتَلْحَقُ الْفِعْلَ غَيْرَ الْمٰاضي وَالْحٰالِ نُوْنٰانِ لِلتّأكيدِ خَفيفَةٌ سٰاكِنَةٌ وَثَقيلَةٌ مَفْتُوْحَةٌ اِلاّ فيمٰا تَخْتَصُّ بِه وَهُوَ فِعْلُ الاِثْنَيْنِ وَجَماعَةِ النِّسٰاءِ فَهِيَ مَكْسُوْرَةٌ فيهِمٰا اَبَداً فَتَقُوْلُ اِذْهَبٰانِّ لِلاِثْنَيْنِ وَاِذْهَبْنٰانِّ لِلنِّسْوَةِ.

وَتَدْخُلُ اَلِفاً بَعْدَ نُوْنِ جَمْعِ المُؤَنَّثِ لِتَفْصُلَ بَيْنَ النُّوْناتِ وَلاٰتَدْخُلُهُمَا الخَفيفَةُ لِاَنّه يَلْزَمُ اِلْتِقٰاءَ السّٰاكِنَيْنِ عَلىٰ غَيْرِ حَدِّه، فَاِنَّ اِلْتِقٰاءَ السّٰاكِنَيْنِ اِنَّمٰا يَجُوْزُ اِذا كانَ الاَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَالثّاني مُدْغَماً فيه نَحْوُ دٰابَّة.

ترجمه:

نون تأکید و درآمدنش بر سر افعال

و بفعل غیرماضی و حال دو نون که برای تأکید میباشند ملحق می شوند و آندو عبارتند از:

۱ ــ نون تأکید خفیفه که ساکن است.

۲ ــ نون تأکید ثقیله که مفتوح میباشد.

البتّه اینکه گفتیم نون تأکید ثقیله مفتوح است در غیر صیغه هائی بوده که بآنها اختصاص دارد و آن صیغ عبارتند از:

الف: صیغه های تثنیه.

ب: دو صیغه جمع مؤنّث حاضر و غائب.

چه آنکه نون در اینها همیشه مکسور است نه مفتوح لذا در تثنیه

می‌گوئی: اِذْهَبانِّ و در جمع مؤنّث می‌گوئی: اِذهَبْنانِّ.

لازم بتذکّر است که در جمع مؤنّث بعد از نون جمع باید الفی دربیاوری تا بین نونها فاصله شود و باید توجّه داشت که نون خفیفه به صیغه های تثنیه و جمع مؤنّث ملحق نمی‌شود زیرا در صورت الحاق التقاء ساکنین علی غیرحدّه لازم می‌آید که آن نیز جایز نیست زیرا التقاء ساکنین تنها در موردی جایز است که حرف اوّل از حروف مدّ بوده و حرف دوّم مشدّد باشد مانند دابّة که حرف اوّلش الف است و آن از حروف مدّ بوده و حرف دوّمش باء می‌باشد که مشدّد است.

شرح

غیر الماضی والحال: علّت اینکه نون تأکید به فعل ماضی و حال ملحق نمی‌شود آنستکه همیشه در مقام طلب طالب کلامش را تأکید می‌کند و پرواضح است که ماضی بر طلب دلالت ندارد.

امّا حال اگرچه قابلیّت برای تأکید را دارد ولی چون مضمون و معنای فعل در اینصورت حاصل و موجود است و مخاطب بدین ترتیب بر ضعف و قوّت آن می‌تواند مطّلع گردد از اینرو هیچ وجهی برای تأکید آن وجود نداشته و بدین ترتیب تأکید اختصاص به استقبال پیدا می‌کند مشروط باینکه مشتمل بر طلب نیز باشد فلذا فعل مضارعی که بر استقبال دلالت می‌کند و از معنای طلب مجرّد است قابل تأکید نبوده و گفتن «یضربنّ» مثلاً جایز نیست.

خفیفة ساکنة: یعنی بدون تشدید و ساکن.

ثقیلة مفتوحة: یعنی با تشدید و مفتوح.

الاّ فیما تختصّ به: استثناء است از «مفتوحه» یعنی نون تأکید ثقیله مفتوح است مگر در صیغه هائی که بآنها اختصاص دارد، بنابراین ضمیر در

«تختصّ» به نون و در «به» به (ما) عود می‌کند.

و هو فعل الاثنين: ضمير «هو» به «ماتختصّ به» عود می‌کند.

فهی مكسورة فيها: ضمير «هی» به نون و در «فيهما» به فعل الاثنين و جماعة النّساء برمی‌گردد.

ولا تدخلها الخفيفة: ضمير تثنيه در «تدخلهما» به فعل الاثنين و جماعة النّساء برمی‌گردد.

لانّه يلزم التقاء السّاكنين: ضمير در «لانّه» به داخل شدن نون تأكيد خفيفه بر فعل الاثنين و جماعة النّساء برمی‌گردد.

حرف مدّ: سه حرف است: الف، واو، ياء.

والثّانی مدغماً فيه: منظور از «مدغماً فيه» مشدّد می‌باشد.

متن: وَيُحْذَفُ مِنَ الْفِعْلِ مَعَهُما النُّونُ فِی الْامْثِلَةِ الْخَمْسَةِ وَهِیَ يَفْعَلانِ وَتَفْعَلانِ وَيَفْعَلُوْنَ وَتَفْعَلُوْنَ وَتَفْعَلينَ.

وَيُحْذَفُ واوُ يَفْعَلُوْنَ وَتَفْعَلُوْنَ وَياءُ تَفْعَلينَ اِلاّ اِذا اِنْفَتَحَ ماقَبْلَهُما نَحْوُ لا تَخْشَوُنَّ وَلا تَخْشَيِنَّ وَلَتُبْلَوُنَّ وَاِمّا تَرَيِنَّ.

وَيُفْتَحُ مَعَهُما آخِرُ الْفِعْلِ اِذا كانَ فِعْلُ الْواحِدِ وَالْواحِدَةِ الْغائِبَةِ وَ يُضَمُّ اِذا كانَ فِعْلُ جَماعَةِ الذُّكُوْرِ وَيُكْسَرُ اِذا كانَ فِعْلُ الْواحِدَةِ الْمُخاطِبَةِ فَتَقُوْلُ فی اَمْرِ الْغائِبِ مُؤَكَّداً بِالنُّوْنِ الثَّقيلَةِ:

لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرُنَّ، لِتَنْصُرَنَّ، لِتَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرْنانِّ.

وَ بِالْخَفيفَةِ:

لِيَنْصُرَنْ، لِيَنْصُرُنْ، لِتَنْصُرَنْ.

وَ فی اَمْرِ الْحاضِرِ مُؤَكَّداً بِالثَّقيلَةِ:

اُنْصُرَنَّ، اُنصُرانِّ، اُنْصُرُنَّ، اُنْصُرِنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرْنانِّ.

وَ بِالْخَفيفَةِ:

أُنْصُرَنْ، أُنْصُرُنْ، أُنْصُرِنْ.
وَقِسْ عَلىٰ هٰذٰا نَظٰائِرُهُ.

ترجمه:

حکم نون تأکید

و در امثله پنجگانه یعنی: یَفْعَلٰانِ وَ تَفْعلانِ وَ یَفْعَلُوْنَ وَ تَفْعَلُوْنَ وَ تَفْعَلینَ.

نون های آخر با آمدن دو نون تأکید ثقیله و خفیفه از فعل حذف می شوند و نیز «واو» از «یفعلون» و «تفعلون» و «یاء» از «تفعلین» ساقط می شود مگر زمانی که ماقبل «واو» و «یاء» مفتوح باشد که در اینفرض «واو» و «یاء» محفوظ می‌مانند مثل:

لا تَخْشَوُنَّ (نترسید البتّه البتّه).

و لٰا تَخْشَیِنَّ (نترس تو یکزن حاضر البتّه البتّه).

وَ لَتُبْلَوُنَّ (هر آینه البتّه البتّه آزمایش می شوید شما مردان).

و تَرَیِنَّ (البتّه البتّه می‌بینی تو زن حاضر).

و با آمدن ایندو نون (نون تأکید ثقیله و نون تأکید خفیفه) آخر فعل مفتوح می‌گردد بشرطی که فعل مفرد مذکّر یا مفرد مؤنّث غائب باشد و اگر جمع مذکّر فرض شود آخرش مضموم می‌گردد چنانچه اگر مفرد مؤنّث مخاطب باشد پس از آمدن نون تأکید آخرش مکسور می‌گردد بنابراین در امر غائب که با نون تأکید ثقیله همراه باشد می‌گوئی:

لِیَنْصُرَنَّ	باید کمک بکند البتّه البتّه یکمرد غائب درزمان حال.
لِیَنْصُرٰانِّ	باید کمک بکنند البتّه البتّه دومرد غائب درزمان حال.
لِیَنْصُرُنَّ	باید کمک بکنند البتّه البتّه مردان غائب درزمان حال.
لِتَنْصُرَنَّ	باید کمک بکند البتّه البتّه یکزن غائب درزمان حال.
لِتَنْصُرانِّ	باید کمک بکنند البتّه البتّه دوزن غائب درزمان حال.

لِيَنْصُرْنانِّ   باید کمک بکنند البتّه البتّه زنان غائب درزمان حال.

و در امر غائب با نون تأکید خفیفه می‌گوئی:

لِيَنْصُرَنْ   باید کمک بکند البتّه یکمرد غائب درزمان حال.

لِيَنْصُرُن   باید کمک بکنند البتّه مردان غائب درزمان حال.

لِتَنْصُرَن   باید کمک بکند البتّه یکزن غائب درزمان حال.

و در امر حاضر با نون تأکید ثقیله می‌گوئی:

أُنْصُرَنَّ   یاری بکن البتّه البتّه تویکمرد حاضر درزمان حال.

أُنْصُرانِّ   یاری بکنید البتّه البتّه شما دومرد حاضر درزمان حال.

أُنْصُرُنَّ   یاری بکنید البتّه البتّه شما مردان حاضر درزمان حال.

أُنْصُرِنَّ   یاری بکن البتّه البتّه تویکزن حاضر درزمان حال.

أُنْصُرانِّ   یاری بکنید البتّه البتّه شما دوزن حاضر درزمان حال.

أُنْصُرْنانِّ   یاری بکنید البتّه البتّه شما زنان حاضر درزمان حال.

و در امر حاضر با نون تأکید خفیفه می‌گوئی:

أُنْصُرَنْ   یاری بکن البتّه تویکمرد حاضر درزمان حال.

أُنْصُرُن   یاری بکنید البتّه شما مردان حاضر درزمان حال.

أُنْصُرِن   یاری بکن البتّه تویکزن حاضر درزمان حال.

و نظائر اینفعل را می‌باید بر آن قیاس نموده و برطبق آنچه صرف شد صرف نمائی.

شرح

و یحذف من الفعل معهما: ضمیر در «معهما» به نون تأکید ثقیله و خفیفه برمی‌گردد.

و هی یفعلان الخ: ضمیر «هی» به الامثلة الخمسة برمی‌گردد.

الاّ اذا انفتح ماقبلها: ضمیر تثنیه در «قبلهما» به واو و یاء

برمی‌گردد.

نحو لا تَخْشَوُنَّ : اصل «لا تخشونّ» تَخْشَيُوْنَ بود ضمّه بر «یاء» ثقیل بود حذف گردید سپس التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «واو» لذا «یاء» را حذف نموده «تَخْشَوْنَ» شد پس از آن «لاء» ناهیه بر سرش درآوردیم و «نون» آخرش بجزمی ساقط گردید «لا تَخْشَوْا» شد و چون «نون» تأکید بآن ملحق کردیم التقاء ساکنین شد بین «واو» و «نون» اوّل از «نون» تأکید ثقیله اگر «واو» را می‌انداختیم چون نشانه‌ای بر حذفش وجود نداشت لذا نگاهش داشته فقط حرکت مناسب با آن که ضمّه است بآن داده شد و بصورت «لا تَخْشَوُنَّ» درآمد.

نحو ولا تَخْشَيِنَّ : اصل آن «تَخْشَيِينَ» بود کسره بر «یاء» ثقیل بود حذف گردید و بواسطه پیدا شدن التقاء ساکنین بین دو «یاء»، «یاء» اوّل را حذف نمودیم «تَخْشَيْنَ» شد پس از آن «لاء» ناهیه بر سرش درآورده «نون» آخر بجزمی ساقط شده و بصورت «لا تَخْشَيْ» درآمد و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «نون» اوّل و چون نشانه‌ای بر حذف «یاء» وجود نداشت لذا آنرا حذف نکرده فقط حرکت مناسب با آن که کسره است بآن داده شد و بصورت «لا تَخْشَيِنَّ» درآمد.

وَ لَتُبْلَوُنَّ : اصل آن «لَتُبْلَوُوْنَ» بود ضمّه بر «واو» ثقیل بود حذف گردید سپس بین دو «واو» التقاء ساکنین شد لذا «واو» اوّل را حذف کرده «لَتُبْلَوْن» شد سپس «نون» تأکید ثقیله بآن ملحق کرده و چون اجتماع سه «نون» شد «نون» اعرابی را حذف کرده و به «واو» حرکت مناسبش که ضمّه بود دادیم شد «لَتُبْلَوُنَّ».

و امّا تَرَيِنَّ : اصل آن «تَرْ أَيِيْنَ» بود بر وزن «تَفْعَلِيْنَ»، سپس «فتحه همزه» را بماقبلش نقل داده و بجهت تخفیف در کلمه «همزه» را حذف کرده «تَرَيِيْن» شد سپس کسره «یاء» اوّل را نیز حذف نموده و

چون بین دو «یاء» التقاء ساکنین شد «یاء» اوّل را نیز حذف نمودیم «تَرَیْنَ» شد و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله چون اجتماع سه «نون» گردید «نون» اعرابی را حذف کرده التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «نون» اوّل از «نون» تأکید لذا «یاء» را کسره داده بصورت «تَرَیِنَّ» درآمد.

ویفتح معهما آخر الفعل: ضمیر در «معهما» به نون تأکید ثقیله و خفیفه برمی‌گردد.

اذا کان فعل الواحد: ضمیر در «کان» به «الفعل» برمی‌گردد.

ویضمّ اذا کان فعل جماعة الذکور: ضمیر نائب فاعلی در «یضمّ» به آخر فعل برمی‌گردد و ضمیر در «کان» به «الفعل» عود می‌کند.

ویکسر اذا کان فعل الواحدة المخاطبة: ضمیر نائب فاعلی در «یکسر» به آخر فعل برمی‌گردد و ضمیر در «کان» به «الفعل» راجع است.

متن: وَاَمّا اِسْمُ الفاعِلِ وَالْمَفْعُوْلِ مِنَ الثُّلاثِی المُجَرَّدِ فَالْاَکْثَرُ اَنْ یَجیئَ اِسْمُ الفاعِلِ مِنْه عَلیٰ فاعِلٍ، تَقُوْلُ:

ناصِرٌ، ناصِرانِ، ناصِرونَ، ناصِرةٌ، ناصِرَتانِ، ناصِراتٌ، نَواصِرٌ.

ترجمه: **اسم فاعل**

امّا اسم فاعل و مفعول از ثلاثی مجرّد، پس غالباً اسم فاعل از آن بر وزن فاعل می‌آید چنانچه می‌گوئی:

ناصِرٌ : یکمرد یاری کننده

ناصِران : دو مرد یاری کننده

ناصِرون : مردان یاری کننده

ناصِرَةٌ : یکزن یاری کننده

ناصِرَتان : دو زن یاری کننده

ناصِراتٌ و نواصِرٌ : زنان یاری کننده.

شرح

اسم فاعل عبارتست از اسمی که بر کننده کاری دلالت کند و آن از ثلاثی مجرّد غالباً بر وزن فاعل می‌آید مانند:
ناصِرٌ (یکمرد یاری کننده) و ضارِبٌ (یکمرد زننده).
و آن دارای شش صیغه است، سه تا مذکّر و سه تا مؤنّث باین شرح:

صرف اسم فاعل از
مادّه «نَصَرَ»

ناصِرٌ	یکمرد یاری کننده	ناصِرَةٌ	یکزن یاری کننده
ناصِرانِ	دو مرد یاری کننده	ناصِرَتانِ	دو زن یاری کننده
ناصِرُوْنَ	مردان یاری کننده	ناصِرات	زنان یاری کننده

متن: وَاِسْمُ المَفْعُوْلِ مِنْهُ عَلىٰ مَفْعُوْلٍ، تَقُوْلُ:
مَنْصُوْرٌ، مَنْصُوْرانِ مَنْصُوْرُوْنَ، مَنْصُوْرَةٌ، مَنْصُوْرَتانِ، مَنْصُوْراتٌ وَ مَناٰصِرٌ.
وَ تَقُوْلُ:
مَمْرُوْرٌبِهِ، مَمْرُوْرٌبِهِما، مَمْرُوْرٌبِهِمْ، مَمْرُوْرٌبِها، مَمْرُوْرٌبِهِما، مَمْرُوْرٌبِهِنَّ فَتُثَنّي وَتُجْمِعُ وَتُذَكِّرُ وَتُؤَنِّثُ الضَّميرَ فِيا يَتَعَدّى بِحَرْفِ الْجَرِّ لا اِسْمَ الْمَفْعُوْلِ.

ترجمه: **اسم مفعول**

و اسم مفعول از ثلاثی مجرّد بر وزن مفعول می‌آید چنانچه می‌گوئی:
مَنْصُوْرٌ یکمرد یاری شده

مَنْصُوْرانِ	دو مرد یاری شده
مَنْصُوْرُوْنَ	مردان یاری شده
مَنْصُوْرَةٌ	یک زن یاری شده
مَنْصُوْرتانِ	دو زن یاری شده
مَنْصُوْراتٌ ومَناصِر	زنان یاری شده

و نیز می‌گوئی:

مَمْرُوْرٌبِه	یک مرد مرور شده
مَمْرُوْرٌبِهِما	دو مرد مرور شده
مَمْرُوْرٌبِهِم	مردان مرور شده
مَمْرُوْرٌبِها	یکزن مرور شده
مَمْرُوْرٌبِهِما	دو زن مرور شده
مَمْرُوْرٌبِهِنَّ	زنان مرور شده

وچنانچه مشاهده می شود در اسم مفعول اخیر ضمیر است که تثنیه و جمع و مذکّر و مؤنّث می‌آید نه اسم مفعول.

شرح

اسم مفعول عبارتست از اسمی که دلالت می‌کند بر کس یا چیزی که فعل بر آن فعل شده و آن از ثلاثی مجرّد بر وزن مفعول می‌آید مانند: منصور (مرد یاری شده) و مضروب (مرد زده شده).

باید توجّه داشت که اسم مفعول همیشه از افعال متعدّی گرفته می شود چنانچه منصور را از «ینصر» و مضروب را از «یضرب» گرفته اند و هردو فعل متعدّی هستند ولی گاهی از افعال لازمی که آنها را که بوسیله حرف جرّ متعدّی کرده اند نیز اسم مفعول می‌گیرند چنانچه از «یمرّبه» که با (باء حرف جرّ) متعدّی شده اسم مفعول گرفته و می‌گویند: ممرورٌبه.

لازم بتذکّر است فرق اسم مفعولی که از افعال متعدّی گرفته شده با اسم مفعولی که از افعال لازم متعدّی شده اخذ شده است این می‌باشد که در قسم اوّل نفس اسم مفعول صرف شده ولی در قسم دوّم ضمیری که با آن همراه است صرف می‌گردد چنانچه در ترجمه گذشت.

متن: وَ فَعيلٌ قَدْ يَجيئُ بِمَعْنَى الفاعِلِ كَالرَّحيمِ بِمَعْنَى الرّاحِمِ وَ بِمَعْنَى الْمَفْعُوْلِ كَالْقَتيلِ بِمَعْنَى الْمَقْتُوْلِ.

وَ اَمّا ما زادَ عَلَى الثّلاثَة فَالضّابِطَةُ فيه اَنْ تَضَعَ في مُضارِعِهِ اَلْميمَ الْمَضْمُوْمَةَ مَوْضِعَ حَرْفِ المُضارَعَةِ وَ تُكْسِرَ ماقَبْلَ آخِرِه في اِسْمِ الفاعِلِ وَ تُفْتِحَهُ في اِسمِ الْمَفْعُوْلِ نَحْوُ مُكْرِمٌ وَ مُكْرَمٌ وَ مُدَحْرِجٌ وَ مُدَحْرَجٌ وَ مُسْتَخْرِجٌ وَ مُسْتَخْرَجٌ.

وَ قَدْ يَسْتَوي لَفْظُ الفاعِلِ وَ الْمَفْعُوْلِ في بَعْضِ الْمَواضِعِ كَمُحابٍّ وَ مُتَحابٍّ وَ مُخْتارٍ وَ مُضْطَرٍّ وَ مُعْتَدٍّ وَ مُنْصَبٍّ وَ مُنْصَبٍّ فيه وَ مُنْجابٍ وَ مُنْجابٍ عنه وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقديرِ.

ترجمه: و وزن «فعیل» گاهی بمعنای فاعل آمده همچون «رحیم» که بمعنای «راحم» بوده و زمانی بمعنای مفعول می‌آید مانند «قتیل» که بمعنای مقتول می‌باشد.

تا اینجا وزن اسم فاعل و اسم مفعول از ثلاثی مجرّد را بیان کردیم و امّا اسم فاعل و اسم مفعولی که از افعال زائد بر سه حرف گرفته می شوند پس قاعده کلّی در آنها اینستکه مضارع آنها را در نظر گرفته و بجای حرف مضارعه میم مضموم باید قرار دهی و ماقبل آخرش را در اسم فاعل مکسور و در اسم مفعول مفتوح کنی مانند:

مُكْرِمٌ (یکمرد اکرام کننده) اسم فاعل.

و مُكْرَمٌ (یکمرد اکرام شده) اسم مفعول.

مُدَحْرِجٌ (یکمرد غلطاننده) اسم فاعل.
و مُدَحْرَجٌ (یکمرد غلطیده شده) اسم مفعول.
مُسْتَخْرِجٌ (یکمرد بیرون آورنده) اسم فاعل.
و مُسْتَخْرَجٌ (یکمرد بیرون آورده شده) اسم مفعول.
و گاهی در برخی از موارد لفظ اسم فاعل با اسم مفعول مساوی است ولی در تقدیر باهم اختلاف دارند مانند الفاظ:
مُحاٰبّ (یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده).
و مُتَحاٰبّ (یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده).
مُخْتاٰرٌ (یکمرد برگزیننده و برگزیده شده).
و مُضْطَرٌّ (یکمرد بی چاره).
و مُعْتَدٍّ (یکمرد دشمنی‌کننده و مورد دشمنی واقع شده).
و مُنْصَبّ (یکمرد ریخته گر).
و مُنْصَبّ فیه (ریخته شده در آن).
و مُنْجاٰب (یکمرد ظاهر و آشکار).
و مُنْجاٰب عَنه (پرده برداشته شده).

شرح

فالضّابطة فیه : ضمیر در «فیه» به مازاد علی الثّلاثة راجع است.
فی مضارعه : ضمیر در «مضارعه» به مازاد علی الثّلاثة برمی‌گردد.
ماقبل آخره : ضمیر در «آخره» به مضارع برمی‌گردد.
وتفتحه فی اسم المفعول : ضمیر در «تفتحه» به ماقبل آخر برمی‌گردد.
کمحابّ : در تقدیر اسم فاعلش «مُحابِبٌ» و اسم مفعولش «مُحابَبٌ» می‌باشد.
ومتحابّ : در تقدیر اسم فاعلش «مُتحابِبٌ» و اسم مفعولش

«متحابَبٌ» می‌باشد.

و مختار: در تقدیر اسم فاعلش «مُخْتَيِرٌ» و اسم مفعولش «مُخْتَيَرٌ» می‌باشد.

و مضطرٌّ: در تقدیر اسم فاعلش «مُضْطَرِرٌ» و اسم مفعولش «مُضْطَرَرٌ» می‌باشد.

و مُعْتَدّ: در تقدیر اسم فاعلش «مُعْتَدِدٌ» و اسم مفعولش «مُعْتَدَدٌ» می‌باشد.

و مُنْصَبّ: در تقدیر «مُنصبِبٌ» بوده و اسم فاعل می‌باشد.

و مُنْصَبّ‌فیه: در تقدیر «مُنْصَبَبٌ فیه» بوده و اسم مفعول می‌باشد.

و منجاب: در تقدیر «مُنْجَوِب» بوده و اسم فاعل می‌باشد.

و منجاب عنه: در تقدیر «مُنْجَوَبٌ عنه» بوده و اسم مفعول می‌باشد.



متن:

فصل

المضاعف

وَيُقالُ لَهُ الْاَصَمُّ هُوَمِنَ الثُّلاثِيِ المُجَرَّدِ وَالْمَزيد فيه ما كانَ عَيْنُه وَلامُهُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ كَرَدَّ وَاَعَدَّ، فَاِنَّ اَصْلَهُما رَدَدَ وَاَعْدَدَ وَهُوَ مِنَ الرُّباعِي ما كانَ فائُهُ وَلامُهُ الْاُولىٰ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ وَكَذلِكَ عَيْنُه وَلامُهُ الثّانِيَةُ وَيُقالُ لَهُ المُطابَقُ اَيْضاً نَحوُزَلْزَلَ، زَلْزَلَةً وَزِلْزالاً.

ترجمه:

فصل

در بیان فعل مضاعف

و به مضاعف «اصمّ» نیز گفته می شود و آن از ثلاثی مجرّد و مزیدفیه عبارتست از فعلی که عین الفعل و لام الفعلش از یک جنس باشند مانند: رَدَّ و اَعَدَّ.

چه آنکه اصل ایندو «رَدَدَ» و «اَعْدَدَ» می‌باشد.

و آن در رباعی عبارتست از فعلی که فاءالفعل و لام الفعل اوّلش از یک جنس بوده همانطوری که عین الفعل و لام الفعل دوّمش نیز از یک جنس می‌باشند و بآن مطابق نیز می‌گویند مانند:

زَلْزَلَ، زَلْزَلَةً، زِلْزال.

شرح

ویقال له الاصم : ضمیر در «له» به مضاعف برگشته و کلمه «اصمّ» یعنی شدید و سخت و چون در کلمه مضاعف دو کلمه در هم ادغام شده و این امر موجب شدید اداء شدن کلمه می‌گردد و از اینجهت نامش را اصمّ گذارده‌اند.

هو من الثّلاثی المجرّد : ضمیر «هو» به مضاعف برمی‌گردد.

کَرَدّ : کلمه «ردّ» یعنی برگرداند.

اَعَدّ : یعنی آماده نمود.

و هو من الرّباعی : ضمیر «هو» به مضاعف برمی‌گردد.

ویقال له المطابق : ضمیر در «له» به مضاعف از رباعی برگشته و کلمه «مطابق» بفتح باء یعنی بصیغه اسم مفعول می‌باشد و چون در اینکلمه فاءالفعل و لام‌الفعل اوّل باهم و عین‌الفعل و لام‌الفعل دوّم با یکدیگر موافق و مطابق هستند از اینجهت بآن «مطابَق» گفته‌اند.

نحو: زلزل : : یعنی لرزید.

متن: **وَاِنَّما اُلْحِقَ الْمُضاعَفُ بِالْمُعْتَلاّتِ، لِاَنَّ حَرْفَ التَّضْعيفِ يَلْحَقُهُ الْاِبْدالُ كَقَوْلِهِمْ: اَمْلَيْتُ بِمَعْنٰى اَمْلَلْتُ.**

وَيَلْحَقُهُ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مَسْتُ وَظَلْتُ بِفَتْحِ الْفاءِ وَكَسْرِها وَ اَحَسْتُ اَىْ مَسِسْتُ وَظَلِلْتُ وَاَحْسَسْتُ.

ترجمه:

برخی از احکام
مضاعف

همانا مضاعف به معتلاّت ملحق می شود زیرا ابدال بحرف تضعیف ملحق می‌گردد همچون گفته اهل زبان: «اَمْلَيْتُ» که بمعنای «اَمْلَلْتُ» می‌باشد.

و نیز حذف بآن عارض می شود مانند کلام ایشان: «مِسْتُ» و «ظِلْتُ» (ایندو کلمه را هم بفتح فاءالفعل می‌توان قرائت نمود و هم بکسرش) و «اَحَسْتُ» که تقدیر در اینکلمات: «مَسِسْتُ» وَ «ظَلِلْتُ» و «آحْسَسْتُ» می‌باشد.

شرح

مضاعف دارای احکامی است که مصنّف در عبارات مذکور به دو حکم از آنها اشاره نموده است:

۱ ــ همانطوری که در کلمات معتلّ تبدیل برخی حروف ببعضی وجود دارد همچون «قال» که الفش در اصل «واو» بوده سپس بآن مبدّل گردیده در مضاعف نیز امر چنین می‌باشد مانند «اَمْلَيْتُ» که در اصل «اَمْلَلْتُ» بوده و بمعنای نوشتم می‌باشد.

۲ ــ گاهی در کلمات مضاعف حذف عارض می شود مانند کلمات: «مِسْتُ» و «ظِلْتُ» و «اَحَسْتُ» که در اصل «مَسَسْتُ» (تماس دادم) و «ظَلِلْتُ» (گردیدم) و «اَحْسَسْتُ» (حس نمودم) بوده‌اند.

یلحقه الابدال: ضمیر در «یلحقه» به مضاعف برمی‌گردد.

ویلحقه الحذف: ضمیر در «یلحقه» به مضاعف برمی‌گردد.

متن: وَالْمُضاعَفُ يَلْحَقُهُ الْإِدْغامُ وَهُوَ اَنْ تُسْكِنَ الْاَوَّلَ وَ تُدْرِجَ فِي الثّاني وَيُسَمّىٰ اَلْاَوَّلُ مُدْغَماً وَالثّانيُ مُدْغماً فيه وَذلِك واجِبٌ في نَحْوِ:

مَدَّ، يَمُدُّ وَاَعَدَّ، يَعِدُّ وَانْقَدَّ، يَنْقَدُّ وَاعْتَدَّ، يَعْتَدُّ وَاسْوَدَّ، يَسْوَدُّ وَاسْتَعَدَّ، يَسْتَعِدُّ وَاطْمَأَنَّ، يَطْمَئِنُّ وَتَمادَ، يَتَمادُّ.

وَكَذا هٰذِهِ الْاَفْعالُ إِذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُوْلِ نَحْوُ:

مُدَّ، يُمَدُّ وَأُعِدَّ، يُعَدُّ وَانْقُدَّ، يُنْقَدُّ وَكَذا نَظائِرُها.

وَ فِي نَحْوِ: مَدٍّ، مَصْدراً وَ كَذلِكَ اِذا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ اَلِفُ الضَّميرِ اَوْ واوُ الضَّميرِ اَوْ ياٰئُهُ نَحْوُ: مُدّا، مُدُّوْا، مُدّيْ.

ترجمه:

ادغام و موارد وجوب آن

ادغام نیز بمضاعف ملحق می شود و آن عبارتست از اینکه حرف اوّل را ساکن کنی و در حرف دوّمی بکوبی، حرف اوّل را اصطلاحاً «مُدْغَمْ» و حرف دوّمی را «مُدْغَمٌ فيه» می‌خوانند.

ادغام در مثل کلمات ذیل واجب است:

مَدَّ (کشید)، یَمُدُّ (می‌کشد)، اَعَدَّ (آماده کرد) یَعِدُّ (آماده می‌کند)، اِنْقَدَّ (شکافت)، یَنْقَدّ (می شکافد)، اِعْتَدَّ (دشمنی کرد)، یَعْتَدُّ (دشمنی می‌کند)، اِسْوَدَّ (سیاه شد)، یَسْوَدّ (سیاه می شود)، اِسْتَعَدَّ (آماده گردید)، یَسْتَعِدُّ (آماده می شود)، اِطْمَأَنَّ (استوار شد)، یَطْمأَنّ (استوار می‌گردد)، تَمادَّ (کشانید)، یَتَمادُّ (می‌کشاند).

و همچنین اگر این افعال را برای مفعول بناء نمائی یعنی مجهول گردند ادغام در آنها واجب می‌باشد.

مثل آنکه بگوئی:

مُدَّ (کشیده شد)، یُمَدُّ (کشیده می شود)، اُعِدَّ (آماده شد)، یُعَدُّ (آماده می شود)، اُنْقُدَّ (شکافته شد)، یُنْقَدُّ (شکافته می شود) و همچنین نظائر اینها که بقیّه افعال ذکر شده باشد.

و نیز ادغام در مثل کلمه «مَدٍّ» که مصدر است واجب می‌باشد چنانچه وقتی بفعل الف ضمیر یا واو ضمیر یا یاء ضمیر متّصل گردند ادغام واجب است مانند اینکه بگوئی:

مُدّا (مثال است برای اتّصال الف ضمیر بفعل)، مُدّوا (مثال است

برای اتّصال واو ضمیر بفعل)، مُدّی (مثال است برای اتّصال یاء ضمیر بفعل).

متن: وَمُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ:
مَدَدْتُ وَمَدَدْنا وَمَدَدْنَ اِلىٰ مَدَدْتُنَّ وَيَمْدُدْنَ وَتَمْدُدْنَ وَاُمْدُدْنَ وَلاٰ تَمْدُدْنَ.
وَجاٰئزٌ اِذاٰ دَخَلَ الجاٰزِمُ عَلىٰ فِعْلِ الواٰحِدِ، فَاِنْ كاٰنَ مَكْسُوْرُ العَيْنِ كَيَفِرُّ اَوْ مَفْتُوْحُه كَيَعَضُّ، فَتَقُوْلُ: لَمْ يَفِرَّ وَلَمْ يَعَضَّ بِكَسْرِ اللاّمِ وَفَتْحِهاٰ وَلَمْ يَفْرِرْ وَلَمْ يَعْضَضْ بِفَكِّ الْاِدْغاٰمِ وَهٰكَذا حُكْمُ يَقْشَعِرُّ وَيَحْمَرُّ وَيَحْماٰرُّ.

ترجمه:

موارد امتناع ادغام

و ادغام در مثل افعال ذیل ممتنع است:
مَدَدْتُ (کشیدم)، مَدَدْنا (کشیدیم) و از مَدَدْن (کشیدند زنان) تا مَدَدْتُنّ (کشیدید شما زنان)، یَمْدُدْنَ (می‌کشند زنان)، تَمْدُدْنَ (می‌کشید شما زنان)، اُمْدُدْن (بکشید شما زنان)، لاٰ تَمْدُدْنَ (نکشید شما زنان).

موارد جواز ادغام

و ادغام در جائیکه حرف جازم بر سر فعل مفرد داخل شود جائز است یعنی همانطوریکه می‌توان ادغام نمود ادغام نکردن نیز ممکنست، بنابراین اگر فعل مفرد عین الفعلش مکسور بوده همچون «یَفِرُّ» یا مفتوح باشد مانند «یَعَضُّ» بعد از دخول جازم بر سر آنها می‌توانی بگوئی:
لَمْ یَفِرَّ و لَمْ یَعَضَّ (هم بکسر لام الفعل و هم بفتح آن) چنانچه

گفتن لَمْ یَفْرِرْ و لَمْ یَعْضَضْ یعنی بفکّ ادغام نیز جایز می‌باشد.

و همچنین است حکم یَقْشَعِرُّ و یَحْمَرُّ و یَحْمارُّ یعنی وقتی حرف جازم بر سر آنها درآمد بدو وجه می‌توان آنها را خواند:

۱ ــ با ادغام یعنی بگوئیم:

لم یَقْشَعِرَّ (بفتح و کسر راء) لم یَحْمَرَّ (بفتح و کسر راء) لَمْ یَحْمارَّ (بفتح و کسر راء).

۲ ــ بفکّ ادغام یعنی بگوئیم:

لَمْ یَقْشَعْرِرْ، لَمْ یَحْمَرِرْ، لَمْ یَحْمارِرْ.

متن: وَاِنْ کانَ الْعَیْنُ مِنْهُ مَضْمُوْماً، فَیَجُوزُ الْحَرَکاتُ الثَّلاثُ مَعَ الْإِدْغامِ وَفَکِّه، فَتَقُوْلُ: لَمْ یَمُدَّ بِحَرَکاتِ الدّال وَلَمْ یَمْدُدْ بِفَكِّ الْإِدْغامِ.

وَهکذا حُکْمُ الْاَمرِ، فَتَقُولُ: فَرِّ وَعَضَّ بِکَسْرِ اللاّمِ وَفَتْحِها وَافْرِرْ وَاِعْضَضْ وَمُدَّ بِحَرَکاتِ الدّال وَاُمْدُدْ.

وَتَقُوْلُ فِي اِسْمِ الفاعِلِ: مادٌّ، مادّانِ، مادّوْنَ، مادَّةٌ، مادَّتانِ، مادّاتٌ وَمَوادٌّ وَالْمَفْعُوْلِ: مَمْدُوْدٌ کَمَنْصُوْرٍ.

ترجمه: و اگر عین‌الفعل آن مضموم باشد در صورت ادغام حرف آخر را با حرکات سه گانه یعنی (فتح، کسر و ضمّ) می‌توان خواند چنانچه فکّ ادغام نیز جایز است پس می‌گوئی: لَمْ یَمُدَّ (بفتح دال) لَمْ یَمُدِّ (بکسر دال) لَمْ یَمُدُّ (بضمّ دال) وَلَمْ یَمْدُدْ (بفکّ ادغام).

و همچنین است حکم امر آن یعنی همان وجوهی که در مضارع مجزوم جایز بود در امر نیز جایز است.

بنابراین همانطوریکه در «لَمْ یَفِرّ» و «لم یعضّ» سه وجه جایز بود در امر آنها نیز هر سه وجه جایز می‌باشد لذا می‌گوئی: فَرِّ (بکسر راء) فَرَّ (بفتح راء) اِفْرِرْ (بفکّ ادغام).

و عَضِّ (بکسر ضاد) عَضَّ (بفتح ضاد) اِعْضَضْ (بفکّ ادغام).

و همانطوریکه در «لَم یمدّ» چهار وجه جایز بود در امر آن نیز هر چهار وجه جایز می‌باشد لذا می‌گوئی:

مُدِّ (بکسر دال) مُدَّ (بفتح دال) مُدُّ (بضمّ دال) اُمْدُدْ (بفکّ ادغام).

و در اسم فاعل از «مدّ»، «یَمُدّ» ادغام کرده و می‌گوئی:

مادٌّ	(یکمرد کِشنده).	مادّةٌ	(یکزن کِشنده).
مادّان	(دومرد کِشنده).	مادّتانِ	(دو زن کِشنده).
مادّون	(مردان کِشنده).	مادّاتٌ	(زنان کِشنده).

و در اسم مفعول باید بگوئی:

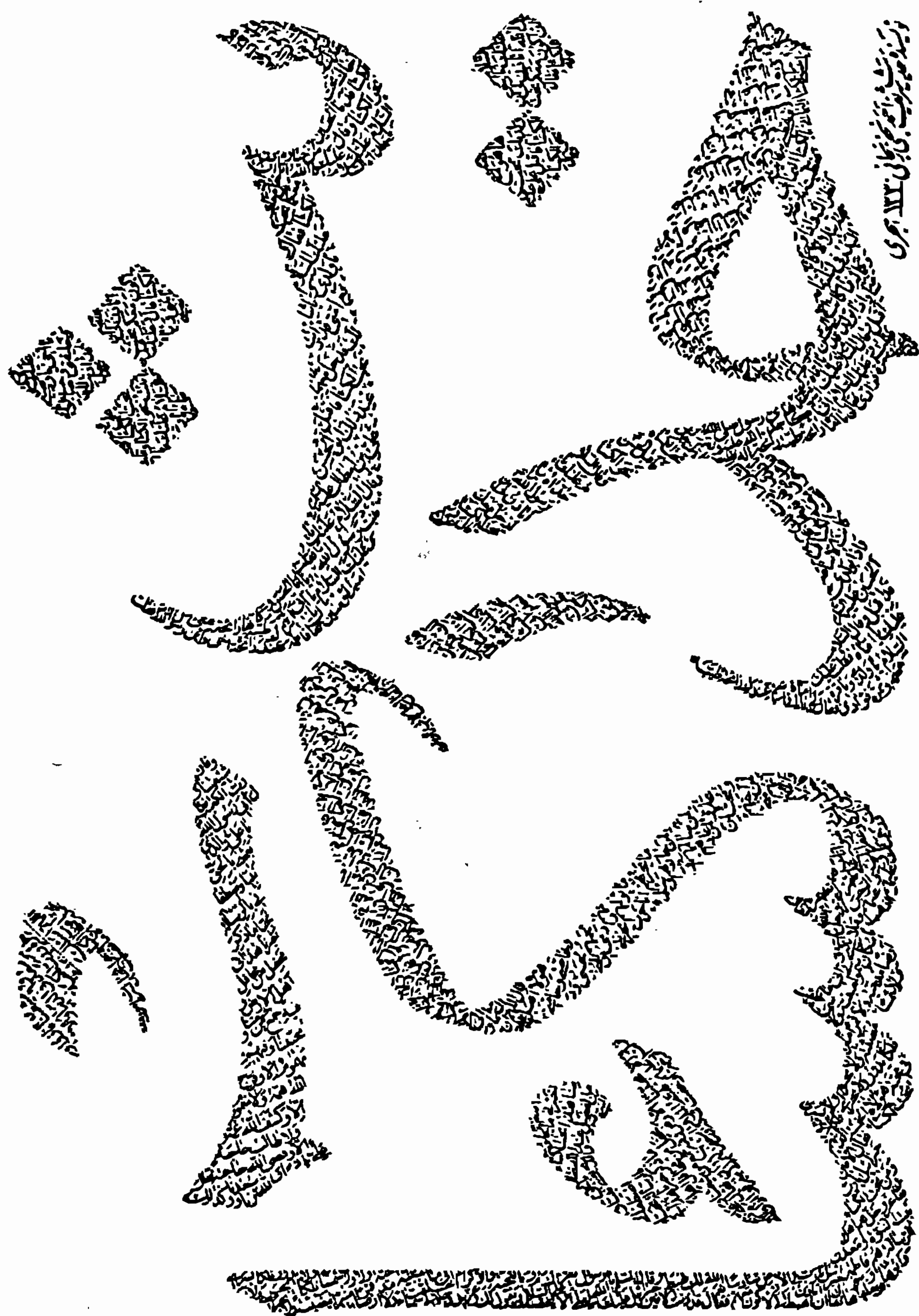
مَمْدُوْدٌ	(یکمرد کشیده شده)	مَمْدُوْدةٌ	(یکزن کشیده شده)
مَمْدودان	(دو مرد کشیده شده)	مَمْدُودَتان	(دو زن کشیده شده)
مَمْدُودونَ	(مردان کشیده شده)	مَمْدُوْداتٌ	(زنان کشیده شده)

شرح

و ان کان العین منه مضموماً: ضمیر در «منه» به فعل الواحد برمی‌گردد.

و فکّه: یعنی و فکّ ادغام و منظور از «فکّ ادغام» ادغام نکردن است.

وفتحها: یعنی و فتح لام.





متن:

فصـل

المعتلّ

هُوَما كانَ اَحَدُ اُصُوْلِه حَرْفَ عِلَّةٍ وَهِيَ الواوُ وَالياءُ وَالْاَلِفُ وَ تُسَمّىٰ حُرُوْفُ الْمَدِّ وَاللّين.

وَالْاَلِفُ حينئذٍ تَكُوْنُ مُنْقَلِبَةٌ عَنْ واوٍ اَوْ ياءٍ وَاَنْواعُهُ سَبْعَةٌ:

اَلْاَوَّلُ

اَلْمُعْتَلُّ الْفاءُ

يُقالُ لَهُ الْمِثالُ، لِمُماثِلَتِه الصَّحيحَ في اِحْتِمالِ الْحَرَكاتِ.

اَمَّا الْواوُ فَتُحْذَفُ مِنَ الْفِعْلِ الْمُضارِعِ الّذِىْ يَكُوْنُ عَلىٰ «يَفْعِل» بِكَسْرِ العَيْنِ وَمِنْ مَصْدَرِه الَّذيْ عَلىٰ «فِعْلَةٍ» وَتُسْلَمُ في سائِرِ تَصاريفِه تَقُوْلُ:

وَعَد، يَعِدُ، عِدَةً وَوَعْداً، فَهُوَواعِدٌ وَذاك مَوْعُوْدٌ وَعِدْ وَلايَعِدْ وَ كَذلِكَ وَمِقَ، يَمِقُ، مِقَةً.

ترجمه:

فصـل

در بيان معتلّ و اقسام آن

معتلّ آنستكه يكى از حروف اصلى آن حرف علّه باشد.

و حروف علّه عبارتند از: واو و یاء و الف و بآنها حروف مدّ و لین نیز می‌گویند.

باید توجّه داشت الفی از حروف علّه است که از واو یا یاء قلب شده باشد.

انواع معتلّ هفت تا است بشرح زیر:

نوع اوّل

معتلّ الفاء

معتلّ الفاء کلمه‌ای است که فاءالفعلش حرف علّه باشد و بآن «مثال» نیز گفته می‌شود زیرا در احتمال حرکات با صحیح مشابه و مماثل است چنانچه وَعَدَ با ضَرَبَ و نَصَرَ شباهت دارد.

امّا معتلّ الفائی که فاءالفعلش واو باشد پس واو از مضارع آن که بر وزن «یَفْعِلُ» بکسر عین باشد و نیز از مصدرش که بر وزن «فِعْلَه» هست حذف شده ولی در سایر تصاریفش سالم و محفوظ باقی می‌ماند فلذا می‌گوئی:

وَعَدَ (وعده داد) ماضی معلوم.

یَعِدُ (وعده می‌دهد) مضارع معلوم.

عِدَةً (وعده دادن) مصدر.

وَعْداً (وعده دادن) مصدر.

واعِدٌ (وعده‌دهنده) اسم فاعل.

مَوْعُوْدٌ (وعده داده شده) اسم مفعول.

عِدْ (وعده بده) امر حاضر.

لایَعِدْ (نباید وعده دهد) نهی.

و همچنین است:

وَمِقَ (دوست داشت) ماضی معلوم.
یَمِقُ (دوست می‌دارد) مضارع معلوم.
مِقَةً (دوست داشتن) مصدر.

شرح

احد اصوله حرف علّة : ضمیر در «اصوله» به ماء در «ما کان» برمی‌گردد و مقصود از «اصول» حروف اصلی کلمه است.

و هی الواو والیاء والالف : ضمیر «هی» به حرف علّه برمی‌گردد.

و تسمّی حروف المدّ : ضمیر در «تسمّی» به واو و یاء و الف برمی‌گردد و نامیدن اینحروف به اسم «مدّ» بخاطر آنستکه در وقت اداء شدن کشیده و ممتد از دهان خارج می شوند.

واللّین : نامیدن آنها بنام «لین» بخاطر آنستکه با نرمش خاصّی اداء می‌گردند.

والالف حینئذٍ : کلمه «حینئذٍ» یعنی در هنگامی که حرف لین و مدّ می‌باشد.

و انواعه سبعة : ضمیر در «انواعه» به معتلّ برمی‌گردد.

یقال له المثال : ضمیر در «له» به معتلّ الفاء برمی‌گردد.

لمماثلته الصّحیح : ضمیر در «مماثلته» به معتلّ الفاء برمی‌گردد.

فی احتمال الحرکات : یعنی مثال از نظر داشتن حرکات مانند صحیح می‌باشد پس همانطوریکه فعل «ضَرَبَ» دارای سه حرکت فتحه متوالی است «وَعَدَ» نیز مانندش می‌باشد.

و من مصدره : ضمیر در «مصدره» به «مضارع» برمی‌گردد.

و تُسلم فی سایر تصاریفه : ضمیر در «تسلم» به واو راجع بوده و مقصود از «تصاریفه» مشتقّات فعل مضارع می‌باشد.

متن: فَإِذا أُزيلَتْ كَسْرَةُ مابَعْدَها أُعيدَتِ الْواوُ المَحْذوفَةُ نَحْوُ: لَمْ يُوْعَدْ.

وَتَثْبُتُ في يَفْعَلُ بِالْفَتْحِ كَوَجِلَ، يَوْجَلُ، اِيْجَلْ، قُلِبَتِ الْواوُ ياءً، لِسُكُوْنِها وَاِنْكِسارِ ماقَبْلَها.

فَاِنْ اِنْضَمَّ ما قَبْلَها أُعيدَتِ الْواوُ، فَتَقُوْلُ: يا زَيْدُ اِيجَلْ تَلَفَّظُ بِالْواوِ وَتَكْتُبُ بِالْياءِ وَتَثْبُتُ في يَفْعُلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ كَوَجُهَ، يَوْجُهُ، أُوْجُهْ، لا تَوْجُهْ.

وَحُذِفَتِ الْواوُ مِنْ يَطَاءُ وَيَضَعُ وَيَسَعُ وَيَقَعُ وَيَدَعُ، لِأَنَّها فِي الْأَصْلِ يَفْعِلُ بِالْكَسْرِ، فَفُتِحَ الْعَيْنُ، لِحُرُوْفِ الْحَلْقِ وَمِنْ يَذَرُ لِكَوْنِهِ بِمَعْنىٰ يَدَعُ.

ترجمه: پس زمانیکه کسره مابعد واو زائل شد واو حذف شده دوباره برمی‌گردد مانند: لَمْ يُوْعَدْ چه‌آنکه اینکلمه در اصل «يَوْعِدُ» بود واو بخاطر وقوعش بین فتحه و کسره حذف گردید «يَعِدُ» شد و پس از آنکه «يَعِدُ» مجهول گشت کسره عین به فتحه مبدّل شده درنتیجه واوی که بخاطر وقوعش بین فتحه و کسره افتاده بود بجای خودش عود کرده و کلمه مزبور «يُوْعَدُ» شد.

سپس می‌گوید:

«واو» در وزن «يَفْعَلُ» که عین آن فتحه دارد محفوظ و ثابت مانده و حذف نمی شود مانند:

وَجِلَ (ترسید) يَوْجَلُ (می ترسد) اِيجَلْ (بترس).

شاهد در کلمه «يَوْجَلُ» است که بر وزن «يَفْعَلُ» بوده لذا «واو» آن ثابت مانده.

و در کلمه «ایجل» اصل «اِوْجل» بود، واو به یاء قلب شد زیرا واو ساکن بوده و ماقبلش مکسور می‌باشد در چنین جائی باید «واو» به یاء قلب

گردد لذا بعد از قلب «ایجل» شد.

حال اگر کلمه «ایجل» در عبارتی واقع شد که ماقبلش مضموم بود واو قلب شده بیاء برمی‌گردد لذا می‌گوئی:

یٰا زَیْدُ اِیجل (ای زید بترس).

در این عبارت کلمه «اِیجل» را با واو تلفّظ می‌کنی ولی با «یاء» می‌نویسی یعنی در لفظ می‌گوئی «یا زیْدُ اوْجَلْ» ولی در نوشتن «یا زید ایجل» باید بنویسی.

پس از آن می‌گوید:

و «واو» در وزن «یَفْعُلُ» بضمّ عین ثابت می‌ماند مانند:

وَجُهَ (باقدر و ارزش گردید) یَوْجُهُ (باقدر می‌گردد) اُوْجُه (باقدر باش) لاتَوْجُه (باقدر مباش).

چنانچه ملاحظه می‌کنیم کلمه «یَوْجُهُ» چون بر وزن «یفعُل» است واو در آن محفوظ مانده و از کلمات ذیل «واو» حذف شده:

یَطَاءُ (پا و قدم می‌گذارد)، یَضَعُ (قرار می‌دهد)، یَسَعُ (پهناور است)، یقع (واقع است)، یَدَع (ترک می‌کند).

و جهت حذف (واو) در اینکلمات آنستکه افعال مذکور تمام در اصل بر وزن «یَفْعِلُ» بوده‌اند یعنی اصل آنها: یَوْطِئُ و یَوْضِعُ و یَوْسِعُ و یَوْقِعُ و یَوْدِعُ بوده لذا چون واو در تمام آنها بین فتحه و کسره واقع شده بود ساقط گردید و بمناسبت آنکه لام‌الفعل آنها حرف حلق می‌باشد عین‌الفعلشان را مفتوح نمودیم بصورت یَطَاءُ و یَضَعُ الی آخر درآمدند و نیز واو از کلمه «یَذَرُ» بمعنای (ترک می‌کند) حذف شده با اینکه نه از باب «یَفْعِلُ» است و نه لام‌الفعلش از حروف حلق می‌باشد و جهت آن اینستکه بمعنای «یدع» است و چون «واو» از «یدع» حذف شده لاجرم از کلمه‌ای که بمعنای آن هست نیز «واو» را ساقط نموده‌اند.

شرح

فاذا ازیلت کسرة مابعدها : ضمیر در «بعدها» به واو راجع است.

لسکونها و انکسار ماقبلها : ضمیر در «لسکونها» و «ماقبلها» به یاء برمی‌گردد.

فان انضمّ ماقبلها : ضمیر در «ماقبلها» به «یاء» برمی‌گردد.

وتثبت فی یفعُل بضمّ العین : ضمیر در «تثبت» به واو برمی‌گردد.

لانّها فی الاصل یفعِل : ضمیر در «لانّها» به افعال مذکور یعنی یطاء و یضع و یسع و یقع و یدع برمی‌گردد.

لکونه بمعنی یدع : ضمیر در «لکونه» به یذر برمی‌گردد.

متن: وَاَماتُوْا ماضِیَ یَدَعُ وَیَذَرُ.
وَحَذْفُ الفاءِ دَلیلٌ عَلیٰ اَنَّه واوٌ.
وَامّا الْیاءُ فَتَثْبُتُ عَلیٰ کُلِّ حالٍ نَحْوُ:
یَمُنَ، یَیْمُنُ وَیَسَرَ، یَیْسِرُ وَیَئِسَ، یَیْئَسُ.
وَتَقُوْلُ فِي اَفْعَلَ مِنَ الیاءِ:
اَیْسَرَ، یُوْسِرُ، اِیساراً فَهُوَ مُوْسِرٌ.
تَقْلِبُ الیاءَ فیهِما واواً لِسُکُوْنِها وَاِنْضِمامِ ماقَبْلِها.
وَفِي اِفْتَعَلَ مِنْهُما تُقْلَبانِ تاءاً وَتُدْغَمانِ فِي التّاءِ نَحْوُ:
اِتَّعَدَ، یَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ وَاِتَّسَرَ، یَتَّسِرُ، اِتّساراً فَهُوَ مُتَّسِرٌ.
وَیُقالُ: اِیتَعَدَ، یاتَعِدُ فَهُوَ مُوْتَعِدٌ وَذاكَ مُوْتَعَدٌ.
وَایتَسَرَ، یاتَسِرُ فَهُوَ مُوْتَسِرٌ وَهٰذا مَکانٌ مُوْتَسَرٌ فیه.
وَحُکْمُ وَدَّ، یَوَدُّ کَحُکْمِ عَضَّ، یَعَضُّ وَتَقُوْلُ: ایدَدْ کَاِعْضَضْ.

ترجمه: و علماء ماضی «یَدَع» و «یذر» را استعمال نکرده‌اند ولی

در عین حال حذف فاء الفعل در ایندو دلیل است بر اینکه آن «واو» بوده است.

آنچه تا باینجا ذکر شد حکم مثال و معتلّ الفاء واوی بود.

امّا یاء در مثال یائی پس در هر حال ثابت و محفوظ است مانند:

یَمُنَ (مبارک بود) یَیْمُنُ (مبارک است) یَسَرَ (قمار باخت) یَیْسِرُ (قمار می‌بازد) یَئِسَ (ناامید بود) یَیْئِسُ (ناامید است).

و در مثال یائی از باب اَفْعَلَ (باب افعال) می‌گوئی:

اَیْسَرَ (قمار نمود) یُوْسِرُ (قمار می‌کند) اِیساراً (قمار کردن) مُوْسر (قمارکننده).

و همانطوریکه ملاحظه می‌کنیم یاء در مضارع و اسم فاعلش به واو قلب گردیده زیرا یاء ساکن بوده و ماقبلش ضمّه می‌باشد لاجرم باید به واو منقلب شود.

و در مثال واوی و یائی از باب افتعال «واو» و «یاء» باید به تاء قلب شده و در «تاء» این باب ادغام شوند مثل اینکه می‌گوئی:

اِتَّعَدَ (قبول وعده کرد) یَتَّعِدُ (قبول وعده می‌کند) مُتَّعِدٌ (قبول کننده وعده).

اِتَّسَرَ (قبول قمار نمود) یَتَّسِرُ (قبول قمار می‌نماید) اِتّسار (قبول کردن قمار) مُتَّسِرٌ (قبول کننده قمار).

و نیز جایز است که گفته شود:

اِیتَعَدَ، یاتَعِدُ، مُوْتَعِدٌ و مُوْتَعَدٌ.

و اِیتَسَرَ، یاتَسِرُ، مُوْتَسِرٌ و مُوْتَسَرٌفیه (مکان قمار نمودن).

و حکم وَدَّ، یَوَدُّ همچون حکم عَضَّ، یَعَضّ بوده و در امرش می‌گوئی: ایدَدْ همانطوری که در امر عَضَ یَعَضّ می‌گوئی: اِعْضَضْ.

شرح

و اماتوا ماضی یَدَع و یذر: کلمه «اماتوا» یعنی میرانده‌اند و مقصود از آن در اینجا اینستکه استعمال نکرده‌اند.

و حذف الفاء دلیل علی انّه واو: این عبارت جواب است از سؤالی که ممکنست بشود:

سؤال

وقتی ماضی و مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول دو کلمه «یدع» و «یذر» استعمال نشده باشد از کجا بفهمیم که فاعل‌الفعل ایندو «واو» بوده است.

جواب

همین که فاءالفعل آنها بطور قطع و یقین محذوف می‌باشد خود دلیل است که فاءالفعل واو بوده زیرا اگر یاء می‌بود حذف نشده و ثابت و محفوظ در کلمه می‌ماند.

فتثبت علی کلّ حال: یعنی چه از باب «یَفْعِلُ» بوده و چه از «یَفْعَلُ» و چه از «یَفْعُلُ».

تقلب الیاء فیها: ضمیر در «فیهما» به مضارع و اسم فاعل برمی‌گردد.

لسکونها و انضمام ماقبلها: ضمیر در «سکونها» و «ماقبلها» به یاء راجع است.

و فی افتعل منها: ضمیر در «منهما» به مثال واوی و یائی راجع است.

و تدغمان فی التّاء : ضمیر در «تدغمان» به واو و یاء راجع بوده و مقصود از «التاء» تاء باب افتعال است.

حکم ودّ، یَوَدُّ : کلمه «ودّ» یعنی دوست داشت و «یودّ» یعنی دوست می‌دارد.

کحکم عَضّ یَعَضّ : کلمه «عَضّ» یعنی گزید و «یَعَضّ» یعنی می‌گزد و حاصل مراد اینستکه:

مثال واوی که مضاعف باشد و از نظر احکام همچون ادغام و اعلام حکم مضاعفی را دارد که حرف علّه ندارد.

ایدد کاِعضَضْ : کلمه «ایدد» امر حاضر است و در اصل «اِوْدَدْ» بوده واو ماقبل مکسور قلب بیاء شده مبدّل به «ایدَدْ» گردید.

متن:

الثّاني
اَلْمُعْتَلّ الْعَيْنِ

وَ يُقالُ لَهُ الْاَجْوَفُ وَ ذُو الثَّلاثَةِ، لِكَوْنِ ماضيه عَلىٰ ثَلاثَةِ اَحْرُفٍ اِذا اَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ، فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ عَيْنُه فِي الماضي اَلِفاً سَواءً كانَ واواً اَوْ ياءاً، لِتَحَرُّكِهما وَ اِنْفِتاحِ ماقَبْلِهما نَحْوُ: صانَ وَباعَ.

فَاِن اِتَّصَلَ ضَميرُ الْمُتِكَلِّمِ اَو الْمُخاطَبِ اَوْ جَمْعِ الْمُؤنَّثِ الْغائِبَة نُقِلَ فَعَلَ مِنَ الْواوي اِلىٰ فَعُلَ وَمِنَ الْيائي اِلىٰ فَعِلَ دِلالَةً عَلَيْهما وَلَمْ يُغَيَّرْ فَعُلَ وَلافَعِلَ اِذا كانا اَصْلِيَّيْنِ وَنُقِلَتِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ اِلَى الفاءِ وَحُذِفَ الْعَيْنُ لِاِلْتِقاءِ السّاكِنَيْنِ.

فَتَقُولُ:

صانَ، صانا، صانُوْا، صانَتْ، صانَتا، صُنَّ، صُنْتَ، صُنْتُما، صُنْتُمْ، صُنْتِ، صُنْتُما، صُنْتُنَّ، صُنْتُ، صُنّا.

وَتَقُوْلُ:

بٰاعَ، باعٰا، باعُوا، باعَتْ، باعَتا، بِعْنَ، بِعْتَ، بِعْتُما، بِعْتُمْ، بِعْتِ، بِعْتُما، بِعْتُنَّ، بِعْتُ، بِعْنٰا.

ترجمه:

نوع دوّم

معتلّ العين

معتلّ العین کلمه‌ای است که عین الفعلش حرف علّه باشد و بآن «اجوف» نیز می‌گویند چنانچه بنام ذوالثّلاثة هم خوانده می‌شود زیرا زمانیکه از نفس خویش خبر دهی ماضی آن بر سه حرف است.

حکم معتلّ العین

پس اجوفی که از ثلاثی مجرّد باشد عین الفعلش در فعل ماضی به الف قلب می‌گردد چه عین الفعل واو بوده و چه یاء باشد زیرا واو و یاء متحرّک بوده و ماقبلشان مفتوح است پس می‌باید به الف قلب شوند مانند: صٰان (حفظ کرد) و باع (فروخت).

صان در اصل صَوَن و باع در اصل بیع بود واو و یاء متحرّک و ماقبلشان فتحه داشت لذا آنها را به الف قلب کردند.

حال اگر بفعل مزبور ضمیر متکلّم یا ضمیر مخاطب و یا ضمیر جمع مؤنّث غائب متّصل شود در صورتیکه فعل، واوی و از باب «فَعَلَ» بوده به «فَعُلَ» نقل داده شده و اگر یائی باشد به «فَعِلَ» منتقل می‌گردد چه‌آنکه وقتی واوی به فَعُل منتقل گردد ضمّه دلالت می‌کند بر حذف واو همانطوری که وقتی یائی به «فَعِلَ» نقل شود کسره دلالت می‌کند بر حذف یاء.

و باید توجّه داشت اگر اجوف از همان ابتداء از باب «فَعُل» یا «فَعِلَ» بوده و بعبارت دیگر اصلی باشند در صورت اتّصال ضمائر مذکور

بآنها هیچ گونه تغییری پیدا نمی‌کنند.

لازم بیادآوری است در فعلی که از باب «فَعَلَ» است و گفتیم اگر واوی بوده به باب فَعُلَ و در صورت یائـی بودن بباب فَعِلَ نقـل داده می شود پس از ایـن نقل ضمّه و کسره را بـه فـاءالفعل نقل داده و عـین الفعل بواسطه التقاء ساکنین حذف می شود، پس می‌گوئی:

صرف اجوف واوی

	صانَ	حفظ کرد یکمرد غائب در گذشته.
مذکّر غائب	صانا	حفظ کردند دو مرد غائب در گذشته.
	صانُوْا	حفظ کردند مردان غائب در گذشته.
	صانَتْ	حفظ کرد یکزن غائب در گذشته
مؤنّث غائب	صانَتا	حفظ کردند دو زن غائب در گذشته.
	صُنَّ	حفظ کردند زنان غائب در گذشته.
	صُنْتَ	حفظ کردی تو یکمرد حاضر در گذشته
مذکّر حاضر	صُنْتُما	حفظ کردید شما دو مرد حاضر در گذشته
	صُنْتُمْ	حفظ کردید شما مردان حاضر در گذشته
	صُنْتِ	حفظ کردی تو یکزن حاضر در گذشته
مؤنّث حاضر	صُنْتُما	حفظ کردید شما دو زن حاضر در گذشته
	صُنْتُنَّ	حفظ کردیدشما زنان حاضر در گذشته
متکلّم وحده	صُنْتُ	حفظ کردم در گذشته
متکلّم مع الغیر	صُنّا	حفظ کردیم در گذشته

صرف اجوف یائی

و در صرف اجوف یائی می‌گوئی:

	بـاعَ	فروخت یک مرد غائب در گذشته.
مذکّر غائب	بـاعـا	فروختند دو مرد غائب در گذشته.
	باعُـوْا	فروختند مردان غائب در گذشته.
	بـاعَتْ	فروخت یکزن غائب در گذشته
مؤنّث غائب	بـاعَتا	فرختند دو زن غائب در گذشته.
	بِعْنَ	فروختند زنان غائب در گذشته
	بِعْتَ	فروختی تو یکمرد حاضر در گذشته
مذکّر حاضر	بِعْتُما	فروختید شما دو مرد حاضر در گذشته
	بِعْتُـمْ	فروختید شما مردان حاضر در گذشته
	بِعْتِ	فروختی تو یکزن حاضر در گذشته
مؤنّث حاضر	بِعْتُما	فروختید شما دو زن حاضر در گذشته
	بِعْتُـنَّ	فروختید شما زنان حاضر در گذشته
متکلّم وحده	بِعْتُ	فروختم در زمان گذشته
متکلّم مع الغیر	بِعْنا	فروختیم در زمان گذشته

شرح

ویقال له الاجوف : ضمیر در «له» به معتلّ العین برمی‌گردد.

مؤلّف گوید::

کلمه «اجوف» یعنـی وسط خالی و چون حرف وسط معتلّ العین از حرف صحیح خالی است بآن اجوف گفته‌اند.

اذا اخبرت عن نفسك : یعنی وقتی فعل بصیغه متکلّم باشد.

سواءً کان واواً او یاءاً : ضمیر در «کان» به عین راجع است.

لتحرّکها و انـفتاح ماقبـلها : ضمیر در «تحرّکهما» و «ماقبلهما» به واو و یاء برمی‌گردد.

دلالةً علیها : ضمیر در «علیهما» به واو و یاء برمی‌گردد.

صُنّ : در اصل «صَوَنَّ» بود آنرا بـه باب «فَعُلَ» بردیم صَوُنَّ شد سپس ضمّـه چون بر «واو» ثقیل بود بـه ماقبلش نـقل دادیم و پس از سـلب حرکت ماقبل صاد مضـموم گشت التقاء ساکنین شد بین «واو» و نون اوّل، واو را حذف کردیم «صُنّ» شد و بهمین قیاس است باقی صیغه ها تا آخر.

بِعْن : در اصل «بَیَعْنَ» بود آنـرا بـه باب «فَعِلَ» بردیم بَیِعْنَ شد سپس کسره چـون بر یاء ثقیل بود بـه ماقبلش دادیـم و پس از سلب حـرکت ماقبل (باء) مـکسور گشت التقـاء ساکنین شد بین یاء و عین، یاء را حذف کردیم «بعن» شد و بهمین قیاس است باقی صیغه ها تا آخر.

متن: **وَ اِذا بَنَیْتَهُ لِلْمَفْعُوْلِ کَسَرْتَ الفاءَ مِنَ الْجَمیعِ، فَقُلْتَ: صینَ وَ اِعْتِلالُهُ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ.**
وَ بیعَ وَ اعْتِلالُهُ بِالنَّقْلِ.
وَ تَقُوْلُ فِی المُضارِعِ: یَصُوْنُ وَ یَبیعُ وَ اِعْتِلالُهُما بِالنَّقْلِ.
وَ یَخافُ وَ یَهابُ وَ اِعْتِلالُهما بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ.

ترجمه: و زمانـیکه آنرا برای مـفعول بنا کنی فاءالفعلش را از جمیع ابواب باید کسره دهی پس بگـو: صینَ و اعلال آن هم با نقـل بوده و هم با قلب.

و نیز بگو: بیعَ و اعلالش تنها با نقل می‌باشد.

و در مضـارع اینـدو بگـو: یصون و یـبیع و اعـلال آنهـا فقط بـا نقل می‌باشد.

و همـچنین بـگـو: یَخافُ وَ یَهابُ و اعلال ایندو بـا نقـل و قـلب می‌باشد.

شرح

و اذا بنیته للمفعول : ضمیر در «بنیته» به فعل ماضی اجوف از ثلاثی مجرّد برمی‌گردد.

من الجمیع : یعنی ماضی چه از باب «فَعَلَ» مفتوح العین بوده و چه از باب «فَعِلَ» مکسور العین و چه از باب «فَعُلَ» مضموم العین باشد و نیز چه اجوف واوی بوده و چه اجوف یائی.

فقلت صین : در اصل صُوِنَ بود کسره واو را بماقبل داده و حرکت آنرا حذف کردیم سپس واو ماقبل مکسور به «یاء» قلب گردید.

و اعتلاله بالنّقل والقلب : ضمیر در «اعتلاله» به صین راجع بوده و مقصود اینستکه عملیّات واقع بر «صُوِنَ» که منجر به تبدیلش به «صین» شده دو چیز است:

الف : نقل و آن نقل حرکت واو به صاد بوده.

ب : قلب و آن عبارتست از قلب واو به یاء.

و بیع : در اصل بُیِعَ بود کسره بر یاء ثقیل بود بماقبل داده و حرکت ماقبل را حذف نمودیم.

و اعتلاله بالنّقل : ضمیر در «اعتلاله» به بیع برگشته و مقصود آنستکه تنها یک عمل در «بُیِعَ» صورت گرفت تا بصورت «بیع» درآمد و آن عبارتست از نقل حرکت یاء به باء.

و اعتلالها بالنّقل : ضمیر در «اعتلالهما» به یصون و یبیع برمی‌گردد و مقصود اینستکه:

اصل ایندو «یَصْوُنُ» و «یَبْیِعُ» بوده ضمّه بر واو و کسره بر یاء ثقیل بود بماقبل دادند «یَصُوْنُ» و «یَبیعُ» شد پس در ایندو تنها یک عمل نقل واقع شده.

وَیَخٰافُ وَیَهٰابُ : «یخاف» یعنی (می‌ترسد) و «یهاب» نیز یعنی (می‌ترسد).

وَاعتلالهما بالنّقل والقلب : زیرا اصل «یَخٰاف»، «یَخْوَفُ» و «یَهٰابُ»، «یَهْیَبُ» بود فتحه واو و یاء را ابتداء بماقبل نقل داده سپس واو و یاء ماقبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

متن: وَیَدْخُلُ الْجٰازِمُ، فَیَسْقُطُ الْعَیْنُ اِذا سَکَنَ مٰابَعْدُه وَتَثْبُتُ اِذا تَحَرّکَ .

تَقُوْلُ: لَمْ یَصُنْ، لَمْ یَصُوْنا، لَمْ یَصُوْنُوا، لَمْ تَصُنْ، لَمْ تَصُوْنا، لَمْ یَصُنَّ اِلیٰ آخره.

وَکَذا قِیاسُ لَمْ یَبِعْ، لَمْ یَبیعٰا، لَمْ یَبیعُوْا وَلَمْ یَخَفْ، لَمْ یَخٰافا، لَمْ یَخٰافُوْا.

وَقِسْ عَلَیْه الْاَمْرَ نَحْوُ: صُنْ، صُوْنا، صُوْنُوْا، صُوْني، صُوْنا، صُنَّ.

ترجمه: و جازم بر آن داخل شده پس عین‌الفعل زمانیکه مابعدش ساکن باشد ساقط شده ودر صورتیکه مابعد متحرّک باشد محفوظ می‌ماند چنانچه می‌گوئی:

لَمْ یَصُنْ : حفظ نکرده است یکمرد غائب در گذشته.
لَمْ یَصُوْنا : حفظ نکرده‌اند دو مرد غائب در گذشته.
لَمْ یَصُوْنُوْا : حفظ نکرده‌اند مردان غائب در گذشته.
لَمْ تَصُنْ : حفظ نکرده است یکزن غائب در گذشته.
لَمْ تَصُوْنا : حفظ نکرده‌اند دو زن غائب در گذشته.
لَمْ یَصُنَّ : حفظ نکرده‌اند زنان غائب در گذشته.

تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و همچنین است قیاس:

لَمْ یَبِعْ : نفروخته است یکمرد غائب در گذشته.

لَمْ یَبیعا : نفروخته اند دو مرد غائب در گذشته.

لَمْ یَبیعُوْا : نفروخته اند مردان غائب در گذشته.

و نیز:

لَمْ یَخَفْ : نترسیده است یکمرد غائب در گذشته.

لَمْ یَخافا : نترسیده اند دو مرد غائب در گذشته.

لَمْ یَخافُوْا : نترسیده اند مردان غائب در گذشته.

و قیاس کن بر آن امر را مانند:

صُنْ : حفظ کن تو یکمرد حاضر

صُوْنا : حفظ کنید شما دو مرد حاضر

صُوْنُوْا : حفظ کنید شما مردان حاضر

صُوْني : حفظ کن تو یکزن حاضر

صُوْنا : حفظ کنید شما دو زن حاضر

صُنَّ : حفظ کنید شما زنان حاضر

شرح

اذا سکن مابعده : ضمیر در «بعده» به عین راجع است.

و یثبت اذا تحرّك : ضمیر در «یثبت» به عین و در «تحرّك» به مابعد برمی‌گردد.

و قس علیه الامر: ضمیر در «علیه» به مضارع مجزوم برمی‌گردد.

متن: وَ بِالتَّأکیدِ : صُونَنَّ، صُوْنانِّ، صُوْنُنَّ، صُوْنِنَّ، صُوْنانِّ، صُنَّانِّ.

وَبِعْ، بيعا، بيعُوْا، بيعي، بيعا، بِعْنَ.
وَخَفْ، خافا، خافُوْا، خافي، خافا، خَفنَ.
وَبالتّأكيد: بيعَنَّ وَخافنَّ.

ترجمه: و صرف امر با نون تأكيد از «صان»، «يصون» چنين است:

صُوْنَنَّ : البتّه البتّه حفظ كن تو يكمرد حاضر در زمان حال
صُوْنانّ : البتّه البتّه حفظ كنيد شما دو مرد حاضر در زمان حال
صُوْنُنّ : البتّه البتّه حفظ كنيد شما مردان حاضر در زمان حال
صُوْنِنَّ : البتّه البتّه حفظ كن تو يكزن حاضر در زمان حال
صُوْنانّ : البتّه البتّه حفظ كنيد شما دو زن حاضر در زمان حال
صُنّانِّ : البتّه البتّه حفظ كنيد شما زنان حاضر در زمان حال

و در امر حاضر از «باع»، «يبيع» مى‌گوئى:

بِعْ : بفروش تو يكمرد حاضر در زمان حال
بيعا : بفروشيد شما دو مرد حاضر در زمان حال
بيعُوْا : بفروشيد شما مردان حاضر در زمان حال
بيعي : بفروش تو يكزن حاضر در زمان حال
بيعا : بفروشيد شما دو زن حاضر در زمان حال
بِعْنَ : بفروشيد شما زنان حاضر در زمان حال

و در امر حاضر از «خافَ»، «يَخاف» مى‌گوئى:

خَفْ : بترس تو يكمرد حاضر در زمان حال
خافا : بترسيد شما دو مرد حاضر در زمان حال
خافُوْا : بترسيد شما مردان حاضر در زمان حال
خافي : بترس تو يكزن حاضر در زمان حال

خـافـا : بترسید شما دو زن حاضر در زمان حال

خَفْـنَ : بترسید شما زنان حاضر در زمان حال

و با نون تأکید می‌گوئی:

بیعَـنَّ : بفروش البتّه البتّه تویکمرد حاضر درزمان حال

بیعانِّ : بفروشید البتّه البتّه شما دو مرد حاضر درزمان حال

بیعُـنَّ : بفروشید البتّه البتّه شما مردان حاضر درزمان حال

بیعِنَّ : بفروش البتّه البتّه تویکزن حاضر درزمان حال

بیعانّ : بفروشید البتّه البتّه شما دوزن حاضر درزمان حال

بعنانِّ : بفروشید البتّه البتّه شما زنان حاضر درزمان حال

و همچنین می‌گوئی:

خافَـنَّ : البتّه البتّه بترس تویکمرد حاضر درزمان حال

خافـانّ : البتّه البتّه بترسید شما دو مرد حاضر درزمان حال

خافُـنَّ : البتّه البتّه بترسید شما مردان حاضر درزمان حال

خافِـنّ : البتّه البتّه بترس تویکزن حاضر درزمان حال

خافانّ : البتّه البتّه بترسید شما دوزن حاضر درزمان حال

خَفْنـانّ : البتّه البتّه بترسید شما زنان حاضر درزمان حال

متن: وَمَزيدُ الثُّلاثي لا يُعْتَلُّ منه اِلاّ اَرْبَعَةُ اَبْنِيَـةٍ وَهِـيَ:

اَجـابَ، يُجيبُ، اِجـابَةً.

وَاِسْتَـقامَ، يَسْتَـقيمُ، اِسْتِقامةً.

وَاِنْقادَ، يَنْـقادُ، اِنْـقياداً.

واِخْتـارَ، يَخْتارُ، اِخْتياراً.

وَاِذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُـوْلِ قُـلْتَ:

اُجيبَ، يُجـابُ وَاسْتُـقيمَ، يُسْتَـقامُ وَاُنْقيدَ، يُنْقادُ وَاُخْتيرَ، يُخْتارُ.

وَالْاَمْرُ مِنْهـا: اَجِبْ، اَجيبـا، اَجيبُـوْا.

وَاسْتَقِمْ، اِسْتَقیما.
وانْقَدْ، اِنْقادا.
وَاِخْتَرْ، اِختارا.
وَیَصِحّ نَحْوُ: قَوَّل وَقاوَلَ وَتَقَوَّلَ وَتَقاوَلَ وَزَیَّنَ وَتَزَیَّنَ وَ سایَرَ وَتَسایَرَ وَاِسْوَدَّ واِسْوادَّ وَاِبْیَضَّ وَاِبْیاضَّ وَکَذا سائِرُ تَصاریفِها.

ترجمه: و از ابواب ثلاثی مزید اعلال نمی شود مگر تنها چهار باب و آنها عبارتند از:

۱ ــ باب افعال مانند:
اَجاب (جواب داد) یُجیبُ (جواب می‌دهد) اِجابَةً (جواب دادن).

۲ ــ باب استفعال مانند:
اِسْتَقامَ (پایداری نمود) یَسْتَقیمُ (پایداری می‌نماید) اِستَقامةً (پایداری نمودن).

۳ ــ باب انفعال مانند:
اِنْقادَ (اطاعت نمود) یَنْقادُ (اطاعت می‌نماید) اِنقیاداً (اطاعت کردن).

٤ ــ باب افتعال مانند:
اِخْتارَ (برگزید) یَخْتارُ (برمی‌گزینند) اِختیاراً (برگزیدن).

و زمانیکه این افعال را برای مفعول بنا کنی می‌گوئی:
اُجیبَ (جواب داده شد) یُجابُ (جواب داده می شود) و اُسْتُقیمَ (پایداری شد) یُسْتَقامُ (پایداری می شود) و اُنْقیدَ (اطاعت شد) یُنقادُ (اطاعت می شود) اُخْتیرَ (برگزیده شد) یُخْتارُ (برگزیده می شود).

و امر حاضر از این چهار باب عبارتست از:
اَجِبْ (جواب بده) اَجیبا (جواب بدهید شما دو مرد) اَجیبُوْا (جواب بدهید شما مردان).

اِسْتَقِمْ (پایداری کن تو یکمرد) اِسْتَقیما (پایداری کنید شما دو مرد). اِنْقَدْ (اطاعت کن تو یکمرد) اِنْقادا (اطاعت کنید شما دو مرد).

اِخْتَرْ (برگزین تو یکمرد) اِخْتارا (برگزینید شما دو مرد).

و همانطوریکه گفته شد غیر از این چهار باب ابواب و ابنیه دیگر ثلاثی مزید اعلال نمی‌شوند بلکه تمام صحیح هستند مانند:

قَوَّل (نسبت داد گفتاری را) و قاوَل (گفت و شنود نمود) و تَقَوَّلَ (افتراء زد باو) و تَقاوَل (گفت و شنود نمود) و زَیَّنَ (زینت داد) وتَزَیَّنَ (آراسته شد) و سایَرَ (برابری کرد در رفتن) تسایر (با دیگری رفت) اِسْوَدَّ (سیاه شد) اسوادّ (بشدّت سیاه شد) اِبْیَضَّ (سفید شد) اِبیاضَّ (بشدّت سفید شد) و همچنین است سایر مشتقّات این افعال.

شرح

لایعتلّ منه : ضمیر در «منه» به مزید الثّلاثی عود می‌کند.

الاّ اربعة ابنیه : یعنی مگر چهار باب.

اجاب : در اصل «اَجْوَب» بود فتحه واو را بماقبل دادند سپس واو ماقبل مفتوح بالف قلب شد.

یجیب : در اصل «یُجْوِبُ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند سپس واو ماقبل مکسور بیاء قلب شد.

اِجابَةً : در اصل «اِجواباً» بوده حرکت واو که فتحه بود به جیم داده شد سپس واو ماقبل مفتوح قلب به الف شد آنگاه بین دو الف التقاء ساکنین گردید یکی را حذف و بجای آن تاء در آخرش آوردیم.

استقام : در اصل «اِستَقْوَمَ» بود آنچه در «اجاب» گفتیم عیناً در آن عملی شد.

یستقیم : در اصل «یَسْتَقْوِمُ» بود آنچه در «یجیب» گفتیم عیناً در آن جاری شد.

استقامةً : در اصل «اِسْتِقْواماً» بود آنچه در «اِجابةً» گفتیم عیناً در آن جاری شد.

اِنْقادَ : در اصل «اِنْقَوَدَ» بود واو ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

یَنْقادُ : در اصل «یَنْقَوِدُ» بود واو ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

اِنْقیاداً : در اصل «اِنقِواداً» بود واو ماقبل مکسور به یاء قلب شد.

اِخْتارَ : در اصل «اِخْتَیَرَ» بود یاء ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

یَخْتارُ : در اصل «یَخْتَیِرُ» بود یاء ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

اِخْتیاراً : بر اصل خود باقی است و در آن اعلالی نشده.

و اذا بنیتها للمفعول : ضمیر مؤنّث در «بنیتها» به افعال مذکور راجع است.

أُجیبَ : در اصل «أُجْوِبَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند سپس واو ماقبل مکسور به یاء قلب شد.

یُجابُ : در اصل «یُجْوَبُ» بود فتحه واو را بماقبل داده سپس واو ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

أُسْتُقیمَ : در اصل «أُسْتُقْوِمَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل دادند سپس واو ماقبل مکسور به یاء قلب شد.

یُستَقامُ : در اصل «یُسْتَقْوَمُ» بود فتحه واو را بماقبل داده سپس بمناسبت فتحه واو بالف قلب گردید.

أُنقید : در اصل «أُنْقُوِد» بود کسره بر واو ثقیل بود بماقبل داده سپس واو ماقبل مکسور بیاء قلب شد.

یُنْقادُ : در اصل «یُنْقَوَدُ» بود واو ماقبل مفتوح بالف قلب گردید.

أُخْتیرَ : در اصل «أُخْتُیِرَ» بود کسره بر یاء ثقیل بود بماقبل داده پس از آنکه حرکت ماقبل را ساقط کردند.

یُخْتارُ : در اصل «یُخْتَیَرُ» بود یاء ماقبل مفتوح بالف قلب شد.

والامر منها : ضمیر در «منها» به چهار بابیکه اعلال می شوند برمی‌گردد.

اَجِبْ : در اصل «تُجْوِبُ» بود برای ساختن امر تاء را از اوّلش انداخته چون حرف بعد از آن ساکن بود همزه مکسوره در اوّلش درآوردیم «اَجوِبُ» شد و آخرش را ساکن کرده سپس کسره واو را بملاحظه ثقیل بودنش به جیم دادیم آنگاه واو ماقبل مکسور به یاء قلب شده سپس التقاء ساکنین بین یاء و باء شد یاء را حذف کردیم اَجب شد.

اِسْتَقِمْ : در اصل «اِستقیمْ» بود التقاء ساکنین بین یاء و میم بود یاء را حذف کردیم.

اِنْقَدْ : در اصل «تنقادُ» بود برای ساختن امر تاء را حذف کرده چون مابعدش ساکن بود همزه مکسوره در اوّلش درآورده آخرش را ساکن نمودیم «اِنقادْ» شد برای رفع التقاء ساکنین بین الف و دال، الف را حذف کرده «اِنْقَدْ» شد.

اِخْتَرْ : در اصل «تَخْتارُ» بود بمنظور ساختن امر تاء را از اوّلش برداشته چون مابعدش ساکن بود همزه مکسوره در اوّلش درآورده آخرش را ساکن نمودیم اِختارْ شد برای رفع التقاء ساکنین بین الف و راء، الف را انداختیم «اِختر» شد.

ویصحّ : یعنی بدون اینکه اعلال باشد.

و کذا سایر تصاریفها : ضمیر در «تصاریفها» به افعال مذکور از «قوّل تا آخر» برمی‌گردد.

متن: وَاِسْمُ الفاعِلِ مِنَ الثُّلاثیِ الْمُجَرَّدِ یُعْتَلُّ بِالْهَمْزَةِ کَصائِنٍ وَبائِعٍ وَمِنَ المَزیدِ فیه یُعْتَلُّ بِما اُعْتُلَّ بِه الْمُضارِعُ کَمُجیبٍ وَمُسْتَقیمٍ وَمُنْقادٍ وَمُخْتارٍ

وَاِسْمُ الْمَفْعُوْلِ مِنَ الثُّلاثِیّ الْمُجَرَّدِ یُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْحَذْفِ

كَمَصُوْنٍ وَمَبيعٍ.
وَالْمَحْذُوْفُ واوُ مَفْعُوْلٍ عِنْدَ سيبويه وَعَيْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ اَبِى الحَسَنِ الْاَخْفَشِ.
وَبَنُوْتَميمٍ يُثْبِتُوْنَ الياءَ، فَيَقُوْلُوْنَ مَبْيُوْعٌ.
وَمِنَ المَزيدِ فيه يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ اِنِ اعْتُلَّ فِعْلُه كَمُجابٍ وَمُسْتَقامٍ وَمُنْقادٍ وَمُخْتارٍ.

ترجمه: **اسم فاعل از اجوف**

اسم فاعل از اجوف ثلاثی مجرّد اعلالش بهمزه است یعنی واو و یاء به همزه قلب می‌شوند مانند: صائِن (حفظ کننده) و بائِع (فروشنده).

ایندو در اصل صاوِن و بایِع بوده واو و یاء به همزه قلب شدند.

و اسم فاعل از اجوف ثلاثی مزید اعلالش بهمان اعلالی است که در مضارعش صورت می‌گیرد مانند:

مُجیب (اجابت کننده) و مُستقیم (پایداری کننده) مُنقاد (مُطیع) مُختار (برگزیننده).

اعلال «مجیب» همان اعلال «یجیب» و «مستقیم» مانند «یستقیم» و «منقاد» همچون «ینقاد» و «مختار» مثل «یختار» می‌باشد.

اسم مفعول از اجوف

اسم مفعول از ثلاثی مجرّد اعلالش بواسطه نقل و حذف است مانند:

مَصُوْن (محفوظ) و مَبیع (فروخته شده).

کلمه «مَصُوْن» در اصل «مَصْوُوْن» و «مبیع»، «مَبْیُوْع» بود، سیبویه می‌گوید:

در «مَصْوُوْنٌ» واو دوّم که واو مفعولی است حذف شده و «مصون» گردیده و در «مبیوع» نیز واو مفعولی حذف شده است.

ولی ابی‌الحسن اخفش معتقد است که عین‌الفعل یعنی واو اوّل در «مصوون» و یاء در «مبیوع» ساقط شده.

و قبیله بنی تمیم در «مبیوع» یاء را ثابت آورده و حذفش نمی‌کنند.

و امّا اسم مفعول از ثلاثی مزید اعلالش بواسطه نقل و قلب است مشروط باینکه فعلش اعلال بشود مانند:

مُجاب (اجابت شده) مستقام (پایداری شده) منقاد (اطاعت شده) مختار (برگزیده شده).

شرح

کمجیب : در اصل «مُجْوِبٌ» بوده کسره بر واو ثقیل بوده بماقبل دادیم سپس واو ماقبل مکسور را به یاء قلب نمودیم.

مستقیم : در اصل «مُسْتَقْوِم» بوده کسره بر واو ثقیل بوده بماقبل داده سپس واو ماقبل مکسور را به یاء قلب کردیم.

منقاد : در اصل «مُنْقَوِدٌ» بوده واو ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

مختار: در اصل «مُخْتَیِرٌ» بوده یاء ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

کمُجاب : در اصل «مُجْوَبٌ» بود فتحه واو را بماقبل داده سپس واو ماقبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

مستقام : در اصل «مُسْتَقْوَم» بوده فتحه واو را بماقبل داده سپس واو ماقبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

مُنْقاد : در اصل «مُنْقَوَدٌ» بوده واو ماقبل مفتوح قلب بالف شد.

مختار: در اصل «مُخْتَیَرٌ» بود یاء ماقبل مفتوح قلب بالف شد.

متن:

الثّالث
اَلْمُعْتَلّ اللاّم

وَ يُقالُ لَهُ النّاقِصُ وَ ذُوْ الاَرْبَعَةِ، لِكَوْنِ ماضيه عَلىٰ اَرْبَعَة اَحْرُفٍ إِذا اَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ نَحْوُ: غَزَوْتُ وَ رَمَيْتُ.

فالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ فيه الواوُ وَ الْياءُ اَلِفاً إِذا تَحَرَّكتا وَ انْفَتَحَ ماقَبْلُهُما كَغَزىٰ وَ رَمىٰ وَ عَصاً وَ رَحىً.

وَ كَذلِكَ الْفِعْلُ الزّايِدُ عَلَى الثّلاثَةِ كَاَعْطىٰ وَ اشْتَرىٰ وَ اسْتَقْصىٰ.

وَ كَذٰلِكَ اِسْمُ الْمَفْعُوْلِ كَالْمُعْطىٰ وَالْمُشْتَرىٰ وَ الْمُسْتَقْصىٰ.

وَ كَذلِكَ اِذا لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ مِنَ الْمُضارِعِ كَقَوْلِكَ: يُعْطىٰ وَ يُغزىٰ وَ يُرْمىٰ.

ترجمه:

نوع سوّم
معتلّ اللاّم

معتلّ اللاّم کلمه‌ای است که لام‌الفعلش حرف علّه باشد و بآن ناقص و ذوالاربعه نیز می‌گویند زیرا زمانیکه از خودت خبر دهی ماضی آن بر چهار حرف می‌باشد مانند:

غَزَوْتُ (جنگیدم) رَمَيْتُ (تیر انداختم).

پس فعل معتلّ الفائی که از ثلاثی مجرّد باشد واو و یاء در آن به الف منقلب می‌شوند مشرط باینکه متحرّک بوده و ماقبلشان مفتوح باشد مانند:

غَزىٰ (جنگید) و رَمىٰ (تیر انداخت) و عَصاً (چوبدستی) و رَحًى (سنگ آسیاب).

و همچنین است فعلی که زائد بر سه حرف باشد یعنی در آن نیز واو و یاء به الف منقلب می‌شوند مانند:

اَعْطیٰ (بخشید) اِشْتَریٰ (خرید) اِسْتَقْصیٰ (خواست نهایت آنرا).

و همینطور است اسم مفعول از آن یعنی در آن نیز واو و یاء به الف منقلب می شوند مانند:

مُعْطیٰ (بخشیده شده) مُشتریٰ (خریده شده) مُسْتقصیٰ (نهایتش خواسته شده).

و همچنین است زمانیکه نامی از فاعل فعل مضارع برده نشود یعنی مجهول باشد مانند قول شما که می‌گوئی:

یُعْطیٰ (بخشیده می شود) یغزیٰ (جنگیده می شود) یُرمیٰ (انداخته می شود).

شرح

و یقال له النّاقص: ضمیر در «له» به معتلّ اللاّم راجع است.

مؤلّف گوید:

سرّ اینکه بآن ناقص می‌گویند اینستکه آخر اینقسم از معتلّ از پذیرفتن برخی حرکات ناقص می‌باشد چنانچه «یَرْمي» ضمّه نگرفته و «رَمیٰ» اساساً آخرش هیچ حرکتی را قبول نمی‌کند.

اذا تحرّکتا: ضمیر در «تحرّکتا» به واو و یاء برمی‌گردد.

و انفتح ماقبلها: ضمیر در «قبلهما» به واو و یاء برمی‌گردد.

عصاً: شاهد است برای اسم ناقص که در اصل «عَصَوٌ» بوده سپس واو ماقبل مفتوح را بالف قلب نمودند سپس بین الف و تنوین التقاء ساکنین واقع شد الف را حذف کردند و تنوین تابع حرکت ماقبل شده لذا آنرا بصورت تنوین نصب ثبت کردند.

رحیً: شاهد است برای اسم ناقص که در اصل «رَحَیٌ» بوده یاء ماقبل مفتوح را بالف قلب نمودند سپس بین الف و تنوین التقاء ساکنین واقع شد الف را حذف کردند و برای اینکه معلوم باشد الف آن در اصل یاء

بوده تنوین را روی یاء گذاردند.

کاعْطَیٰ : در اصل «اَعطَیَ» بود یاء ماقبل مفتوح به الف قلب شد.

اشْتَریٰ : در اصل «اِشْتَرَیَ» بود یاء ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

اسْتَقصیٰ : در اصل «اِسْتَقْصَوَ» بود واو ماقبل مفتوح به الف قلب گردید.

متن: وَ اَمّا الْماضي، فَتَحْذِفُ اللاّمَ مِنْهُ في مِثال «فَعَلُوْا» مطلقا و فی مثال «فَعَلَتْ» و «فَعَلَتا» اِذا انْفَتَحَ ماقَبْلُها وَتَثْبُتُ في غَيْرِها فَتَقُوْلُ:

غَزا، غَزَوا، غَزَوْا، غَزَتْ، غَزَتا، غَزَوْنَ اِلیٰ آخره.

وَ رَمیٰ، رَمَیا، رَمَوْا الی آخره.

وَ رَضِیَ، رَضیا، رَضُوْا اِلیٰ آخره.

وَ کَذٰلِكَ سَرُوَ، سَرُوا، سَرُوْا اِلیٰ آخَرِه.

وَ اِنّما فتِحَتْ ماقَبْلُ واوِ الضَّميرِ في غَزَوْا وَ رَمَوْا وَ ضُمَّتْ في رَضُوْا وَ سَرُوْا، لِاَنَّ واوَ الضَّميرِ اِذا اِتَّصَلَتْ بِالْفِعْلِ النّاقِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللاّمِ، فَاِن اِنْفَتَحَ ماقَبْلُها اُبْقِيَ عَلَی الْفَتْحَةِ وَاِن انْضَمَّ اَوِ انْکَسَرَ ضُمَّ.

وَ اَصْلُ رَضُوا، رَضِيُوْا، فَنُقِلَتْ ضَمَّةُ الياءِ اِلَی الضّادِ وَ حُذِفَتِ الياءُ لِاِلْتِقاءِ السّاکنين.

ترجمه: و امّا معتلّ اللاّمی که ماضی باشد پس در مثال «فَعَلوا» مطلقا لام از آن حذف می شود و در مثال «فَعَلَتْ» و «فَعَلَتا» زمانی لام حذف می شود که ماقبل آن مفتوح باشد و در غیر آنچه ذکر شد لام محفوظ می‌ماند بنابراین می‌گوئی :

غَـزا : جنگید یکمرد غائب در زمان گذشته.
غَـزَوا : جنگیدند دو مرد غائب در زمان گذشته.
غَـزَوْا : جنگیدند مردان غائب در زمان گذشته.
غَـزَتْ : جنگید یکزن غائب در زمان گذشته.
غَـزَتا : جنگیدند دو زن غائب در زمان گذشته.
غَـزَوْنَ : جنگیدند زنان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و همچنین است:
رَمـیٰ : تیر انداخت یکمرد غائب در زمان گذشته.
رَمَیـا : تیر انداختند دو مرد غائب در زمان گذشته.
رَمَـوا : تیر انداختند مردان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و نیز مانند:
رَضِیَ : خشنود بود یکمرد غائب در زمان گذشته.
رَضِیـا : خشنود بودند دو مرد غائب در زمان گذشته.
رَضُـوْا : خشنود بودند مردان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و همچنین است:
سَـرُوَ : آقا گردید یکمرد غائب در زمان گذشته.
سَـروا : آقا گردیدند دو مرد غائب در زمان گذشته.
سَـرُوْا : آقا گردیدند مردان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

تنبیه

چنانچه ملاحظه شد در «غَزَوْا» و «رَمَوْا» ماقبل واو جمع مفتوح بوده ولی در «رَضُوْا» و «سَرُوْا» مضموم می‌باشد جهتش آنستکه واو ضمیر وقتی بفعل ناقص متّصل شد و این اتّصال بعد از حذف لام باشد در صورتیکه ماقبل آن (واو ضمیر) فتحه دار بوده بفتحه‌اش باقی مانده و اگر مضموم و یا مکسور باشد در هر دو صورت بآن ضمّه می‌دهند.

و معلوم باشد که اصل «رَضُوْا» رَضِیُوْا بوده سپس ضمّه یاء را بماقبل یعنی ضاد نقل داده و یاء بخاطر التقاء ساکنین حذف گردیده است.

شرح

فتحذف اللاّم منه : ضمیر در «منه» به ماضی برمی‌گردد.

فی مثال فعلوا : یعنی در صیغه جمع مذکّر غائب مانند: «غَزَوا» و «رَمَوْا» و «رَضُوْا» و «سَرُوْا» که در اصل «غَزَوُوْا» و «رَمَیُوْا» و «رَضَیُوْا» و «سَرُوُوْا» بوده اند.

مطلقا : یعنی چه قبل از لام الفعل مفتوح بوده و چه غیر آن باشد.

و فی مثال فعلت : یعنی مفرد مؤنّث غائب مانند: «غَزَتْ» و «رَمَت» که در اصل «غَزَوَت» و «رَمَیَتْ» بوده اند.

و فعلتا : یعنی تثنیه مؤنّث غائب مانند: «غَزَتا» و «رَمَتا» که در اصل «غَزَوَتا» و «رَمَیَتا» بوده اند.

اذا انفتح ماقبلها : یعنی ماقبل لام الفعل بنابراین اگر ماقبل لام الفعل در ایندو صیغه (فَعَلَتْ و فعلتا) مفتوح نباشد لام حذف نمی‌گردد مانند: «رَضِیَتْ» و «رَضِیَتا» و «سَرُوَت» و سَرُوَتا».

و تثبت فی غیرها : ضمیر در «تثبت» به لام الفعل راجع بوده و ضمیر

در «غیرها» به «فَعَلَو» و «فَعَلَت» و «فَعلتا» بر می‌گردد.

فان انفتح ماقبلها : یعنی ماقبل واو ضمیر.

متن: وَ اَمّا الْمُضارِعُ، فَتُسْكَنُ الْواوُ وَ الْياءُ وَ الْاَلِفُ مِنْهُ فِي الرَّفْعِ وَ يُحْذَفْنَ فِي الْجَزْمِ وَ تُفْتَحُ الْواوُ وَ الْياءُ فِي النَّصْبِ وَ تُثْبَتُ الْاَلِفُ وَ يُسْقِطُ الجازِمُ وَ النّاصِبُ النُّوناتِ اِلاّ نُوْنَ جَماعَةِ المُؤَنَّثِ، فَتَقُوْلُ:

لَمْ يَغْزُ، لَمْ يَغْزُوا، لَمْ يَغْزُوْا.
وَ لَمْ يَرْمِ، لَمْ يَرمِيا، لَمْ يَرْمُوْا.
وَ لَمْ يَرْضَ، لَمْ يَرْضَيا، لَمْ يَرْضَوْا.
وَ لَنْ يَغْزُوَ وَ لَنْ يَرْمِيَ، وَ لَنْ يَرْضىٰ.

ترجمه: و امّا معتلّ اللاّمی که مضارع باشد، پس واو و یاء و الف در حالت رفعی ساکن بوده و در حالت جزمی حذف شده و واو و یاء در حالت نصبی فتحه داده می شود و الف ثابت می‌ماند.

و جازم و ناصب تمام نونها را اسقاط کرده مگر نون جمع مؤنّث را بنابراین می‌گوئی:

صرف ناقص واوی با جازم

لَمْ يَغْزُ	:	نجنگیده است یکمرد غائب در زمان گذشته.
لَمْ يَغْزُوا	:	نجنگیده اند دو مرد غائب در زمان گذشته.
لَمْ يَغْزُوْا	:	نجنگیده اند مردان غائب در زمان گذشته.
لَمْ تَغْزُ	:	نجنگیده است یک زن غائب در زمان گذشته.
لَمْ تَغْزُوا	:	نجنگیده اند دو زن غائب در زمان گذشته.

لَمْ یَغْزُوْنَ : نجنگیده اند زنان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

صرف ناقص یائی با جازم

لَمْ یَرْمِ : تیر نیانداخته است یک مرد غائب در زمان گذشته.
لَمْ یَرْمِیَا : تیر نیانداخته اند دو مرد غائب در زمان گذشته.
لَمْ یَرمُوْا : تیر نیانداخته اند مردان غائب در زمان گذشته.
لَمْ تَرْمِ : تیر نیانداخته است یک زن غائب در زمان گذشته.
لَمْ تَرْمِیا : تیر نیانداخته اند دو زن غائب در زمان گذشته.
لَمْ یَرْمِینَ : تیر نیانداخته اند زنان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

صرف ناقص الفی با جازم

لَمْ یَرْضَ : خشنود نبوده است یک مرد غائب در زمان گذشته.
لَمْ یَرْضَیَا : خشنود نبوده اند دو مرد غائب در زمان گذشته.
لَمْ یرضَوْا : خشنود نبوده اند مردان غائب در زمان گذشته.
لَمْ تَرْضَ : خشنود نبوده است یک زن غائب در زمان گذشته.
لَمْ ترضَیا : خشنود نبوده اند دو زن غائب در زمان گذشته.
لَمْ یَرْضَیْنَ : خشنود نبوده اند زنان غائب در زمان گذشته.
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

صرف ناقص واوی با ناصب

لَنْ یَغْزُوَ : هرگز نمی‌جنگد یک مرد غائب در زمان آینده.
لَنْ یَغْزُوا : هرگز نمی‌جنگند دو مرد غائب در زمان آینده

لَنْ يَغْزُوْا : هرگز نمی‌جنگند مردان غائب در زمان آینده
لَنْ تَغْزُوَ : هرگز نمی‌جنگد یک زن غائب در زمان آینده
لَنْ تَغْزُوا : هرگز نمی‌جنگند دو زن غائب در زمان آینده
لَنْ يَغْزُوْنَ : هرگز نمی‌جنگند زنان غائب در زمان آینده
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

صرف ناقص یائی با ناصب

لَنْ يَرْمِيَ : هرگز تیر نمی اندازد یکمرد غائب در زمان آینده
لَنْ يَرْمِيا : هرگز تیر نمی اندازند دو مرد غائب در زمان آینده
لَنْ يَرْمُوْا : هرگز تیر نمی اندازند مردان غائب در زمان آینده
لَنْ تَرْمِيَ : هرگز تیر نمی اندازد یکزن غائب در زمان آینده
لَنْ تَرمِيا : هرگز تیر نمی اندازند دو زن غائب در زمان آینده
لَنْ يَرْمِينَ : هرگز تیر نمی اندازند زنان غائب در زمان آینده
تا آخر صیغه های چهارده گانه.

صرف ناقص الفی با ناصب

لَن يَرْضىٰ : هرگز خشنود نیست یک مرد غائب در زمان آینده
لَنْ يَرضَيا : هرگز خشنود نیستند دو مرد غائب در زمان آینده
لَنْ يَرضَوْا : هرگز خشنود نیستند مردان غائب در زمان آینده
لَنْ تَرْضىٰ : هرگز خشنود نیست یکزن غائب در زمان آینده
لَنْ تَرْضَيا : هرگز خشنود نیستند دو زن غائب در زمان آینده
لَنْ يَرضَيْنَ : هرگز خشنود نیستند زنان غائب در زمان آینده

متن: وَتُثْبِتُ لامَ الْفِعْلِ فِي فِعْلِ الْإِثْنَيْنِ وَجَماعَةِ الْإِناثِ و تُحْذَفُ مِنْ فِعْلِ جَماعَةِ الذُّكُورِ وَفِعْلِ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ فَتَقُوْلُ:

يَغْزُوْ، يَغزواٰنِ، يَغزُوْنَ، تَغْزُوْ، تَغْزُواٰنِ، يَغْزُوْنَ.
تَغْزُوْ، تَغْزُواٰنِ، تَغزُوْنَ، تَغْزِينَ، تَغْزُوانِ، تَغزُوْنَ.
اَغْزُوْ، نَغْزُوْ.

وَيَسْتَوِيْ فيه لَفْظُ جَماٰعَةِ الذُّكُوْرِ وَالْإِناٰثِ فِى الْخِطابِ وَالْغِيْبَةِ وَيَخْتَلِفُ فِى التَّقْديرِ، فَوَزْنُ الْمُذَكَّرِ يَفْعُوْنَ وتَفْعُونَ وَوَزْنُ الْمُؤَنَّثِ يَفْعُلْنَ وَتَفْعُلْنَ.

وَتَقُوْلُ:

يَرْمِيْ، يَرْمِياٰنِ، يَرْمُوْنَ، تَرْمِي، تَرْميانِ، يَرْمِينَ، تَرْمِيْ، تَرْميانِ، تَرْمُوْنَ، تَرْمِينَ، تَرْمِياٰنِ، تَرْمِينَ، اَرْمِي، نَرْمي.

وَاَصْلُ «يَرْمُوْنَ» يَرْمِيُوْنَ، فَفُعِلَ به ماٰ فُعِلَ بِرَضُوْا.

ترجمه: و در صیغه های تثنیه و جمع مؤنّث لام الفعل را ثابت و محفوظ نگهدار و از صیغه های جمع مذکّر و مفرد مؤنّث مخاطب آنرا حذف نما بنابراین بگو:

صرف ناقص واوی

مذکّر غائب	يَغْزُوْ	: می‌جنگد یکمرد غائب در زمان آینده
	يَغْزُواٰنِ	: می‌جنگند دو مرد غائب در زمان آینده
	يَغْزُوْنَ	: می‌جنگند مردان غائب در زمان آینده
مؤنّث غائب	تَغْزُوْ	: می‌جنگد یکزن غائب در زمان آینده
	تَغْزُوانِ	: می‌جنگند دو زن غائب درزمان آینده
	يَغْزُوْنَ	: می‌جنگند زنان غائب در زمان آینده
مذکّر حاضر	تَغْزُوْ	: می‌جنگی تو یکمرد حاضر در زمان آینده
	تَغْزُواٰنِ	: می‌جنگید شما دو مرد حاضر در زمان آینده
	تَغْزُوْنَ	: می‌جنگید شما مردان حاضر در زمان آینده

	تَغْزِينَ	: می‌جنگی تو یکزن حاضر در زمان آینده
مؤنّث حاضر	تَغْزُوانِ	: می‌جنگید شما دو زن حاضر در زمان آینده
	تَغْزُوْنَ	: می‌جنگید شما زنان حاضر در زمان آینده
متکلّم وحده	اَغْزُوْ	: می‌جنگم در زمان آینده
متکلّم مع الغیر	نَغْزُوْ	: می‌جنگیم در زمان آینده

و همانطوری که ملاحظه می‌کنیم صیغه‌های جمع مذکّر و جمع مؤنّث در حاضر و غائب باهم مساوی بوده ولی در تقدیر با یکدیگر مختلف هستند چه‌آنکه وزن جمع مذکّر در غائب و حاضر «یَفْعُوْنَ» و «تَفْعُوْنَ» است یعنی لام‌الفعل در ایندو صیغه محذوف است زیرا اصل «یَغْزُوْن»، «یَغْزُوُون» و اصل «تَغْزُوْنَ»، «تَغْزُوونَ» می‌باشد ولی وزن جمع مؤنّث در غائب و حاضر «یَفْعُلْنَ» و «تَفْعُلْنَ» می‌باشد یعنی لام‌الفعل در ایندو محفوظ و ثابت است.

صرف ناقص یائی

و در صرف ناقص یائی می‌گوئی:

	یَرْمِي	: تیر می‌اندازد یکمرد غائب در زمان آینده
مذکّر غائب	یَرمِیانِ	: تیر می‌اندازند دو مرد غائب در زمان آینده
	یَرْمُوْنَ	: تیر می‌اندازند مردان غائب در زمان آینده
	تَرْمِي	: تیر می‌اندازد یکزن غائب در زمان آینده
مؤنّث غائب	تَرْمِیانِ	: تیر می‌اندازند دو زن غائب در زمان آینده
	یَرْمِینَ	: تیر می‌اندازند زنان غائب در زمان آینده
	تَرْمِي	: تیر می‌اندازی تو یکمرد حاضر در زمان آینده
مذکّر حاضر	تَرْمِیانِ	: تیر می‌اندازید شما دو مرد حاضر در زمان آینده
	تَرْمُوْنَ	: تیر می‌اندازید شما مردان حاضر در زمان آینده

	تَـرْمِينَ	:	تیر می اندازی تو یکزن حاضر در زمان آینده
مؤنّث حاضر	تَـرْميانِ	:	تیر می اندازید شما دو زن حاضر در زمان آینده
	تَـرْمِينَ	:	تیر می اندازید شما زنان حاضر در زمان آینده
متکلّم وحده	اَرْمی	:	تیر می اندازم در زمان آینده
متکلّم مع الغیر	نَـرْمی	:	تیر می اندازیم در زمان آینده

و اصل «يَـرْمُوْنَ» يَـرْمِيُوْنَ بوده پس آنچه در «رضـوا» بـجای آوردیم در آن نیز جاری کردیم.

متن: وَهٰكَذٰا حُكْمُ مٰاكانَ قَبْلُ لامِه مَكْسُوراً كَيَهْديْ وَيُناجي وَ يَـرْتَجي وَيَـنْبَريْ وَيَسْتَـدْعيْ وَيَرْعَوي وَيَعْرَوْرِيْ.

وَتَـقُوْلُ:

يَـرْضـىٰ، يَرْضَـيـانِ، يَرْضَـوْنَ، تَـرْضـىٰ، تَرْضَـيـانِ، يَرْضَـيْـنَ، تَرْضـىٰ، تَرْضَيانِ، تَرْضَوْنَ، تَرضَيْنَ، تَرْضَيٰانِ، تَرْضَيْنَ، اَرْضـىٰ، نَرضىٰ.

وَهكـذا قـيـاسُ كُـلِّ مٰاكـانَ قَـبْـلُ لامه مَفْـتُـوْحـاً نَـحْـوُيَـتَـمطّىٰ وَ يَـتَصٰابىٰ وَيَـتَـقَـلْسىٰ.

وَلَفْظُ الواحِدَةِ المُـؤَنَّـثِ فِـی الخِطاب كَلَفْظِ الْجَمْعِ في بابَيْ يَرْمي وَيَرْضىٰ وَالتَّـقْديـرُ مُخْتَـلِفٌ فَـوَزْنُ الـوٰاحِدَةِ تَفْـعينَ وَتَفْعَيْنَ وَوَزْنُ الْـجَمْعِ تَفْعِلْنَ وَتَفْعَلْنَ.

ترجمه: و همـچنین است حـکم فعلی کـه حرف قبل از لام الفعلش مکسور باشد مانند:

يَهْـدِيْ (هـدایت مـی‌کـنـد) و يُنٰاجي (مـناجات مـی‌کند) و يَرْتَـجي (امیـدوار است) و يَنْبَريْ (اعـتراض می‌کند) و يَسْتَدعـي (می‌خواند) و يَرْعَوى (باز می‌دارد) و يَعْرَوْرِي (سوار اسب عریان شد).

بنابراین تمام این افعال مانند «یرمی» بوده و آنچه در آن گذشت در اینها جاری می‌باشد.

و نیز می‌گوئی:

یَرْضیٰ	: خوشنود است یکمرد غائب
یَرضیانِ	: خوشنود هستند دو مرد غائب
یَرْضَوْنَ	: خوشنود هستند مردان غائب
تَرْضیٰ	: خوشنود است یکزن غائب
تَرضیانِ	: خوشنود هستند دو زن غائب
یَرْضَیْنَ	: خوشنود هستند زنان غائب
تَرْضیٰ	: خوشنود هستی تو یکمرد حاضر
تَرضیانِ	: خوشنود هستید شما دو مرد حاضر
تَرْضون	: خوشنود هستید شما مردان حاضر
تَرضَیْنَ	: خوشنود هستی تو یکزن حاضر
تَرضیانِ	: خوشنود هستید شما دو زن حاضر
تَرْضَینَ	: خوشنود هستید شما زنان حاضر
أرْضي	: خوشنود هستم
نَرْضي	: خوشنود هستیم.

و همچنین است هر فعلی که حرف قبل از لام‌الفعلش مفتوح باشد مانند:

یَتَمَطّیٰ (می‌کشد)، یَتَصابیٰ (میل می‌کند به بازی) و یَتَقَلْسیٰ (می پوشد کلاه را) و چنانچه ملاحظه می‌کنیم در «یرمی» و «یرضی» صیغه مفرد مؤنّث حاضر همچون صیغه جمع می‌باشد ولی در تقدیر با یکدیگر اختلاف دارند، پس وزن مفرد مؤنّث در یَرمی «تَفْعینَ» و در یرضیٰ «تَفْعَیْنَ» بوده و وزن جمع در یرمی «تَفْعِلْنَ» و در یرضیٰ «تَفْعَلْنَ» می‌باشد.

شرح

وهکذا حکم ماکان الخ : یعنی و مانند «یرمی» است حکم هر فعلی که....

وهکذا قیاس کلّ ماکان الخ : یعنی و مانند «یرضی» است هر فعلی که....

فوزن الواحدة تَفْعِينَ: یعنی لام‌الفعلش حذف شده و این اشاره است به باب «یرمی».

و تَفْعَيْنَ : یعنی لام‌الفعلش حذف شده و این اشاره است به باب «یرضیٰ».

و وزن الجمع تفعِلْنَ : یعنی لام‌الفعلش باقی است و این اشاره است به باب «یرمَی».

و تَفْعَلْنَ : یعنی لام‌الفعلش باقی است و این اشاره است به باب «یرضی».

متن: وَالْاَمْرُ مِنْهـا:
أُغْزُ، أُغْزُوا، أُغْزُوْا، أُغْزِي، أُغْزُوا، أُغْزُوْنَ.
وَاِرْمِ، اِرْمِيـا، اِرْمُوْا، اِرْمِي، اِرْمِيـا، اِرْمِيْنَ.
وَاِرْضَ، اِرضَيـا، اِرْضَوا، اِرْضَيْ، اِرْضَيـا، اِرْضَيْنَ.

ترجمه:

صرف امر حاضر از ناقص واوی

و امر از ناقص بشرح ذیل می‌باشد:

أُغْـزُ : بجنگ تو یکمرد حاضر در زمان حال

أُغْزُوا : بجنگید شما دو مرد حاضر در زمان حال

أُغْزُوْا : بجنگيد شما مردان حاضر در زمان حال
أُغْزِی : بجنگ تو يکزن حاضر در زمان حال
أُغْزُوا : بجنگيد شما دو زن حاضر در زمان حال
أُغْزُوْنَ : بجنگيد شما زنان حاضر در زمان حال

صرف امر حاضر از
ناقص يائی

اِرْمِ : تير بينداز تو يکمرد حاضر در زمان حال
اِرْمِيا : تير بيندازيد شما دو مرد حاضر در زمان حال
اِرْمُوْا : تير بيندازيد شما مردان حاضر در زمان حال
اِرْمي : تير بينداز تو يکزن حاضر در زمان حال
اِرْميا : تير بيندازيد شما دو زن حاضر در زمان حال
اِرْمينَ : تير بيندازيد شما زنان حاضر در زمان حال

صرف امر حاضر از
ناقص الفی

اِرْضَ : خشنود باش تو يکمرد حاضر در زمان حال
اِرْضَيا : خشنود باشيد شما دو مرد حاضر در زمان حال
اِرْضَوْا : خشنود باشيد شما مردان حاضر در زمان حال
اِرْضَیْ : خشنود باش تو يکزن حاضر در زمان حال
اِرْضَيا : خشنود باشيد شما دو زن حاضر در زمان حال
اِرْضَيْنَ : خشنود باشيد شما زنان حاضر در زمان حال

متن: وَاِذا اَدْخَلْتَ عَلَيْها نُوْنَ التَّأكيدِ أُعيدَتِ اللاّمُ الْمَحْذوفَةُ، فَتَقُوْلُ:

أُغْزُوَنّ، أُغْزُوٰانِّ.
اِرْمَیَـنَّ و اِرْضَیَنَّ.

ترجمه: و زمانیکه بر امر از ناقص نون تأکید داخل نمائی لام الفعل محذوف برمی‌گردد پس می‌گوئی:
أُغْزُوَنَّ (البتّه البتّه بجنگ)، أُغْزُوٰانِّ (البتّه البتّه بجنگید).
و اِرْمَیَنَّ (البتّه البتّه تیر بیانداز) و اِرْضَیَنَّ (البتّه البتّه خشنود باش).
و چنانچه مشاهده می‌شود واو محذوفه در «أُغْـزُ» و یاء ساقط شده در «اِرْمِ» بعد از ادخال نون تأکید برگشته است.

متن: وَاِسْمُ الفاعِلِ منها:
غازٍ، غازِیٰانِ، غازُوْنَ، غازِیَـةٌ، غازیتانِ، غازِیاتٌ و غَوازٍ.
وَ کَذٰلِكَ رٰامٍ وَ راضٍ.
وَ اَصْـلُ غـٰازٍ، غـازِوٌ فَقُلِبَتِ الـوٰاوُ یـٰاءً لِـتَطَـرُّفِـهٰا وَ اِنْکِسـٰارِ مـٰاقَبْلَهٰا کَمٰا قُلِبَتْ فِي غُزِیَ.
ثُـمَّ قالوا: غـٰازِیَـةٌ، لِاَنَّ الْمُـؤَنَّثَ فَـرْعُ الْمُـذَکَّرِ وَ التّاءُ طارِیَـةٌ.

ترجمه: اسم فاعل از ناقص

اسم فاعل از ناقص عبارتست از:

غـازٍ	: یکمرد جنگنده	غازِیَـةٌ	: یکزن جنگنده
غازِیانِ	: دو مرد جنگنده	غازِیَتـٰانِ	: دو زن جنگنده
غازُوْنَ	: مردان جنگنده	غازِیاتٌ	: زنان جنگنده

و همچنین است صرف (رامٍ) و (راضٍ).
و اصل «غازٍ» غازِوٌ بود چون واو در طرف یعنی آخر کلمه و اقع است و ماقبلش مکسور می‌باشد به یاء قلب شد همانطوریکه در «غُـزِوَ»، واو

بیاء قلب شده و «غُزِیَ» می‌خوانیم و بهر صورت «غازوٌ» به «غازیٌ» مبدّل شد ضمّه بر یاء ثقیل بود حذف شد و تنوین تابع حرکت ماقبل یعنی کسره شد بصورت «غازٍ» درآمد.

سپس در مؤنّث آن نیز «غازیةٌ» گفته اند با اینکه واو در طرف واقع نیست و جهت آن دو چیز است:

۱ ــ آنکه مؤنّث فرع مذکّر است لذا چون در مذکّر واو به یاء قلب شد در مؤنّث نیز چنین نمودیم.

۲ ــ در حقیقت واو در اینجا طرف کلمه واقع شده زیرا تاء عارضی است و جزء اصل کلمه نمی‌باشد.

متن: وَتَقُوْلُ فِی الْمَفْعُوْلِ مِنَ الْواوِي: مَغْزُوٌّ وَمِنَ الْیائي مَرْمِیٌّ تُقْلَبُ الواوُ یاءاً وَیُکْسَرُ ما قَبلُها، لِاَنَّ الْواوَ وَالیاءَ اِذا اِجْتَمَعتا في کَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَالْاُوْلی مِنهُما ساکِنَةٌ تُقْلَبُ الواوُ یاءاً وَاُدْغِمَتِ الیاءُ فِی الْیاءِ.

ترجمه: **اسم مفعول از ناقص**

و در اسم مفعول از ناقص واوی می‌گوئی: مَغْزُوٌّ (جنگ کرده شده).

و از ناقص یائی می‌گوئی: مَرْمِیٌّ.

کلمه «مَرْمِیٌّ» در اصل «مَرْمُوْیٌ» بود واو را به یاء قلب کردند و ماقبلش را کسره داده «مَرْمِیٌّ» شد زیرا هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شوند و اوّلی از آندو ساکن باشد واو را به یاء قلب کرده و یاء را در یاء ادغام می‌نمایند.

شرح

ویکسر ماقبلها: یعنی ماقبل یاء.

والاولى منها : ضمير در «منهما» به واو و ياء راجع است.

متن: وَتَقُوْلُ في فَعُوْلٍ مِنَ الْواوي عَدُوٌّ وَمِنَ اليائى بَغِيٌّ.
وَفي فَعيلٍ مِنَ الواويّ صَبِيٌّ وَمِنَ اليائي شَرِيٌّ.
وَالمَزيدُ فيه تُقْلَبُ واوُهُ ياءاً، لِاَنَّ كُلَّ واوٍ وَقَعَتَ رابِعَةً فصاعِداً وَلَمْ يَكُنْ ما قَبْلُها مَضْمُوْماً تُقْلَبُ ياءاً، فَتَقُوْلُ:
اَعْطىٰ، يُعْطِيْ وَاعْتَدىٰ، يَعْتَديْ وَاسْتَرْشىٰ، يَسْتَرْشى.
وتَقُولُ مَعَ الضَّميرِ: اَعْطَيْتُ وَاعْتَدَيْتُ واسْتَرشَيْتُ.
وَكَذلكَ: تَغازَينا وَتَراجَيْنا.

ترجمه: و در صفت مشبّهه‌ای که وزنش فعول است از ناقص واوی می‌گوئی: عَدُوٌّ (دشمن) و از ناقص یائی می‌گوئی: بَغِیٌّ (خلاف کار).

و در صفتی که وزنش فعیل است از ناقص واوی می‌گوئی: صَبِیٌّ (کودک) و از ناقص یائی می‌گوئی: شَرِیٌّ (تندرونده).

و در فعلی که ثلاثی مزید بوده واوش به یاء قلب می‌شود زیرا هر واوی که در مرتبه چهارم یا بیشتر واقع شود و پیش از آن مضموم نبوده به یاء باید قلب گردد، پس می‌گوئی:

اَعْطىٰ (بخشید)، یُعْطي (می‌بخشد)، اِعْتَدىٰ (دشمنی ورزید) یَعْتدي (دشمنی می‌ورزد)، اِسْتَرشىٰ (طلب رشوه نمود) یَسْتَرْشي (طلب رشوه می‌نماید).

و با ضمیر بارز می‌گوئی:

اَعْطَیْتُ (بخشیدم) اِعْتَدَیْتُ (دشمنی نمودم) اِسْتَرشَیْتُ (طلب رشوه نمودم).

و همچنین است: تَغازَینا (باهم جنگیدیم) و تراجینا (بیکدیگر امیدواریم).

عَدُوّ: در اصل «عَدُوْو» بود سپس واو اوّل را در دوّم ادغام نمودیم.

بَغِیّ: در اصل «بَغُوْی» بود واو و یاء در یک کلمه جمع بودند واو را از جنس یاء نموده و در یاء ادغام کرده و ماقبلش را مکسور کردیم.

صَبِیّ: در اصل «صبییْ» بود یاء اوّل را در دوّم ادغام نمودیم.

شریّ: در اصل «شریی» بود یاء اوّل را در دوّم ادغام نمودیم.

ولم یکن ماقبلها: ضمیر در «قبلها» به واو برمی‌گردد.

تقلب یاءاً: ضمیر در «تقلب» به واو برمی‌گردد.

متن:

الرّابع
اَلْمُعْتَلُّ العین وَاللاّم

يُقالُ لَهُ اللَّفيفُ المَقْرُونُ فَتَقُوْلُ:

شَوٰى، يَشوي، شَيّاً مِثْلُ رَمٰى، يَرْمي، رَمياً.

وَقَوِيَ، يَقْوٰى، قُوَّةً وَرَوِيَ، يَرْوٰى، رَيّاً مِثْلُ رَضِيَ، يَرْضٰى، رَضْياً فَهُوَ رَيّانٌ.

وَامْرَأَةٌ رَيّٰى مِثْلُ عَطْشانٌ وَعَطْشٰى وَاَرْوٰى كَاَعْطٰى.

وَحَيِيَ كَرَضِيَ وَحَيَّ يَحْيٰى حَيٰوةً فَهُوَ حَيٌّ وَحَيّا وَحَيِيا فَهُما حَيّانِ وَحَيُّوْا وَحَيِيُوْا فَهُمْ اَحْياء.

وَيَجُوْزُ حَيُوا بِالتَّخْفيفِ كَرَضُوْا وَالْاَمْرُ اِحْيَ كَارْضَ وَاَحْيٰى، يُحْيي كَاَعْطٰى، يُعْطي وَحايا، يُحائى، مُحاياةً واسْتَحْيا، يَسْتَحْيِى، اِسْتِحْياءً.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: اِسْتَحٰى، يَسْتَحي، اِسْتِحاءً وَذٰلِكَ لِكَثْرَةِ الْاِسْتِعْمال كَما قالوا لا اَدْرِ في لا أدْري.

ترجمه:

نوع چهارم
معتلّ العین واللاّم

معتلّ العین واللاّم کلمه‌ای است که عین‌الفعل و لام‌الفعلش هردو حرف علّه باشد و بآن لفیف مقرون گویند.

مانند: شَوٰی (بریان کرد) یَشوی (بریان می‌کند) شیّاً (بریان کردن).

اینکلمه مثل «رَمیٰ، یرمی، رمیاً» است و هرچه در آن گفتیم در این نیز جاری است.

و نیز مانند: قَوِیَ (نیرو گرفت) یَقْویٰ (نیرو می‌گیرد) قوّة (نیرو گرفتن) و رَوِیَ (سیراب بود) یَرْویٰ (سیراب می‌باشد) ریّاً (سیراب بودن).

ایندو فعل مانند: «رَضِیَ، یرضی، رضیاً» هستند و آنچه در این گفتیم در آنها نیز جاری است.

صیغه مفرد مذکّر از اسم فاعل در «روی، یروی» (رَیّان) و صیغه مفرد مؤنّثش (رَیّیٰ) می‌باشد همچون «عَطْشان» و «عَطْشیٰ».

و ماضی آن از باب افعل «اَرْویٰ» همچون «اَعْطیٰ» می‌باشد.

و کلمه «حَیِیَ» نیز لفیف مقرون است که مانند «رَضِیَ» می‌باشد و در آن «حَیّ، یحیی، حَیٰوةً» نیز جایز است یعنی آنرا هم با فکّ ادغام می‌توان خواند و هم با ادغام.

و اسم فاعلش «حَیٌّ» است.

و در صیغه تثنیه از ماضی آن نیز دو وجه جایز است: حَیّا و حَیِیا.

و صیغه تثنیه از اسم فاعلش «حَیّان» است.

و در صیغه جمع مذکّر غائب از ماضی آن نیز دو وجه جایز است: حَیّوا (با ادغام) و حَیِیُوْا (با فکّ ادغام).

و صیغه جمع از اسم فاعلش «اَحیاء» می‌باشد.

و در صیغه جمع مذکّر غائب از ماضی یک وجه دیگر جایز است و آن عبارتست از «حَیُوا» بتخفیف یاء همچون «رَضُوْا».

و صیغه امر حاضرش «اِحْیَ» مانند «اِرضَ» می‌باشد.

و مفرد مذکّر غائب از باب اِفعالش «اَحْییٰ، یُحْیی» همچون «اَعْطیٰ، یُعْطي» می‌باشد.

و مفرد مذکّر غائب از باب مفاعله اش «حایا، یُحائی، مُحایاةً» است چنانچه از باب استفعالش «اِسْتَحْییٰ، یَسْتَحْیی، اِسْتِحْیاءً» می‌باشد.

و برخی از عرب می‌گویند:

اِسْتَحیٰ، یَسْتَحي، اِسْتِحاءاً.

و این جهتش کثرت استعمال است همانطوریکه در «لاادری» یاء را بطور کثرت انداخته و می‌گویند لاأَدْرِ (نمی‌دانم).

الخامس

متن:

اَلْمُعْتَلُّ الفاءُ وَاللاّمُ

وَیُقالُ لَهُ اللَّفیفُ الْمَفْرُوْقُ، فَتَقُوْلُ:

وَقیٰ کَرَمیٰ، یَقي، یَقیانِ، یَقُوْنَ اِلیٰ آخر.

وَالْاَمْرُ مِنْهُ: قِ، فَیَصیرُ عَلیٰ حَرْفٍ واحِدٍ وَیَلْزِمُهُ الهاءُ فِی الْوَقْفِ نَحْوُقِه وتَقُوْلُ فِی التّأکید:

قِیَنَّ، قِیانِّ، قُنَّ، قِنَّ، قِیانِّ، قینانِّ.

وَبِالخَفیفَةِ:

قِیَنْ، قُنْ، قِنْ.

وَتقُوْلُ في وَجِیَ، یَوْجیٰ کَرَضِیَ، یَرْضیٰ: ایجَ کَاِرْضَ.

ترجمه:

نوع پنجم
معتلّ الفاء واللاّم

معتلّ الفاء واللاّم کلمه‌ای است که فاءالفعل و لام‌الفعلش حرف علّه باشد و بآن لفیف مفروق گویند مانند وَقیٰ (نگاه داشت) همچون رَمیٰ، یَقی (نگاه می‌دارد)، یقیان (نگاه می‌دارند دو نفر)، یَقُوْنَ (نگاه می‌دارند چند نفر) تا آخر چهارده صیغه.

و صیغه امر حاضر از آن قِ (نگاه دار) بوده که دارای یک حرف است و می‌باید با آن در حالت وقف هاء همراه باشد یعنی بگوئیم: قِه.

و در تأکید آن با نون ثقیله می‌گوئی:

قِیَنَّ : نگاه دار البتّه تو یکمرد حاضر.

قیانِّ : نگاه دارید البتّه شما دو مرد حاضر.

قُنَّ : نگاه دارید البتّه شما مردان حاضر.

قِنَّ : نگاه دار البتّه تو یکزن حاضر.

قِیانِّ : نگاه دارید البتّه شما دو زن حاضر.

قینانِّ : نگاه دارید البتّه شما زنان حاضر.

و در تأکید آن با نون خفیفه می‌گوئی:

قِیَنْ : نگاه دار البتّه تو یکمرد حاضر.

قُنْ : نگاه دارید البتّه شما مردان حاضر.

قِنْ : نگاه دار البتّه تو یکزن حاضر.

و در امر حاضر از «وَجِیَ، یَوْجیٰ» که مانند رَضِیَ، یرضی است می‌گوئی:

ایجَ (بسای سمّ چهار پا را) مانند اِرْضَ.

متن:

السّادس
اَلْمُعْتَلُّ الفاء والعين

کَیَیْنٍ فی اِسْمِ مَکان وَیَوْمٍ وَوَیْلٍ وَلایُبنیٰ مِنْه فِعْلٌ.

ترجمه:

نوع ششم
معتلّ الفاء والعین

معتلّ الفاء والعین کلمه‌ای است که فاءالفعل و عین‌الفعلش حرف علّه باشد مانند: یَیْن (نام مکانی است) و یَوْم (روز) و ویل (وادی است در دوزخ) و از آن هرگز فعل بنا نمی شود.

متن:

السّابع
اَلْمُعْتَلُّ الفاء والعین واللاّم

وَذٰلِكَ واوٌ وَیاءٌ لِاَسْمَی الْحَرْفَیْنِ.

ترجمه:

نوع هفتم
معتلّ الفاء والعین واللاّم

مثال آن: «واو» و «یاء» بوده که علم شده‌اند برای دو حرف الفباء.



متن:

فصل

حُكْمُ الْمَهْمُوْزِ في تَصاريفِ فِعْلِه كَحُكْمِ الصَّحيح، لِاَنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحيحٌ لٰكِنَّها قَدْ تُخَفَّفُ اِذا وَقَعَتْ غَيْرَ اَوَّلٍ، لِاَنَّها حَرْفٌ شَديدٌ مِنْ اَقْصَى الحَلْقِ، فَتَقُوْلُ:

اَمَلَ، يَأمُلُ كَنَصَرَ، يَنْصُرُ، اُوْمُلْ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ واواً، لِاَنَّ الْهَمْزَتَيْن اِذا التَقَتا في كَلَمَةٍ واحِدَة ثانِيَتُهُما ساكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُها بِحَرَكَةِ ما قَبْلِها كَآمَنَ وَاُوْمِنَ وَايماناً، فَاِنْ كانَتِ الْاُوْلىٰ هَمْزَةَ وَصْلٍ تَعُوْدُ الثّانِيَةُ عِنْدَ الوَصْلِ اِذَا انْفَتَح ماقبلُها.

ترجمه:

فصل

دربيان حكم مهموز

حكم مهموز در تصاريف و مشتقّات فعلش همچون حكم صحيح است زيرا همزه نيز حرف صحيح مى‌باشد منتهى وقتى در غير اوّل واقع شود مخفّف خوانده مى شود چه‌آنكه اينحرف شديد بوده و از اقصا و بيخ حلق اداء مى شود لذا براى رفع شدّتش بايد آن را خفيف اداء نمود پس مى‌گوئى:

اَمَلَ (آرزو نمود) يَأمُلُ (آرزو مى‌كند) همچون نَصَرَ، يَنْصُرُ.

و در امرش می‌گوئی: أُوْمُلْ.

«أُوْمُلْ» در اصل «أُءْمُلْ» بوده همزه دوّم را که ساکنست به واو قلب نمودیم زیرا دو همزه وقتی باهم در یک کلمه اجتماع کردند و دوّمی آنها ساکن بود واجب است آنرا بحرکت ماقبلش قلب کرد یعنی اگر حرکت ماقبل فتحه بود آنرا بالف باید قلب کرد همچون «أءْمَنَ» که به «آمن» قلب شده و در صورتیکه ضمّه بود بواو قلب گردد مانند «أُءْمِنَ» که به «أُوْمن» بدل شده و اگر کسره بود آنرا به یاء باید قلب کرد نظیر «اِءْمان» که به «ایمان» مبدّل شده است.

و باید توجّه داشت اگر همزه اوّلی، همزه وصل باشد در هنگام وصل کلام همزه دوّمی بازمی‌گردد مشروط باینکه ماقبل همزه دوّم مفتوح باشد.

شرح

لکنّها قد تُخفّف: ضمیر در «لکنّها» و «تخفّف» به همزه راجع است.

اذا وقعت غیر اوّل: یعنی در ابتداء کلام واقع نشود.

مؤلّف گوید:

مقصود آنستکه اگر همزه در ابتداء کلمه واقع شده و حرفی ماقبلش نباشد شدید و بدون تخفیف خوانده می شود ولی اگر در اوّل کلمه بود و قبل از آن نیز حرفی واقع شده باشد همچون وَ أمر آنرا مخفّف می‌خوانند.

لانّها حرف شدید: ضمیر در «لانّها» به همزه برمی‌گردد، یعنی چون همزه حرف شدید است از اینرو وقتی در غیر اوّل کلمه قرار گرفت آنرا مخفّف می‌کنند تا شدّتش زائل شود و تخفیفش باین است که یا حذفش نموده و یا بحرف دیگر قلبش می‌کنند.

وجب قلبها بحرکة ماقبلها : ضمیر در «قـلبها» به همزه و در «قبلها» به حرکت برمی‌گردد.

اذا انفتح ماقبلها : یعنی ماقبل همزه دوّم.

متن: وَ حَذَفُوْا الْهَمْزَةَ فِي خُذْ وَ كُلْ وَمُرْ عَلىٰ غَيْرِ القِياسِ، لِكَثْرَةِ الإِسْتِعْمالِ وَ قَدْ يَجيئُ أُوْمُرْ عَلَى الْأَصْلِ عِنْدَ الْوَصْلِ كَقَوْله تعالى: وَ أْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلوٰةِ.

ترجمه: و اهل لسان همزه را در «خذ» یعنی (بگیر) و در «کُلْ» یعنی (بخور) و در «مُرْ» یعنی (فرمان بده) حذف کرده و این حذف قیاسی نیست ولی درعین حال مرتکب آن شده‌اند زیرا کثرت استعمال آنرا تجویز نموده.

و گاهی «أُوْمر» گفته شده که در وقت وصل مطابق با اصل است همچون فرموده حقتعالی: «وَ أْمُرْ اهلك بالصّلوة» (دستور بده اهل خود را بخواندن نماز).

شرح

وأمُرْ اهلك بالصّلوة : آیه (۱۳۲) از سوره طه.

متن: وَ أَزَرَ، يَأْزِرُ وَهَنَأَ، يَهْنَأُ كَضَرَبَ، يَضْرِبُ ايزِرْ وَ اَدُبَ، يَأْدُبُ كَكَرُمَ، يَكْرُمُ أُوْدُبْ وَسَأَلَ، يَسْأَلُ كَمَنَعَ، يَمْنَعُ اِسْأَلْ.

وَ يَجُوزُ سٰال، يَسالُ، سَلْ وَ آب، يَؤُبُ، أُبْ وَ سٰاء، يَسوءُ، سُؤْ كَصٰانَ، يَصُوْنُ، صُنْ وَ جٰاء، يجيئُ، جِئْ كَكٰالَ، يَكيلُ، كِلْ فَهُوَ ساءٍ وَ جاءٍ و أَساٰ، يَأْسُوْ كدَعٰا، يَدْعُو وَ اَتىٰ، يَأْتي كَرَمىٰ، يَرْمي، ايتِ.

ترجمه: و أزَرَ (کمک کرد)، یَأزِرُ (کمک می‌کند) و نیز هَنَأَ (گوارا بود) یَهْنَأُ (گوارا می‌باشد) همچون ضَرَبَ، یضرب بوده و امرش اِیزر (کمک کن) مانند «اِضرب» می‌باشد وَ اَدُبَ (ادب نمود) و یَأدُبُ (ادب می‌نماید) مانند کَرُمَ، یَکْرُمُ بوده و امرش «أُوْدُب» همچون «أُکْرُمْ» می‌باشد.

و سَأَلَ (پرسید) یَسْأَلُ (می پرسد) همچون منع، یمنع بوده و امرش «اِسئل» همچون «اِمنع» می‌باشد و در آن جایز است گفته شود: سالَ، یَسالُ، سَلْ.

و آبَ (رجوع کرد) یَؤُبُ (رجوع می‌کند) أُبْ (رجوع کن) و ساء (بد بود) یَسُوءُ (بد است) سُؤْ (بد باش) مانند صان، یصون، صُن می‌باشد.

و جاء (آمد) یجیئُ (می‌آید) جِئْ (بیا) مانند کال (وزن کرد) یکیلُ (وزن می‌کند) کِلْ (وزن نما) می‌باشد.

و اسم فاعل این دو فعل بترتیب: ساءٍ (بد) و جاءٍ (وارد) می‌آید.

و أسا (مداوا نمود) یَأسُوْ (مداوا می‌کند) مانند دعا، یدعوا می‌باشد.

وَ اَتیٰ (آمد) یَأتی (می‌آید) مانند رَمیٰ، یرمی می‌باشد و امرش اِیت همچون اِرْم می‌باشد.

متن: وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ: تِ، تشبیهاً لَهُ بِخُذْ.

وَ وایٰ، یَأی کَوَقیٰ، یَقِی وَ اَویٰ، یَأوِي، اَیّاً کَشَویٰ، یَشوِيْ شَیّاً، اِیوِ کَاِشْوِ.

و نَایٰ، یَنْایٰ کَرَعیٰ، یَرْعیٰ وکَذا قیاسُ رَایٰ، یَرْایٰ.

لکنّ الْعَرَبَ قَد اِجْتَمَعَتْ عَلیٰ حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِنْ مُضارِعِه، فَقالوا:

یَریٰ، یَرَیانِ، یَرَوْنَ، تَریٰ، تَرَیانِ، یَرَیْنَ الی آخره.

وَ اتّفق فِی الخِطابِ الْمُؤَنّثِ لَفْظ الواحِدَةِ وَ الْجَمْع لٰکِنْ وَزْنُ

الواحِدَةِ تَفَيْنَ وَ الْجَمْعُ تَفَلْنَ، فَاذا اَمَرْتَ مِنه قُلْتَ عَلَى الْاَصْلِ اِرْءَ كَاِرْعَ وَ عَلَى الحَذْفِ رَ وَيَلْزِمُهُ الهاءُ فِى الْوَقَفِ نَحْوُرَهْ، رَيا، رَوْا، رَىْ، رَيا، رَيْنَ.

ترجمه: و برخی از عرب‌ها امر (اتی، یأتی) را تِ گفته درحالیکه آنرا به «خُذْ» تشبیه کرده‌اند یعنی همانطوری که همزه را از ابتداء (خذ) حذف کرده‌اند از «ت» نیز همزه را برداشته اند.

و وَاَىٰ (وعده داد) يَأي (وعده می‌دهد) همچون وَقىٰ، يَقي بوده و اَوىٰ (مكان گرفت) يَأوى (مكان می‌گيرد) آيّاً (مكان گرفتن) همچون شوى، يشوى، شيّاً است و امرش اِيو (مكان بگير) همچون «اِشْوِ» می‌باشد.

و نَأىٰ (دور شد) ينْأىٰ (دور می شود) همچون رَعىٰ، يرعى است و بهمين قياس است رأىٰ (ديد)، يَرْأى (می‌بيند).

لكن عرب اجماع نموده‌اند بر حذف همزه از مضارع آن لذا گفته اند:

يَرىٰ : می‌بيند يكمرد غائب در زمان آينده.

يَـرَيـانِ : می‌بينند دو مرد غائب در زمان آينده

يَـرَوْنَ : می‌بينند مردان غائب در زمان آينده

تَـرىٰ : می‌بيند يكزن غائب در زمان آينده

تَـرَيان : می‌بينند دو زن غائب در زمان آينده

يَـرَيْنَ : می‌بينند زنان غائب در زمان آينده

تا آخر صيغه های چهارده گانه.

و در صيغه های حاضر صيغه مفرد مؤنّث با جمع متّفق و متّحد بوده ولی وزن مفرد «تَـفَـيْـنَ» بوده يعنی لام الفعل حذف شده و وزن جمع «تَفَلْنَ» می‌باشد يعنی لام الفعل محفوظ است.

و وقتی از آن امر بناء نمودی برطبق اصل بگو:

اِرْءَ (ببین) همچون اِرْعَ.

و بنابر حذف همزه بگو: رَ، منتهی در این صورت در حالت وقف هاء را باید بآن ملحق کنی یعنی بگوئی:

رَهْ : ببین تو مرد حاضر رَیْ : ببین تو یکزن حاضر

رَیٰا : ببینید شما دو مرد حاضر رَیٰا : ببینید شما دو زن حاضر

رَوْا : ببینید شما مردان حاضر رَیْنَ : ببینید شما زنان حاضر

متن: وبِالتّأكيدِ رَيَنَّ، رَياٰنِّ، رَوُنَّ، رَينَّ، رَيانّ، رَيْنانّ.

فَهُوَ راٰءٍ، راٰئيانِ، راؤنَ كَراعٍ، راعيان، راعونَ وَذاٰكَ مَرْئِىّ كَمَرْعِىٌّ وَبِناءُ اَفْعَلَ مِنْه مُخالِفٌ لِاَخَواتِه اَيْضاً، فَتَقُوْلُ: اَرىٰ، يُرِىْ، اِراءً و ارائَةً وَ اِرايَةً فَهُوَ مُرٍ وَذاك مُرىً، مُرَيان، مُرَوْنَ، مُراةٌ، مُراتانِ، مُرَياتٌ.

وَالْاَمْرُ مِنْهُ: اَرِ، اَرِيا، اَرُوْا، اَرىْ، اَرِيا، اَرِيْنَ.

وَبِالتّأكيد: اَرِيَنَّ، اَرِياٰنِّ، اَرُنَّ، اَرِنَّ، اَرِيانّ، اَرِينانّ.

وَفِى النَّهْيِ: لايُرِ، لايُرِيا، لايُرُوْا الى آخره.

وَبِالتّأكيدِ: لا يُرِيَنَّ، لايُرِيانِّ، لايُرُنَّ، لا تُرِيَنَّ، لا تُرِيانّ، لايُرِينانّ.

وَتَقُوْلُ في اِفْتَعَلَ مِنْ مَهْمُوْزِ الفاءِ: اِيتالَ كاِخْتارَ وَايتَلىٰ كَاِقْتَضىٰ.

ترجمه: و در امر حاضر آن با نون تأکید ثقیله می‌گوئی:

رَيَنَّ : ببین البتّه البتّه تو یکمرد حاضر

رَیانّ : ببینید البتّه البتّه شما دو مرد حاضر

رَوُنَّ : ببینید البتّه البتّه شما مردان حاضر

رَینّ : ببین البتّه البتّه تو یکزن حاضر

رَیانّ : ببینید البتّه البتّه شما دو زن حاضر

رَیْنانِّ : ببینید البتّه البتّه شما زنان حاضر

و اسم فاعل آن راءٍ (یکمرد بیننده) و رائیانِ (دو مرد بیننده) و راؤن (مردان بیننده) بوده مانند راعٍ، راعیان، راعون.

و اسم مفعولش مَرْئیٌّ همچون مرعیٌّ می‌باشد.

و بناء آن از باب افعال نیز با نظائرش مخالف است یعنی همانطوری که «رأی» با نظائرش همچون نَأی، یَنْأی مخالف بوده و در رأی ملتزم هستند بحذف همزه بخلاف نأی، ینأی عیناً بناء باب افعالش نیز چنین است فلذا در باب افعال نیز همزه را از «رأی» حذف می‌کنند ولی از اخواتش حذف نکرده بلکه همچنان محفوظ و ثابت می‌گذارند از اینرو در بناء آن از باب افعال می‌گویند:

اَریٰ (نشان داد) یُری (نشان می‌دهد) اراءً (نشان دادن) و ارائةً (نشان دادن) و ارایةً (نشان دادن).

و اسم فاعلش مُرٍ و اسم مفعولش مُریً، مُرَیٰان، مُرَوْنَ، مُراةٌ، مُرَاتان، مُرَیاتٌ می‌باشد.

و صیغه امر حاضر آن از باب افعال عبارتست از:

اَرِ (نشان بده تو یکمرد) اَریا (نشان بدهید شما دو مرد) اَرُوْا (نشان دهید شما مردان) اَرِیْ (نشان بده تو یکزن) اَرِیٰا (نشان بدهید شما دو زن) اَرِینان (نشان دهید شما زنان).

و با نون تأکید می‌گوئی:

اَرِیَنَّ، اَرِیانّ، اَرُنَّ، اَرِنَّ، اَرِیانِّ، اَرِینانّ.

و در نهی آن می‌گوئی:

لاٰیُر (نباید ببیند یکمرد) لاٰیُریا (نباید ببینند دو مرد)، لایُرُوْا (نباید ببینند مردان).

تا آخر صیغه های چهارده گانه.

و در صرف نهی با نون تأکید می‌گوئی:

لَایُرِیَنَّ، لایُریانِّ، لایُرُنَّ، لَا تُرِیَنَّ، لا تُریانِّ، لَایُرینانِّ.
و در باب افتعال از مهموز الفاء می‌گوئی:
اِتیال (اصلاح کرد) همچون اِختار و نیز مانند ایتَلیٰ (کوتاه شد) مانند اِقْتَضیٰ.

شرح

وبناء افعل منه: ضمیر در «منه» به «رأی»، «یَرْأی» راجع است.
آریٰ: در اصل «ارئِیٰ» بوده است.



متن:

فصل
فی بناء اسمی الزّمان والمکان

وَ هُوَ مِنْ يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ عَلىٰ مَفْعِل مَكْسُوْرِ الْعَيْنِ كَالْمَجْلِسِ وَالْمَبِيتِ وَ مِنْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ وَ ضَمِّهٰا عَلىٰ مَفْعَل مَفْتُوحِ الْعَيْن كَالْمَذْهب وَالْمَقْتَل وَالْمَشْرَب وَالْمَقام.

وَ شَذَّ المَسْجِدُ وَ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ الْمَطْلِعُ وَ الْمَجْزِرُ وَ الْمَرْفِقُ وَ الْمَفْرِقُ وَالْمَسْكِنُ وَالْمَنْسِكُ وَ الْمَنْبِتُ وَ الْمَسْقِطُ.

وَ حُكِيَ الفَتْحُ في بَعْضِهٰا وَ أُجيزَ الفَتْحُ فيها كُلِّهٰا.

هذا اذا كان الْفِعْلُ صَحيحَ الفاءِ واللاّمِ.

ترجمه:

فصل
در بیان بناء اسم زمان و مکان

اسم زمان آنست که بر زمان وقوع فعل دلالت کند و اسم مکان بر محلّ واقع شدن آن دلالت دارد.

و آن از فعل مضارع مکسور العین بر وزن مَفْعِل (بکسر عین) می‌آید مانند:

مَجْلِس (محلّ و زمان نشستن) مَبیت (محل و زمان بیتوته کردن).

و از فعل مضارع مفتوح و مضموم العین بر وزن مَفْعَل (بفتح عین) می‌آید مثل:

مَذْهَب (محلّ و زمان نشستن) مَقْتَل (محلّ و زمان کشتن) مَشْرَب (محلّ و زمان آشامیدن) مَقام (محلّ و زمان ایستادن).

و کلمات ذیل شاذّ و برخلاف قاعده است:

مَسْجِد (محلّ و زمان سجده) مَشْرِق (محلّ و زمان تابیدن) مَغْرِبْ (محلّ و زمان غروب کردن) مَطْلِع (محل و زمان درآمدن) مَجْزِر (مکان و زمان نحر کردن شتر) مَرْفِق (مکان و زمان رفاقت) مَفْرِق (مکان و زمان جدائی) مَسْکِن (محل و زمان سکونت) مَنْسِک (محلّ و زمان عبادت) مَنْبِت (مکان و زمان روئیدن) مَسْقِط (مکان و زمان افتادن).

و در برخی از اینکلمات فتحه دادن حکایت شده چنانچه فتحه را در تمامشان اجازه داده‌اند.

آنچه گفتیم زمانی است که فعل از نظر فاء و لام‌الفعل صحیح باشد.

متن: وَ امّا في غَيْرِه فَمِنَ الْمُعْتَلِّ الفاءِ مَكْسُوْرٌ اَبداً كَالْمَوْعِدْ وَ الْمَوْضِعِ.

وَمِنَ الْمُعْتَلِّ اللاّمِ مَفْتُوْحٌ اَبداً كَالْمَرمىٰ وَ الْمَأوىٰ.

وَ قَدْ تَدْخُلُ عَلىٰ بَعْضِهٰا تاءُ التَّأنيثِ كَالْمَظَنَّةِ وَ الْمَقْبَرَةِ وَالْمَشْرِقَةِ.

وَ شَذَّ الْمَقْبُرَة وَ الْمَشْرُقة بِالضَّمِ.

وَمِمّا زادَ عَلَى الثَّلاثَةِ كَاِسْمِ الْمَفْعُوْلِ كَالْمُدْخَلِ وَالْمُقام.

وَاِذا كَثُرَ الشَّئُ فِی الْمَكانِ قيل فيه مَفْعَلَة مِنَ الثلاثی الْمُجَرّدِ فَيُقالُ:

اَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَمَأسَدَةٌ وَمَذْئَبَةٌ وَمَبْطَخَةٌ وَمَقْثَأَةٌ.

ترجمه: و امّا در غیر صحیح الفاء واللاّم اسم زمان و معتلّ از معتلّ الفاء (مثال) همیشه مکسور است مانند: مَوْعِدٌ (محل و زمان وعده) و مَوْضِعٌ (محل و زمان نهادن).

و از معتلّ اللاّم (ناقص) همیشه مفتوح می‌باشد مانند: مَرْمیٰ (محلّ و زمان تیر انداختن) مَأویٰ (مکان).

و گاهی به بعضی از آنها تاء تأنیث ملحق می شود مانند مَظنّة (محلّ و زمان گمان) و مَقْبَرَة (محلّی که میّت را در آن می‌خوابانند) و مَشْرَقَه (محلّ و زمان تابیدن).

و گفتن «مَقْبُرَة و مَشْرُقه» بضمّ باء و راء شاذّ و برخلاف قیاس است.

اسم زمان و مکان از افعالیکه بیشتر از سه حرفی هستند همچون اسم مفعول آن‌ها می‌باشند مانند:

مُدْخَل (محلّ و زمان داخل کردن) و مُقام (محلّ و زمان بپا داشتن).

ایندو اسم زمان و مکان از باب افعال بوده که اسم مفعول آن نیز همین وزن می‌باشد.

باید توجّه داشت وقتی شیئ در مکانی زیاد و شایع بود در تعبیر از آن وزن «مَفْعَله» را مورد استفاده قرار می‌دهند مشروط باینکه کلمه از ثلا ثی مجرّد باشد مانند:

اَرْض مَسْبَعَةٌ (زمینی که درنّده و سباع زیاد دارد) اَرْض مَأسَدَة (زمینی که شیر زیاد دارد) ارض مَذْئبة (زمینی که گرگ زیاد دارد) ارض مَبطَخة (زمینی که خربزه زیاد دارد) اَرْض مَقثَأة (زمینی که خیار زیاد دارد).

متن: وَاَمّا اِسمُ الآلَةِ:
فَهُوَ ما يُعالِجُ بِهِ الفاعِلُ الْمَفْعُوْلَ لِوُصُوْلِ الْاَثَرِ اِلَيْه، فيَجيئُ عَلىٰ مِحْلَبٍ وَمِكْسَحَةٍ وَمِفْتاحٍ وَمِصْفاةٍ.
وَقالُوْا: مِرْقاة عَلىٰ هٰذا.
وَمَنْ فَتَحَ الميمَ اَرادَ بِه المكانَ.
وَشَذَّ مُدْهُنٌ وَمُسْعُطٌ وَمُدُقٌّ وَمُنْخُلٌ ومُكْحُلَةٌ وَمُحْرُضَةٌ مَضْمُوْمَةَ الميمِ وَالْعَيْنِ وَجاءَ مِدَقٌّ وَمِدَقَّةٌ عَلَى القِياسِ.

ترجمه: اسم آلت

امّا اسم آلت پس آن چیزی است که فاعل بواسطه‌اش مفعول را مورد علاج و عمل قرار می‌دهد تا اثر بآن برسد پس آن بر وزن «مِفْعَل» همچون «مِحْلَب» (آلت دوشیدن) و «مِفْعَلَه» نظیر «مِكْسَحَه» (آلت روفتن و جاروب کردن) و «مِفعال» مثل «مفتاح» (آلت گشودن) و «مصفاة» (آلت صاف کردن اشیاء) می‌آید.

و اهل زبان کلمه «مرقاة» یعنی نردبان را بنابر همین وزن استعمال کرده‌اند یعنی آنرا همچون «مصفاة» دانسته‌اند.

و کسانیکه میم آنرا بفتح خوانده و گفته‌اند (مَرقاة) از آن اسم مکان را اراده کرده‌اند.

و کلمات: مُدْهُن (روغن‌دان) و مُسْعُط (آلت چکاندن دارو در بینی) و مُدُقّ (آلت کوبیدن) مُنْخُل (غِربال) مُكْحُله (آلت سرمه کشیدن) مُحْرُضَه (چوبک‌دان) بضمّ میم و عین شاذّ و برخلاف قاعده می‌باشند و دو کلمه: مِدَقٌّ و مِدَقّة (آلت کوبیدن) برطبق قیاس و قاعده آمده‌اند.

متن:

تنبیه

اَلْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثُّلاثِی الْمُجَرَّدِ عَلیٰ فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ تَقُوْلُ: ضَرَبْتُ، ضَرْبَةً وَ قُمْتُ قَوْمَةً.

وَ مِمّا زاد بِزیادَةِ الهاءِ کَالْإِعْطائَةِ وَ الْإِنْطِلاقَةِ الاّ ما فیه تاءُ التّأنیث مِنْهُما فَالْوَصْفُ بِالْواحِدَةِ کَقَوْلِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً وَ دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَة وَ الْفِعْلَةُ بالْکَسْرِ لِنَوْعٍ مِنَ الْفِعْلِ تَقُوْلُ: هُوَ حَسَنُ الطِّعمَةِ وَ الْجِلْسَة.

تنبیه

ترجمه:

مصدر مرّه

مصدر مرّه آنستکه بر تعداد وقوع فعل دلالت کند و آن از ثلاثی مجرّد بر وزن «فَعْله» بفتح فاء آید مانند: ضَرَبْتُ ضَرْبةً (زدم یکبار زدن) و قُمْتُ قَوْمةً (ایستادم یکبار ایستادن).

و از فعلیکه زائد بر سه حرف باشد مصدر همان باب را در نظر گرفته تنها یک تاء بآخرش اضافه می‌کنند مانند اِعطائة (مصدر مرّه از باب افعال) انطلاقة (مصدر مرّه از باب انفعال) مگر مصدری که خود تاء تأنیث داشته باشد که در این صورت برای مشخّص شدن مصدر مرّه صفت واحدة را باید دنبالش آورد چنانچه می‌گوئی:

رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحدة (رحم کردم یکبار رحم نمودن) و دَحرجته دحرجة واحدة (غلطانیدم یکبار غلطانیدن).

مصدر نوعی

مصدر نوعی آنستکه دلالت کند بر نوع انجام فعل و آن بر وزن

«فِعْلة» بکسر فاء می‌آید مانند: هُوَ حَسَن الطِّعْمَة والجلْسَة (او نیکو است نوعی از طعام و جلوسش).

تمام شد کتاب شرح تصریف بدست ناتوان سیّدمحمّدجواد ذهنی تهرانی
در شب میمون و مبارک مولود نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم
یعنی شب هفدهم ماه ربیع الاوّل سال هزار و چهارصد و هشت
هجری قمری و از خداوند متعال درخواست می‌کنم
که این هدیه ناچیز را خالصاً لوجهه
مورد قبول قرار دهد
بحقّ محمّد و آله
الطّاهرین

ممممم
مممم
ممم
مم
م

فهرست موضوعات و مطالب

موضوع — صفحه

تعریف تصریف ۵
تقسیم فعل ۹
فعل لازم و متعدّی ۲۰
طریقه متعدّی نمودن فعل لازم ۲۲

موضوع	صفحه

از طبع خارج شد:

۱ ــ **تحریر الفصول** «شرح فارسی بر کفایة الاصول»

۲ ــ **تشریح المقاصد** «شرح فارسی بر رسائل»

۳ ــ **تفصیل الفصول** «شرح فارسی بر معالم الاصول»

٤ ــ **بیان المراد** «شرح فارسی بر اصول فقه مظّفر(ره)»

۵ ــ **الکلام الغنی** «شرح فارسی بر باب رابع مغنی»

٦ ــ **المباحث النّحویّه** «شرح فارسی بر سیوطی»

۷ ــ **الآثار الباقیه** «شرح فارسی بر حاشیه»

۸ ــ **کلمات العلویّه** ««شرح فارسی بر صمدیّه»

۹ ــ **منهج الهدایه** «شرح فارسی بر وقت و قبله»

۱۰ ــ **انیس الطّالبین** «ترجمه آداب المتعلّمین»

۱۱ ــ **فصول الحکمه** «شرح فارسی بر منظومه»

۱۲ ــ **الکلام اللّطیف** «شرح فارسی بر تصریف»

مؤسسهٔ نشر و مطبوعات حاذق

قم - خیابان ارم «تلفن ۲۱۸۸۳»

۱ - تحریرالفصول «شرح فارسی بر کفایةالاصول»	۶ جلد	دورهٔ کامل
۲ - تشریح المقاصد «شرح فارسی بر رسائل»	۵ جلد	ادامه دارد
۳ - تشریح المطالب «شرح فارسی بر مکاسب»	۶ جلد	ادامه دارد
۴ - تفصیل الفصول «شرح فارسی بر معالم الاصول»	۳ جلد	دورهٔ کامل
۵ - بیان المراد «شرح فارسی بر اصول الفقه المظفّر»	۳ جلد	ادامه دارد
۶ - فصول الحکمة «شرح فارسی بر منظومهٔ سبزواری»	۳ جلد	دورهٔ کامل
۷ - المباحث النحویّة «شرح فارسی بر سیوطی»	۶ جلد	دورهٔ کامل
۸ - الکلام الغنی «شرح فارسی بر باب رابع مغنی»	۱ جلد	
۹ - الآثارالباقیة «شرح فارسی بر حاشیهٔ ملاعبدالله»	۱ جلد	
۱۰ - کلمات العلویة «شرح فارسی بر صمدیّه»	۱ جلد	
۱۱ - الافاضة «شرح فارسی بر هدایه»	۱ جلد	
۱۲ - الکلام اللطیف «شرح فارسی بر تصریف»	۱ جلد	
۱۳ - اساس الصرف «مشتمل بر امّهات علم صرف»	۱ جلد	
۱۴ - انیس الطّالبین «ترجمهٔ آداب المتعلّمین»	۱ جلد	
۱۵ - منهج الهدایة «شرح وقت و قبله شرح لمعه»	۱ جلد	
۱۶ - اللّباب «شرح فارسی بر خلاصةالحساب شیخ بهائی»	۱ جلد	
۱۷ - تحفةالاحباب «شرح فارسی بر تحفةالاحباب شیخ بهائی»	۱ جلد	
۱۸ - مفصّل «شرح مطوّل»	۸ جلد	دورهٔ کامل
۱۹ - مهدی الاریب «شرح باب اوّل مغنی»	۵ جلد	دورهٔ کامل
۲۰ - مهدی الاریب «شرح باب رابع مغنی»	۱ جلد	
۲۱ - بدایه «شرح هدایه»	۱ جلد	
۲۲ - فرائد حجّتیّه «شرح کتاب صمدیّه»	۱ جلد	
۲۳ - فوائدالحجّتیّة «شرح کتاب سیوطی»	۲ جلد	دورهٔ کامل
۲۴ - اربعین حجّت «شرح چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین(ع)»	۱ جلد	
۲۵ - شرح صد و ده کلمه از کلمات امیرالمؤمنین(ع)	۱ جلد	
۲۶ - خودآموز تصریف	۱ جلد	
۲۷ - نثراللئالی فی شرح نظم اللئالی	۱ جلد	
۲۸ - وجیزة فی صیغ النّکاح و الطلاق	۱ جلد	
۲۹ - الدّروس الدرریّة الفقهیة «سلسله درسهای خارج فقه»	۱ جلد	
۳۰ - خلاصةالتیسیر «در علم تکسیر»	۱ جلد	